

راه‌آرایی

شماره ۱۸ آذرماه ۱۳۶۸

اگران مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

... دیوار برلن هم

فروریخت

در صفحه ۲۲

سرمقاله

گامی نوین در حرکت دانشجویی

یوم الله، سکوی پرش حزب الله!

در جلسه مبنی بر اینکه «شما آزادید تا هروقت که بخواهید در ایران بمانید» به مسئولان وزارت ارشاد اطلاع داد، تازه متوجه شد که «مرد شماره يك» ایران تا کجا تیغش می برد!

علاوه بر این ها ماهی که گذشت نشان داد که موضعگیری های رسمی رفسنجانی نیز در همین مصاحبه مطبوعاتی در ارتباط با مسائل داخلی و به ویژه در سیاست خارجی سرنویشت بهتری از وعده ها و قول و قرارهایش با خبرنگاران نیافتند و تعرض سازمانیافته باندهای مخالف به زودی او را تقریباً به حاشیه صحنه حوادث سیاسی ایران کشانید.

وی که در این مصاحبه با سئوالات متعددی از جانب خبرنگاران خارجی درباره رابطه دولتش با غرب مواجه بود، صریحاً اعلام کرد که «ما از قبل هم نمی خواستیم روابط ما با غرب تیره شود اکنون هم که کشورهایی که آماده باشند به طور صحیح و بر اساس سیاست های معقول دوچانبه با ما روابط داشته باشند، ما آماده ایم با آن کشورها روابط مطلوبی داشته باشیم.» وی آنگاه درباره روابط ایران و آمریکا اولاً اعتراف کرد که

بقیه در صفحه ۲

اگر بتوانیم ماه مهر را برای رئیس جمهور و کابینه و دار و دسته اش ماه جمع آوری قوا، ماه تعرض، ماه پیشروی های تقریباً برق آسا و ماه نشان دادن چنگ و دندان به مخالفین محسوب کنیم، آبان ماه برعکس، ماه بداقبالی او، ماه عقب نشینی های وی، ماه جاخالی دادنش و همزمان ماه تعرض مجدد مخالفینش باید شمرده شود.

گرچه در اولین روز ماه آبان رفسنجانی اولین مصاحبه پراهمیت و پر سروصدایش را با خبرنگاران خارجی برگزار کرد و تدارک طولانی این مصاحبه در دعوت بسیاری از ژورنالیست های بین المللی نشان دهنده کوشش های وی برای يك قدرت نمایی همه جانبه بود، با اینحال کوه موش زائید و ثمرات تبلیغی این نمایش، به زوروی به عکس خود بدل شد.

پیش از هرچیز حضور تعداد قابل توجهی از خبرنگاران خارجی در ایران عملاً فرصتی فراهم کرد تا گزارش های متعددی از بحران اقتصادی، گرانی سرسام آور، اختناق و استبداد آخوندی، نیز چهره وسیعی از ناخشنودی های مردم ایران به سراسرجهان منعکس شود. علاوه براین در همان روزها علائم ظریف و متعددی به روزنامه نگاران فهمانید که اقتدار مردی که آنها شماره یکش می نامند، حوزه چندان وسیعی ندارد و باید «فرامینش» را با احتیاط تلقی کرد. فرستاده ویژه نشریه ایژورور چاپ لندن در این زمینه موارد مختلفی را نام برده است که در آن ها وعده های رئیس جمهور «در بیرون از چهار دیوار دفتر رفسنجانی هیچ اعتباری ندارند.» او در این مورد از جمله وعده رفسنجانی را درباره ورود «آزادانه» خبرنگاران به زندان و ملاقات با «راهرگوپر» یادآوری می کند که عملاً در برخورد با مسئولان امر «غیر ممکن اعلام شد.» خبرنگاران تلویزیونی های آمریکائی نیز که از رئیس جمهور علناً «اجازه» گرفته بودند که از محل سفارت سابق آمریکا فیلم برداری کنند، به زودی وقتی اولین گروهشان به محض آغاز فیلمبرداری توقیف شدند، معنای اجازه رئیس جمهور را درک کردند. خانم خبرنگار کانادائی نیز که از رئیس جمهور خواسته بود تا اجازه دهد مدت بیشتری در ایران بماند، وقتی با سازه لوحی، نقل قول علنی رئیس جمهور را خطاب به همه خبرنگاران حاضر

تظاهرات ۹ آبان دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک و در پی آن هجوم به یکی از ساختمان های بسیج در خیابان فلسطین (کاخ) تهران و درگیری خونین با سپاه و سرانجام موج همدردی در دانشگاهها با دانشجویان دستگیرشده، برآمد مهمی در جنبش اعتراضی مطالباتی کنونی مردم به شمار می رود. زیرا در جریان این حرکت، جنبش دانشجویی، پوسته دفاعی چندساله خود را به کنار زد و با دست زدن به يك اقدام تهاجمی چشمگیر، برای مقابله با یکی از سدها مشکل طاقت فرسای زندگی و تحصیل، نشان داد که می توان به دانشگاه، همچنان به عنوان یکی از اصلی ترین سنگرهای جنبش دمکراتیک مردم ایران چشم امید داشت.

بیش از دانشجوی دانشگاههای دولتی و آزاد با مشکلات بی شمار آموزشی و معیشتی دست و پنجه نرم می کنند، بحران مسکن و خوابگاه دانشجویی، کمبود امکانات دانشجویی، بازار سیاه کتب درسی، سرکوب دانشجویان و اختناق در دانشگاه، نسبت به دست هم ندادن تا به اعتراف مقامات رژیم و رسانه های گروهی محیط های آموزشی را به سوی «وضعیت خطرناکی» سوق دهند. حرکت دانشجویان پلی تکنیک که درحقیقت پس از اعتراض دانشجویان دانشگاه تبریز، آزاد تهران، صنعتی و اراک، پودامنه ترین واکنش دانشجویان درقبال این بحران سراسری به شمار می رود، درعین حال نشان دهنده تغییرجز دانشگاهها و فعال شدن محیط های دانشجویی است. رژیم نیز به خوبی می داند که جنبش دانشجویی با این زمینه های عینی، با سنت های مبارزاتی چندین ده ساله درخشان و باتوجه به نفوذش بر روی بخش بزرگی از جنبش جوانان چه نیروی نهفته عظیمی است و بیهوده نیست روزنامه ها و مقامات، ژنگ خطر را به صدا درآورده اند. وحشی بخش هائی از حاکمیت طوری وانمود می کنند که گویا پشتیبان خواست های دانشجویانند.

جنبش دانشجویی در ایران از گذشته های دور همواره نقش اساسی در تحولات سیاسی ایران ایفا نموده است. این درست همان نقشی است که جمهوری اسلامی به شدت از آن می هراسند و بقیه در صفحه ۲

در این شماره

سزای و ایستگی
 به مناسبت سالگرد ۲۱ آذر ۱۳۲۵ — صفحه ۶
 چنگ شخیصی و متشرع
 پنجمین قسمت ازسلسله مقالات نقش روحانیت در انقلاب مشروطه — صفحه ۶
 در محافل سیاسی اپوزیسیون چه می گذرد؟
 صفحه ۱۰
 بحث های کنگره دوم حزب دمکراتیک مردم ایران
 جنبش سوسیالیستی ازحرف تا عمل
 صفحه ۱۶
 مصاحبه با دبیر حزب کمونیست ایتالیا
 صفحه ۱۸
 دیوار ذهنیت راه کارگر کی نور می ریزد؟
 صفحه ۱۹

... یوم الله، (بقیه از صفحه ۱)

گامی شوییم... (بقیه از صفحه ۱)
تسمی خواهد اجازه دهد جنبش دانشجویی به صورت موتور جنبش اجتماعی وسیعتر درآید و دانشگاهها از نو به مرکز مبارزه برای آزادی بدل گردد. «انقلاب فرهنگی» رژیم برسال ۵۹ و اخراج بیش از ۲۶۰۰۰۰ دانشجوی دگراندیش از دانشگاهها و گذاشتن انزاع موانع برای جلوگیری از ورود نیروهای مخالف به دانشگاهها، هدفی جز تبدیل دانشگاهها به محیط های آموزشی «بی سروصدا و آرام» نداشته و ندارند. اما نقش عظیم دانشجویان ایرانی، علیرغم همه این بگیر و ببندها، کشتارها و اخراج ها، علیرغم سرکوب و اختناق کم نظیر در دانشگاهها، با بس همه زشتی ها و ناپکاری های رژیم اسلامی پا به میان گذاشته است.

درکنار این حرکت دانشجویی، رخداد دو حادثه مهم دیگر یعنی تظاهرات خونین مردم تهران در میدان مولوی و مخالفت پاسداران و درگیری مسلحانه ایده خوزستان از اهمیت فراوانی برخوردارند. این سه واقعه ماه آبان می توانند به عنوان اولین نشانه های خالت تهاجمی جنبش مطالباتی و اعتراضی مردم به حساب آیند. به نظر می رسد علاوه بر بستر مناسب مینوی و بحران عمیق اجتماعی-اقتصادی، چندین عامل به روند تهاجمی شدن جنبش مردم شتاب می بخشد که در این میان می توان از خلاء سیاسی پس از مرگ خمینی و نیز تشدید اختلافات و برخوردهای درونی رژیم و تلاش دولت برای ارائه چهره «مطلوب تر» از خود و در نتیجه کاستن از فشار نظامی و کنترل جامعه یاد کرد.

دوایماد دیگر جلوه های مقاومت مردم و تهاجمی شدن آنها به وضوح در رفتار روزانه مردم و نحوه برخورد آنان با این یا آن تصمیم دولت قابل تشخیص است. بسیاری از این حرکات البته خود به خودی و کم دانته است. اما در شرایط تسلط یک حکومت پلیسی سرکوبگر، هر مقاومت، هر تظاهرات، هر اعتراض و حرکت تهاجمی، به مثابه ضربه ای به اقتدار و قلدری رژیم به شمار می رود و برای جنبش مردم یک تجربه ارزشمند است.

بدون تردید بر سر راه گسترش جنبش اعتراضی و مطالباتی مردم، موانع فراوانی وجود دارد، عدم وجود یک نیروی سیاسی بانفوذ در اپوزیسیون و یک جبهه وسیع از نیروهای دمکرات و آزادیخواه که به این جنبش سمت و سر دهد، خواست های روشن و دربرابرش بگذارد، هر مرحله مبارزاتی آن را هدایت کند، آن را به عرصه های جدیدتری بکشاند و پایه های حکومت را به طور اساسی سست سازد، ضعف اساسی و یکی از دلایل بی رمق بودن جنبش مردم ایران در این لحظه است. پدیدار شدن عناصر جدید در جنبش مطالباتی مردم، بار دیگر باید نیروهای سیاسی را برسر چاره جوشی برای ایجاد یک الکتروناتیو نیرومند و آزادیخواه مسلح به شمارهای روشن و مردمی و فراگیر و خانمه دادن به پراکندگی فعلی به فکر فروبرد. اگر امروز این تدارک اساسی در راستای پی ریزی یک اتمام وسیع از نیروهای هوادار جمهوری دمکراتیک به تعویق افتد، و یا بازم به برآزا کشد، معلوم نیست فردا حتی در شرایط اعتدالی جنبش چه آینده ای در مقابل مردم ایران قرار خواهد داشت.

«ما بعضاً پیام هاشی از سران آمریکا از طریق بعضی کشورهای همسایه دریافت می کنیم» و سپس با ذکر اینکه «ما به این پیام ها اطمینان نداریم» تصریح کرد که ما «طالب حسن نیت سران آمریکا هستیم». در همین مصاحبه بود که رفسنجانی درمقابل سؤال مربوط به وجود دیدگاههای مختلف درحاکمیت برای اولین بار به جای اسلامی قلمداد کردن همه دیدگاهها و ماست مالی کردن اختلاف هایشان کوشید از «اکثریت مردم» مدد بگیرد تا مرز خود را با «رادیکال ها» متمایز سازد. «نمی توان گفت که اختلاف نظر در ایران وجود ندارد. اما اکثریت مردم به گونه ای فکر می کنند که نمی توان این تفکر را در محدوده رادیکالیسم گنجانده.» (اطلاعات اول آبان)

ظاهراً برای نشان دادن طرزتفکر و نیز ضرب شست همین «اکثریت» است که فقط چند روز پس از این مصاحبه، تعرض جناح رقیب آغاز می شود و دعوا بالا می گیرد!

لکترین راهبو و ششلول بندی رینگوا!

اشتی ناپذیری منافع امپریالیست های حاکم بر آمریکا با منافع ملی بسیاری از کشورهای جهان و خصلت ارتجاعی سیاست های تجاوزکارانه دولت آمریکا درسرکوب مبارزات خلق ها نکته ای نیست که توضیح جدیدی لازم داشته باشد. اقدامات مداخله جویانه آمریکا از توسل به لشکرکشی کلاسیک گرفته تا کودتا و تروریسم، تاریخ طولانی و خونباری دارد. با این حال حضور ده ساله رژیم مرتجع جمهوری اسلامی در صحنه بین المللی وتوسل آشکار رهبران آن به تروریسم دولتی گروگان گیری و هواپیماری شانس طلایی بزرگی برای نول امپریالیستی به ویژه دولت تجاوزکار آمریکا فراهم آورده است تا با بسیج افکار عمومی غرب با سهولت و گستاخی به مراتب بیشتری اقدامات مداخله جویانه خود را به سراسر جهان توجیه و تأمین کند. طرح وزارت دادگستری آمریکا که روز ۲۱ خردادماه گذشته به «دفتر تحقیقات فدرال» (اف. بی. آی) ابلاغ شده بود به ماموران این تشکیلات اختیار می دهد که هرکسی را که در دانشگاههای آمریکا به دلیل قتل شهروندان آمریکایی در متن عملیات تروریستی محکوم شده باشد، در هر نقطه ای از جهان دستگیر کنند و به مقامات آمریکایی تحویل دهند. همچنین به اف. بی. آی اجازه داده شد عملیات خود را حتی بدون موافقت دولت هاشی که «مجرمان» درقلمرو حاکمیت آنان به سر می برند به انجام رسانند. این طرح که روز ۴ آبان به تصویب سنای آمریکا رسید، برای اجرا شدن باید به تصویب مجلس نمایندگان آمریکا نیز برسد.

ویلیام بار معاون وزارت دادگستری آمریکا تصریح کرد که «رئیس جمهور آمریکا می تواند به رغم مقررات حقوق بین الملل و بدون رضایت دیگر کشورها دستور دستگیری تروریست ها یا قاچاقچیان مواد مخدر را در دیگر کشورهای جهان صادر کند.»

طرح قانون «تشدید مقابله با اقدامات تروریستی دولت آمریکا» که به پیشنهاد ۱۸۰ نفر از نمایندگان اسلامی و با قید دو فوریت در

جلسه ۱۰ آبان مجلس اسلامی به تصویب رسید، گرچه مسلماً «مقابله به مثل» تروریستهای اسلامی درقبال سیاست تروریستی دولت آمریکا محسوب می شود و معنایی جز ششلول بندی رینگوهای اسلامی در مقابله با نکتزین رامبوی دولت پوش ندارد، با این حال نگاهی به سخنرانی های پرسروصدای نمایندگان مجلس و شخصیت های حکومتی نشان می دهد که جناح مخالف رفسنجانی با این بهانه نان و آب دار چگونه خود را به وسط میدان معرکه می کشاند.

فردای تصویب همین طرح است که خامنه ای در یک ملاقات نمایشی با اعضای اتحادیه انجمن های اسلامی دانشگاهها (بنفتر تحکیم وحدت)، به یک سخنرانی طولانی و پرشور می پردازد و طی آن علیرغم نظر رفسنجانی که در مصاحبه اش با خبرنگاران خارجی «طالب حسن نیت سران آمریکا» شده بود، تأکید می کند که «ما موضعی در مقابل قدرت های استکباری عالم، یک موضعی موسمی، مصلحتی، یا تاکتیکی» نیست و بلکه «به صورت همیشگی، ذات انقلاب این است و تا انقلاب هست چنین چیزی هم هست» (روزنامه های رژیم ۱۱ آبان).

با این سخنرانی است که تدارک وسیع انجمن ها، نهادهای، دارو دسته ها و محافل متعدد خط امامی برای برگزاری «روز ملی مبارزه با استکبار جهانی» و در راس آن آمریکای جهانخوار «آغاز می شود و پس از دو سه روز انتشار بیانیه ها و پیام های ریز و درشت در تمام مطبوعات کشور به راهپیمایی ۱۲ آبان در مقابل محل سفارت سابق آمریکا در تهران می انجامد.

در همین فاصله نماز جمعه ۱۲ آبان به امامت موسوی اردبیلی و میدان داری حجة الاسلام خوئینی ها، همه اش صرف عربده کشی علیه استکبار جهانی می شود و از جمله خوئینی ها برای برطرف کردن «اشتباه دیگران» اعلام می دارد که: «باید این اشتباه را از ذهن ها بیرون کرد که مبارزه با استکبار و با آمریکا یک روز هست و یک روز نیست و یا ممکن است یک دهه مبارزه با آمریکا و استکبار باشد و در دهه های دیگر نیازی به این مبارزه نباشد.» او آنگاه به زرمه های اشتی جویانه ای که اینجا و آنجا مطرح می شود حمله کرد و اظهار داشت که حتی اگر «چهره هاشی ولر موجه این حرف ها را بزنند» تحت تأثیر ایادی آمریکا قرار گرفته اند و «این حرف ها سرنخ هایش بدون تردید از خود آمریکاست.»

بدین ترتیب یوم الله سیزده آبان نیز به ادامه همین تهدیدها، عربده کشی ها و پرونده سازی ها علیه جناح رقیب پرداخته شد و حجة الاسلام محتشمی که پس از مدت ها به صحنه بازگشته بود، پس از نطق مفصلی علیه آمریکا و استکبار جهانی، و احتمالاً به قصد جرابگوشی به نقطه نظرات رفسنجانی درباره اینکه گویا «اکثریت مردم» طرفدار راه حل های رادیکال نیستند، گرچه تقسیم مسئولان حکومتی به دو جناح رادیکال و میانه رو را تکذیب کرد، اما یادآوری نمود که «براساس آنچه از اسلام برداشت می شود، جامعه دو طیف بیشتر ندارد که یکی حق است و دیگری

سکوی پرش حزب الله!

شده است، آن روز ما مسلمان هستیم با تمام ابعاد آن. وی در همین سخنرانی، درحالی که فقر و بیکاری ناشی از بحران اقتصادی را به گردن بیکاره گی جوانان کشور می اندازد، بی شرمانه مدعی می شود که «فرهنگ کار و تلاش در میان جوانان ما وجود ندارد»، او آنگاه «از عموم مردم به ویژه متمولین برای همکاری با برنامه های اعلام شده دعوت کرد

مردم در انتظار نمی مانند!

دور جدید نبرد فرسایشی، میان دار و بسته های حکومتی که این بار در متن وخامت بی سابقه اقتصادی و بر بستر يك بحران بزرگ اقتصادی اجتماعی آغاز شده است، هرعیبی داشته باشد، این حسن را هم دارد که شانس بیشتری برای مبارزات مردم و اعتقادات رو به تزاید آنها فراهم می کند. تظاهرات موفقیت آمیز دانشجویان دانشگاههای مختلف در تهران و شهرستانها که به اشغال چندین خوابگاه به وسیله آنها منجر شد، و بحث های ضد و نقیض، استعمالات جویانه و وحشت زده سران رژیم دربار، آن، تظاهرات میدان توه بار تهران و تظاهرات عظیم مردم خشمگین ایذه، علائم واضحی هستند که ناشکیبائی روزافزون مردم را نشانه می زنند.

گرچه رژیم در سرکوب خونین این تظاهرات به شیوه همیشگی خود عمل کرد و تردیدی به خود راه نداد با این حال ناپایداری چنین حالتی نباید بر مسئولان رژیم پوشیده باشد.

سیاست های شتاب زده دولت رفسنجانی، برای مهار قیمت ها که به موازات این اقدامات سرکوبگرانه انجام می شود عملاً هیچ نتیجه چشمگیری نداشته و نه فقط به تأمین رضایت نسبی مصروف کننده نیتانجامیده بلکه در عین حال کوشش های دولت برای جلب سرمایه های خصوصی را نیز با شکست مواجه ساخته است.

به نظر نمی رسد که مردم صبر و تحمل زیادی برای در انتظار نشستن و تماشاى کسالت آور این سیرک پرهیاهو داشته باشند. چه بسا سردمداران رژیم برای تأمین رضایت مستضعفین، برای جلب سرمایه های مستکبرین، برای اعلام پراشت از مشرکین و در عین حال برای جلب سرمایه ها و تکنولوژی آنها، برای یافتن الگوهای اسلامی در سیاست های داخلی و خارجی و بالاخره برای نجات اسلام ناب محمدی، تنها احتیاج به قدری «صبر عیوب» از طرف مردم ایران داشته باشند، که با حوادث اخیر به نظر می رسد از صحنه غیب شده است... «عیبش همین غیب است والا اشکال مهم دیگری ندارد.»!!



می کنند. (اطلاعات ۱۱ آبان). درمقابل با این طرز تفکر است که سرمقاله نویس روزنامه اطلاعات - که مدتی است عملاً سخنگوی جناح رفسنجانی شده است - به کسانی که با نقل قول از امام به اصطلاح جامعیت نظرات وی را نقل می کنند، حمله می کند و یادآور می شود که در بسیاری مطالب، امام به مناسبت های مختلف نظرات متفاوتی داده است که درک اندیشه های او از جمع بندی این نظرات حاصل خواهد شد نه نقل قول های انتخاب شده او. نویسنده سرمقاله به کسانی که از نقل قول های خمینی چنین نتیجه گرفته اند که جنگ با آمریکا پایانی ندارد و تجاوزکاری آمریکا ذاتی است و هیچگاه تغییر نخواهد کرد، می پرسد به راستی اگر کسانی از وصیتنامه خمینی نقل قول بیاورند که: «انشالله روزی برسد که این دو قدرت (آمریکا و شوروی) به اشتباه خود پی ببرند و در مسیر انسانیت و انسان دوستی و احترام به حقوق دیگران واقع شوند.» شما چه جوابی دارید بدهید؟!

نبرد پشت پرده

به طور قطع نمی توان گفت که تعرض همه جانبه باندهای مخالف رفسنجانی نامبرده را از میدان به در کرده است. این روزها ادارات دولتی، وزارت خانه ها، نهادها و سازمان های مختلف حکومتی، عرصه درگیری ها، جایجائی ها، انتصابات و برخوردهای متعددی است که نشان می دهد باند رفسنجانی و جناح حزب الله برای محکم کردن جای پای خود در دستگاه حکومتی، مبارزه سختی را به پیش می برند. مسلم است که این نبرد به کلی پشت پرده انجام می شود و در آن اهرم اصلی در دست باند رئیس جمهور است. برعکس، در صحنه سیاسی رفسنجانی به شکل چشمگیری خود را به حاشیه کشانده و در هیچکدام از این مراسم به اصطلاح ضدامپریالیستی و خط و نشان کشیدن های روی صحنه خود را اقتبائی نمی کند. اعضای کابینه رفسنجانی، تحقیقاً هیچ حرفی جز بررسی های اقتصادی نمی زنند و خود وی نیز بدون هیچ واکنشی در قبال تعرض مخالفینش، تنها به بحث های اقتصادی مشغول است. سمینار فقر زدائی ترتیب می دهد، از مراکز چاپ اسکناس و ضرب سکه بانک مرکزی دیدن می کند، و همه صحبت هایش نوید «برنامه های اقتصادی جدیدی از سوی دولت» است که «در زمان مقتضی اعلام می شود.» او حتی در خطبه های نماز جمعه ۲۶ آبان نیز به به اصطلاح تحلیل های اقتصادی می پردازد و از آنجا که در اقتصاد نیز مانند سیاست طرح هر موضوع «مساله داری» را در شرایط فعلی صلاح نمی داند، به مباحث عوام فریبانه ای مثل طرح موضوع «بی کاری و تنبلی» در جامعه می پردازد و به «قشر مقدس مابئی» حمله می کند که گویا در میان آنها «بیکاری به عنوان يك خصیصه ضد اسلامی شناخته نمی شود.» او بعد شعار می دهد که «آن روزی که کارگر ما وقتی با لباس کار وارد کارخانه می شود، احساس کند وارد مسجد

باطل» او که به رهبری جناح تند رو رژیم اشتباه دارد، تصریح کرد که «طرفداران حق و آنها که در صراط حق هستند، همیشه رویاروی باطل قرار دارند و مسلمان و مؤمن همیشه در برابر کفار و دشمنان تندرو است.» وی در همین سخنرانی حساب شده اش به احتمال زیاد برای «خراب» کردن پرونده رفسنجانی در مقابل محافل غربی که آشکارا او را معتدل و هوادار غرب به حساب می آورند تصریح کرد که «تمام یاران امام و کسانی که در خط انقلاب و از شاگردان امام بوده اند نسبت به دشمن کینه دیرینه دارند و عزمشان برای نابودی دشمن جزم است ولی ممکن است در اصول و روش مقابله با دشمن اختلاف سلیقه وجود داشته باشد.» وی برای اینکه به هواداران رفسنجانی در غرب بپهماند که نرمش و اعتدال نامبرده چه معنایش دارد یادآور شد که «برخی ممکن است از نظر سیاسی معتقد باشند که دشمنی را باید مخفی کرد و به دشمن ضربه زد و برخی نیز ممکن است معتقد باشند، هم در ضربه زدن به دشمن باید قاطع بود و هم در اعلام پراشت از دشمن.»!

در ادامه مراسم برگزاری همین یوم الله بود که قطعنامه ای نیز صادر شد و در آن شدیداً به کسانی که «به اسم عقل گرایی، سایه شوم تبلیغاتی را که بعضی از قلم ها مروج آن هستند» در سطح کشور می گسترانند حمله شد و نسبت به «خطر تجلیات نسبی لیبرالیسم تحت پوشش تکنوکراسی، کارشناسی و ضروریات دوران بازسازی و سازندگی» هشدار داده شد و «هر قدمی که در جهت حذف نیروهای حزب الله از مصادر امور» برداشته می شود را «يك اقدام آمریکائی» به حساب آورد.

این جنگ مغلوبه، پس از ۱۳ آبان نیز ادامه یافت و به صورت مقالات متعدد در روزنامه ها، سخنرانی در مساجد و نطق های نمایندگان مجلس اسلامی پی گیری شد. محسن آرمین طی مقالات مفصلي در روزنامه اطلاعات، با ذکر نقل قول ها و تفسیرهای متعدد، ثابت کرد که «معرفی آمریکا به عنوان شیطان بزرگ از سوی امام... يك تکلیف شرعی و مسئولیت الهی بوده و نه يك اقدام سیاسی یا يك تاکتیک». نویسنده تصریح می کند که «امام خمینی يك رجل سیاسی پراگماتیست نبود تا همه چیز را به خدمت سیاست درآورد و از هر امر حق و باطلی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده ایزاری کند.» نامبرده ستیز با آمریکا را اصل تغییرناپذیر انقلاب می شمرد و آن را ابدی می نامد: «آیا تضاد انقلاب با آمریکا تضاد جوهری است یا يك تضاد عرضی است و می توان با نفی خصومت و ضدیت با آمریکا همچنان جوهره و اصالت انقلاب را حفظ کرد؟». او ضرورت پاسخگویی به این سؤال را به این دلیل می داند که: «اخیراً برخی جریانها و اشخاص مستقیم یا غیر مستقیم برقراری رابطه و نزدیکی با آمریکا را تبلیغ می کنند. در گوشه و کنار، در محافل و حتی در جراید سخن می رانند و قلم می زنند و چنین اقدامی را يك عمل شجاعانه و درحد يك تکلیف شرعی عنوان



اخبار
ایران

بهبود روابط با غرب

علیرغم فعالیت های تبلیغاتی وسیعی که از سوی جناح مقابل رفسنجانی در ارتباط نفی هرگونه رابطه با آمریکا و حتی کشورهای غربی در هفته های گذشته به چشم می خورد، دولت و به طور مشخص وزارت خارجه به سرعت به بهبود روابط خود با کشورهای مختلف اروپائی مشغول است و حتی در رابطه با آمریکا نیز لحن رفسنجانی در جریان مصاحبه مطبوعاتی اش با خبرنگاران داخلی و خارجی بسیار ملایم بود. سفر محمود واعظی معاون وزیر خارجه به چندین کشور اروپائی به طور عمده به حل مشکلات مالی جمهوری اسلامی با این کشورها اختصاص داشت که یکی از مدافعین گسترش روابط دوجانبه به شمار می رفت. اختلافات مالی ایران و فرانسه به حل نهائی نزدیک می شود. مذاکرات مشابهی با آلمان غربی در جریان است. در رابطه با ژاپن مسأله پتروشیمی حل شده است.

درکنار بهبود روابط با کشورهای غربی، جمهوری اسلامی همچنان با گسترش روابط اقتصادی خود با اتحاد شوروی و برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی ادامه می دهد. در پایان سفر کاتاشف وزیر تجارت خارجی شوروی به تهران اعلام شد که از روز ۱۲ فروردین ماه سال جاری صدور گاز ایران به شوروی از سر گرفته خواهد شد و به تدریج طی سال های آینده ایران از همین طریق به سایر کشورهای اروپائی شرقی نیز گاز خواهد فروخت. در برابر فروش گاز، شوروی در ایران ۱۹ پروژه بزرگ صنعتی و عمرانی را با هزینه ارزی شش میلیارد دلار اجرا خواهد کرد.

رکود در صنایع بزرگ

نتایج آمارگیری سال ۱۳۶۵ کارگاه های بزرگ صنعتی که فعالیت های ۱۳۶۵ این کارگاهها را منعکس می کند، از سوی مرکز آمار ایران اعلام شد. آمارگیری مربوطه نشان می دهد که در سال ۱۳۶۵ در ایران ۷۰۲۴ کارگاه با بیش از ۱۰ کارکن وجود داشته است که ۹۹۷ کارگاه تحت مدیریت بخش دولتی بوده است. مجموعه کارگران و کارمندان این کارگاهها حدود ۵۹۰۰۰۰ نفر است که ۴۱۷۰۰۰ نفر از آنها (۷۱ درصد) در بخش دولتی به کار مشغولند. کارگاههای دولتی همچنین ۶۹ درصد کالاهای تولیدشده در مجموع کارگاههای بزرگ را به خود اختصاص می دهند. مقایسه نتایج این آمارگیری با سال های قبل نشان می دهد که چه رکورد چشمگیری در بخش صنایع ایران حاکم است و رشد صنایع بزرگ که دهه پنجاه از ۷ درصد درسال تجاوز می کرد، تقریباً متوقف شده است.

کمبود نارسائی و اختناق، دانشجویان به تنگ آمدند

شصت تن از دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک تهران (امیرکبیر)، روز ۹ آبان ۱۳۶۸ به عنوان اعتراض به کمبود خوابگاه دانشجویان به یکی از ساختمان های «بسیج خواران» در نزدیکی میدان فلسطین (کاخ) هجوم بردند. این دانشجویان که در شرایط غیرقابل تحمل در زیرزمین های دانشکده اسکان داده شده بودند، با حمل به ساختمان بزرگی که درعمل استفاده چندانی نمی شود، می خواستند آن را به اشغال خود درآورند و از آن به عنوان خوابگاه استفاده کنند. این اقدام دانشجویان با مقاومت پاسداران مواجه شد که از ساختمان حراست می کردند. این عده به اضافه نیروهای کمکی به درگیری با دانشجویان پرداختند و دراین حوادث حدود ۸۰ دانشجو زخمی و تعداد بسیاری هم دستگیر شدند. مقامات رژیم سعی کردند حرکت اعتراضی دانشجویان را به افراد خارج از دانشگاه نسبت دهند، ولی با توجه به بحران جدی که درمسأله اسکان دانشجویان و دیگر مسائل درسی و رفاهی درسراسر ایران به چشم می خورد، رژیم در عمل این واقعیت و خشم دانشجویان را به رسمیت شناخت و در روزنامه ها و مجلس سریعاً ازخواست «صنفی» دانشجویان سخن به میان آمد. درپی این حادثه دانشجویان دانشگاههای مختلف کشور به همدردی با دانشجویان پلی تکنیک پرداختند.

روزنامه کیهان درشماره ۱۴ آبان خود نوشت: «دانشگاههای کشور با مشکلات حاد و عدیده ای دست به گریبافتادند. فضای آموزشی تنگ و نامناسب، کمبود استاد، نبرد خوابگاه به اندازه نیاز دانشجویان و گرانی کتاب های مورد نیاز دانشجویان ازجمله این مشکلات به شمار می روند... کیهان آنگاه هشدار می دهد: «اگر مسئولان در انجام این مهم همچنان سستی کنند، عناصر نفوذی و مشکوکی که با رسوخ در برخی محافل دانشجویی برای دانشگاهها خوابها دیده اند، میدان عمل مناسبی خواهند یافت و روز به روز از این آب گل آلود ماهی بیشتری خواهند گرفت.» اصغری نماینده تهران درجلسه ۱۴ آبان از دولت خواست «نسبت به خوابگاه دانشجویان تلاش و توجه بیشتری مبذول دارند و اجازه ندهند مسأله به حوادث تلخ و غیر قابل پیش بینی منجر شود زیرا عدم توجه به این نیاز بسیار منطقی موجب سوء استفاده

دشمنان خواهد بود.» (کیهان ۱۴ آبان).
واقعیت این است که بیش از ۲۰۰۰۰۰ دانشجویی دانشگاههای دولتی و ۱۱۰۰۰۰ دانشجویی دانشگاه آزاد با مشکلات عظیمی دست و پنجه نرم می کنند. سرمایه گذاری های دولت با رشد سریع شمار دانشجویان همخوانی ندارد و دانشگاهها به مراتب بیشتر از ظرفیت واقعی خود دانشجو می پذیرند. بحران کاغذ، به بحران و بازار سیاه کتب درسی می انجامد. بحران مسکن، بحران اسکان دانشجویان را به دنبال می آورد. قیمت اجاره يك اتاق ساده به ۴۰۰۰ تومان هم می رسد. این مشکلات سبب شده است که در بسیاری از خوابگاهها، دانشجویان حتی با شرایط غیر قابل تحمل اسکان داده شوند. خبرنگاران کیهان دریازدید از خوابگاه می نویسند: «به علت کمبود جا حتی زیر زمین چهارطبقه این ساختمان که به منظور اختصاص به پارکینگ ساخته شده و سقف طبقات آن حدود ۱/۸ متر و فاقد هرگونه هواکش و نور کافی است تکلیک شده و به عنوان محل سکونی در اختیار دانشجویان قرارگرفته است.» (کیهان ۸ آبان). خبرنگار کیهان آنگاه می افزاید که در این اتاق های زیر زمینی حتی گاه تعداد ساکنان يك اتاق به ۱۴ نفر می رسد. این درشرایطی است که همین محل اسکان را هم با حکم تخلیه از دانشجویان می گیرند و آنها را بی مسکن می کنند. درشهر اراک نیز دانشجویان به خاطر نداشتن محل سکونت به ساختمان وزارت نفت هجوم برده اند و توسطه آن را به اشغال خود درآورده اند.

جمهوری اسلامی وانجمن های اسلامی به اتفاق «حراست دانشگاه» یعنی ارگان جاسوسی و سرکوب محلی از دیوارهای دانشگاه را به درج نظرات دانشجویان اختصاص داده اند، نگاهی به حتی همان نظریات کنترل شده نشان می دهد که تبعیض، نارسائی و کمبود و شرایط دشوار چگونه موضوع اعتراض همه دانشجویان است. گماشتن محمدی گیلانی به سمت نماینده خامنه ای در دانشگاه -یا توجه به تجربه این آخری در زندان ها- بسیاربا معنی است. برای رژیم مهار جنبش اعتراضی دانشجویی از اهمیت فراوانی برخوردار است. جمهوری اسلامی بنا به تجربه گذشته به خوبی می داند نقش دانشگاه در دامن زدن به مبارزات اعتراضی مردم چیست.



پرونی آخوندی

مصاحبه مطبوعاتی

۷ تن از جاسوسان آمریکا

رفسنجانی دردیدار وزیر تجارت خارجی شوروی که برای امضای متن نهایی قراردادهای اقتصادی ایران و شوروی به ایران سفر کرده است، ضمن اشاره به روابط حسنه دوکشور ازجمله گفت: «سلام ما را به آقای گارباچف ابلاغ کنید و بگوئید که برای تصمیمات اقتصادی-اجتماعی این مرحله شما، تجربه جمهوری اسلامی ایران می تواند مفید باشد.» وقاحت آخوندی واقعاً حد و مرز نمی شناسد، یکی نیست از این آقا پیرسد، شما چه تجربه ای جز ویرانی کامل اقتصاد دارید که حالا دیگران را هم به استفاده از آن دعوت می کنید.

۵ تن از کسانی که به جرم جاسوسی آمریکا دستگیر شده بودند، در تهران اعدام شدند. این عده بخشی از گروهی را تشکیل می دهند که چندماه پیش به اتهام دادن اطلاعات به سازمان سیا دستگیر شده اند. ۷ تن از دستگیرشدگان روز ۱۳ آبان طی مصاحبه ای نحوه ارتباط خود با سیا و نوع همکاری خود را با خبرنگاران درمیان گذاشتند. درمیان مصاحبه کنندگان نام بهمن آقائی از اعضای سفارت ایران در هند و يك خلبان ارتش به چشم می خوردند. روزنامه های آمریکا همکاری سیا با این عده را تأیید کرده اند.

فرجام فجیع یک پناهنده

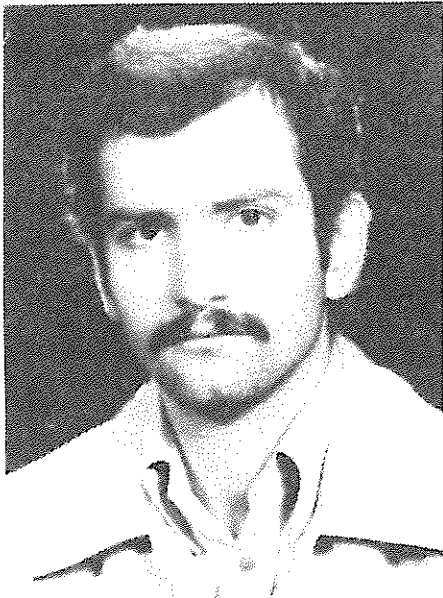
منوچهر قمشه ای از فعالین حزب توده ایران، در کارخانه سیمان شهر ری به عنوان حسابدار کار می کرد. پس از یورش، به سان صدها توده ای دیگر به شوروی پناهنده شد. قمشه ای که روحی حساس و احساساتی پاک داشت، در برابر رفتار غیرانسانی عوامل فرقه و حامیان آنها در ترکمنستان نسبت به پناهندگان سیاسی، زبان به اعتراض گشود. طبق گزارشات موثق به توصیه لاهرودی، مسئول فرقه و عضو هیأت سیاسی حزب توده، برای خاموش کردن صدای اعتراض این جوان او را به تیمارستان بردند. این جوان نویار یا بریدن رگ دست راست خود، بست به خودکشی زد ولی او را از مرگ نجات دادند. اقامت طولانی او در تیمارستان و برپادرفتن همه تصورات و توهمات وی درباره حزب و «سوسیالیسم واقعاً موجود» او را چنان منقلب ساخت که به راستی به جمع بیماران روانی پیوست. پس از رهائی از تیمارستان طبق تلقیناتی که به وی کرده بودند واقعاً تصور می کرد که مأموران ک.ک.ب. سایه به سایه مواظب اعمال و کردار او هستند. به وی تلقین شده بود که در مغزش دستگاهی کار گذاشته اند که ماهواره های شوروی او را از راه دور کنترل می کنند! او پس از ترک شوروی و آمدن به آلمان فدرال با هرکس ملاقات می کرد، هنگام گفتگو به سرفه می افتاد و به مخاطب خود می گفت این سرفه علامت هشدار دهنده ای است که ماهواره ها به وی می دهند تا درباره حزب توده و شوروی زیادی حرف نزنم! یا اینکه در آلمان فدرال پاسپورت پناهندگی سیاسی گرفته بود، آرام و قرار نداشت، از تلقینی که در تیمارستان روانی راجع به عملکرد ماهواره ها در مغز وی کرده بودند هراسان بود و نجات از این وضع را رفتن به میهن می دانست.

عجیب این است که جوان دیگری از اعضای حزب توده به نام «ه» که او هم مدتی در تیمارستان روانی ترکمنستان زندانی بود و اکنون در آلمان فدرال به عنوان پناهنده به سر می برد، عیناً همان حرف های منوچهر قمشه ای را تکرار می کند که از قرار «در سر او دستگاهی کار گذاشته اند که ماهواره ها او را کنترل می کنند».

قمشه ای نگون بخت بالاخره به سفارت جمهوری اسلامی درین مراجعه می کند و درخواست بازگشت به میهن می نماید. مقامات جمهوری اسلامی از درخواست او استقبال کرده و در نتیجه حدود دو ماه و نیم پیش به ایران رفت و با وجود عارضه شدید روحی و رنج بردن از بیماری روانی، بلافاصله او را به زندان انداختند و طبق اطلاعات واصله، هم اکنون در زندان اوین تحت فشار و شکنجه قرار دارد.

غزالی که با نیرو و توان از چنگ دژخیمان گریخته بود اینک علیل و بیمار در بست آنان اسیر است. حزب دمکراتیک مردم ایران به این اقدام ضدانسانی مقامات جمهوری اسلامی شدیداً اعتراض کرده و آزادی بدون قید و شرط وی را خواستار است. ما از همه سازمانهای حقوق بشر و انساندوست به ویژه سازمان عفو بین المللی می طلبیم که از هیچگونه اقدام سریع و مؤثر برای آزادی و تأمین امنیت و سلامتی منوچهر قمشه ای کوتاهی نکنند.

به یاد شهید مردم عادل روزدار



چراغ پرفروز زندگی عادل روزدار این انسان محجوب، صمیمی، خنده رو، زحمتکش و مردم دوست یکسال پیش بدست جانیان حاکم بر ایران خاموش شد. یک سال پیش در چنین روزهای سپیده سوزان عادل که مالامال از عشق به مردم بود، کشتزار لاله های سرخی گشت که در هوای وطن تواته های آئین مقاومت و ایثار را سرود. عادل روزدار در یک خانواده زحمتکش بدنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانی خود را در فقر و زحمت گذراند در حالی که عشق به زحمتکشان و نفرت و عینان در برابر ستمگران را در سینه خود می اندوخت. او بعد از پایان دوره دبیرستان با شایستگی و هوشی که در خود داشت وارد دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران شد. ورود عادل به دانشکاه فصل جدیدی در زندگی سیاسی او بود. او به فعالیت علیه رژیم سلطنتی پهلوی برخاست. بعد از مدتی ساواک به او مظنون شد و رژیم شاه او را از ادامه تحصیل در رشته مورد علاقه اش محروم کرد. بازگشت او به دانشگاه تا بعد از انقلاب بهمین طول کشید. در خلال این سالها او که انسانی آگاه و آرمان خواه بود، به تحصیل در مدرسه عالی برق پرداخت و در اواخر سال ۵۶ با همکاری چندتن از رفقای نزدیکش به کار تکثیر مقالاتی نوید پرداخت و توانست یک گروه کار کوچک و مستقل تشکیل دهد و بالاخره در پائیز ۱۳۵۷ به عضویت سازمان نوید در آمد.

فعالیت عادل بعد از عضویت در سازمان نوید رنگ دیگری به خود گرفت. کار سیاسی تمام زوایای زندگی او را پیش از پیش اشغال کرد. او دیگر اندیشه ای بجز اندیشه مبارزه و انقلاب در سر نداشت. این شوق عمیق او به مبارزه و انقلاب از او گلوله ای از آتش ساخته بود. روز ۲۲ بهمن او در حالی که با شادی لایزال می خندید با همان سادگی و بی پیرایگی همیشگی خود می گفت: این انقلاب برای همه لازم بود. تمرین بزرگی بود برای همه ما و مردممان.

عادل روزدار در تیرماه ۶۲ مدتی کوتاه بعد از مصاحبه ها و اعترافات رهبران حزب توده دستگیر شد. او این بار در سخت ترین شرایط با ایستادگی در برابر رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی در جایگاه واقعی خود قرار گرفت.

قهرمانی و حماسه او در زندان نشان داد که او به راستی فرزند زحمت و کار، فرزند وفادار عشق و مبارزه بود. او خود از این دوره تلخ اینچنین با سربلندی یاد می کند:

هر شهسالم که علی رغم تلخی ها به راستی و شرافت وفادار ماندم.

او در کنار هم بندی های شیردلش با همان زبان امید بخش نهب می زد:

باید با امید و خوشبینی به آینده نگریست. آینده ای انسانی که حقیقت زندگیست.

آن عده معدود از هم بندی های او که بعد از مدتی آزاد شده و مجبور به خروج از کشور شده اند از دلوری و شجاعت و مقاومت عادل خاطرات

فراموش نشدنی به یادگار آورده اند. یکی از آنان می گفت: «عادل خیلی ساده قید آزاد شدن را زده بود و خیلی ساده این مسأله را که در زندان ماندنی است، برای خودش حل کرده بود. او تصمیم خودش را گرفته بود».

آری عادل تصمیم خود را به مبارزه تا به آخر گرفته بود. چقدر این گفته های او گویاست: در کوچه پس کوچه ها سیر می کنم. گویی درد و رنج و زخم ها تمامی ندارند و مردم هژوئی می یابند. اشک پاک است که چاریست. چقدر تاب و تحمل!

و آنگاه که درد و رنج به استخوانش می رسد، با امید و بشارت فردا زندگی می کرد و می گفت: ...اما در افق آینده چشمان روشن شرفه، راستی را می نماید و در کشاکش زندگی نخوت و دروغ و دنائت ترک برداشته. امید را بشارت است.

عادل خود نیز از مدت ها پیش به عقابت کارش پی برده بود. گویی این خطوط و صیقلها او است: به رخم جدائی و تلخی و زهرکامی، تواته های شریف همنوائی قلب هاست که درخت تناور آینده را به شکوفه های بهار امید می نشاند و پرندگان شکسته بال که عزیزترین و دوست داشتنی هاینند، در شاخسار آن آوای مستانه می سرایند. چقدر زیباست.

...آری عادل روزدار این قهرمان غیور مردم مانند هزاران قهرمان دیگر در سیاه چال های رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی با قلبی مالامال از آینده پر امید از بهار شکوفه ها از نوید همنوائی قلب ها و با عشقی عمیق به زندگی و زیبایی های آن تیرباران شد تا نمونه عملی شعری باشد که بسیار دوستش می داشت و همیشه آن را زمزمه می کرد:

زندگی زیباست ای زیبا پسند

زنده اندیشان به زیبایی رسند

آنقدر زیباست این پی بازگشت

کز برایش می توان از جان گذشت

سزای وابستگی

فریدون آذرشور

سازمان واقعاً نست نشانده ای لازم بود تا چنین سیاست هائی را جامه عمل بپوشاند. راز تشکیل و بقا فرقه دمکرات آذربایجان که به کمک همسایه بزرگ يك سال حکومت کرد، به نستور او میدان را خالی نمود و هزاران کشته برجای گذاشت در همین است. به پشتیبانی همین ارباب قدر قدرت است که باقیمانندگان فرقه اینک در سرزمین او چهل و سه سال است جا خوش کرده و همچنان شعارهای بی پشتوانه می دهد.

هرگونه برخورد، تفسیر و تعبیر واقع بینانه از پیدایش و حکومت فرقه دمکرات آذربایجان، عواقب آن و پشتیبانی که تا به امروز در راه حفظ نام و آثار بزرگ کرده این فرقه صورت بگیرد، تنها با در نظر گرفتن علل اصلی پیدایش و تأسیس این سازمان می تواند انجام پذیرد.

در سال های ۲۴-۱۳۲۲ تشکیل های وسیع و سازماندهی مبارزات مردم آذربایجان در انحصار حزب توده ایران بود و پیروزیهای حزب در این زمینه برجستگی های خاصی داشت. طبیعی است که در چنین شرایطی، زمانیکه نفوذ و اعتبار حزب توده ایران به اوج خود رسیده بود، ظهور فرقه ای با برنامه محدود ملی اگر هم می توانست چاذبه ای داشته باشد مستلزم گذشت زمان طولانی بود. اما مشکلات و معضلاتی که در مسائل مربوط به روابط احزاب کارگری، در صورتی که با مصالح اتحاد شوروی برخورد می کرد، در دوران استالین، با يك فرمان، با يك حرکت انگشت دیکتاتور به سهولت حل و فصل می گردید. تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان نیز در چارچوب همین رابطه قرار می گرفت. این اقدام اگرچه بدون اطلاع و مشورت با رهبری حزب توده ایران و بعد از اطلاع، با مخالفت اصولی کمیته مرکزی حزب توده ایران همراه بود با نخالت آشکار استالین خنثی شد. سلطه درک و تکریمتتری که نفع از اتحاد جماهیر شوروی را تحت عنوان اولویت انقلاب جهانی و مقدم بودن منافع «انترناسیونالیستی» در رأس وظایف احزاب کمونیستی و کارگری قرار می داد، قوی تر از آن بود که به حزب توده ایران اجازه دهد از سیاست مستقل و مبتنی بر منافع ملی نفع کند. حزب توده ایران علیرغم میل باطنی و اولیه خود، به نفع همه جانبه از فرقه دمکرات آذربایجان پرداخت و شصت هزار نفر از اعضای سازمان های حزب توده ایران در اثر همین تمهیدات و تحمیلات، «به صفوف» چند نفری فرقه دمکرات پیوست.

شایان ذکر است که استالین در تأمین منافع بولتی شوروی آنچنان متعصب بود که در این رابطه بدون هیچگونه گذشتی نستور اجرای اعمالی را می دهد که با موازین اصولی به ویژه با آموزش های خود او در این زمینه به کلی در تضاد است. وقتی باقراوف طرح تصویب اساسنامه فرقه را برای تصویب پریزیدیم حزب کمونیست شوروی به استالین می دهد، استالین آن را از باقراوف گرفته و نسخه تصحیح شده ای را از کشو میز خود برای اجرا به وی تحویل می دهد...

در این مقاله با صفحات محدود روزنامه، حتی به طور فشرده شرح چگونگی اجرای طرح مربوط به تشکیل فرقه، تجدید سازمان های حزب توده ایران، بسیج، تجهیز و تسلیح توده ها، کمک و پشتیبانی بی دریغ ارتش سرخ که در مدت مدتی منجر به سقوط پادگان ها و تسخیر نهائی حکومت در آذربایجان و خمسه گردید امکان ندارد. این قسمت شامل تاریخچه ای جالب و طولانی است که شایسته نوشتار جداگانه ایست. باید خاطر نشان ساخت که در رهبری و در صفوف فرقه دمکرات آذربایجان شخصیت های سیاسی و خدمتگزاران صدیق و کاردانی وجود داشتند که در مدت بسیار کوتاه حکومت، فرقه موفق شد اصلاحات مترقی اداری، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی چشمگیری صورت دهد و ترازنامه مثبتی در این زمینه ها از خود برجای گذارد. اما به علت ماهیت قویاً تجزیه طلبانه آن و با توجه به چشم انداز تاریخی اش با آنچه که امروزه در آذربایجان شوروی شاهد آن هستیم تمامی این اقدامات اجتماعی-فرهنگی مثبت رنگ می بازد و لرزه بر تن هر کمونیست آزاده و میهن پرستی می اندازد.

از همان روزهای اول حکومت، سرکردگی مطلق میرجعفر باقراوف به وسیله نستیاران و مشاوران امنیتی اواز آذربایجان شوروی، مانند آتا کیشی یف؛ جانشینش سرهنک قلی اوف، میرزا ابراهیموف و دیگران و مداخلات مستقیم آنها در همه امور از جمله انتصابات حزبی-بولتی-ارتشی،

دوازدهم شهریورماه ۱۳۲۴ زمانیکه هنوز ارتش های متفقین در ایران حضور داشتند، فرقه دمکرات آذربایجان به دست عده ای انگشت شمار تأسیس خود را اعلام داشت. اما صد روز پس از اعلام موجودیت خود به کمک و پشتیبانی نیروهای نظامی-سیاسی شوروی و با تکیه به آمادگی انقلابی مردم آذربایجان، پادگانهای لشکر سوم مستقر در شهرهای مختلف آذربایجان را خلع سلاح کرد و از تاریخ ۲۲ آذرماه ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ حاکمیت را در استان های آذربایجان و خمسه به دست گرفت.

آمادگی انقلابی مردم آذربایجان مولود شرایط تاریخی معاصر بود که سرشار از مبارزه در راه استقلال ایران، آزادی، ترقی و برعلیه ستمگران داخلی و خارجی است. نقش برجسته مردم آذربایجان در انقلاب مشروطه و در جنبش دمکراتیک سال های بعد، کینه بی پایان حکومت های ارتجاعی همدلی ایران را برانگیخته بود. این دشمنی و خصومت همراه با فشار، تحقیر، توهین، بی عدالتی های طبقاتی و ستم ملی و بیدادگری های دستگاه دولتی که به وسیله عناصر مزدور و ارتجاعی ترین حکام به عمل می آمد، توده های زحمتکش آذربایجان را بیش از دیگر خلقها به ستوه آورده بود.

بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و پیدایش آزادی های نسبی، خلق آذربایجان انعکاس خواست های خود را برای تأمین عدالت اجتماعی، حقوق ملی و دمکراتیک در حزب توده ایران یافت که به مثابه يك حزب مترقی، همدستبندی و مدافع حقوق زحمتکشان پا به میدان گذاشته بود.

در سالهای ۲۴-۱۳۲۲ کشور ایران به علل گوناگون یکی از مراکز مبارزاتی بین قدرت های بزرگ در صحنه بین المللی بود که به ویژه مساله امتیاز استخراج نفت شمال ایران نقش برجسته ای داشت.

در جلسه ۱۹ مرداد ۱۳۲۲ مجلس شورای ملی درباره امتیاز نفت، سخنگوی فراکسیون حزب توده ایران نظر حزب را به این شرح اعلام داشت: «بند به رفقایم با دادن امتیاز به دولت های خارجی به طور کلی مخالفیم. همانطور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج و شاید بتوانیم به موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم.»، لیکن به محض اینکه تقاضای امتیاز نفت از جانب شوروی تسلیم دولت ایران گردید، با تغییر موضع کامل به طرفداری از تقاضای شوروی برخاست. این تصمیم و فعالیت های بعدی برای تحقق آن اولین تظاهر در انحرافی از انترناسیونالیسم بود و نطفه اولیه وابستگی را عملاً در سیاست حزب چا انداخت.

در آن سال ها که هنوز منابع عظیم نفت و گاز شوروی کشف و به مرحله بهره برداری صنعتی نرسیده بود و اساساً هنوز در کل خاورمیانه، منابع نفتی ایران از اهمیت استثنائی و منحصر بفرد استراتژیک برخوردار بود، دست اندازی به نفت شمال ایران برای همه کشورهای بزرگ، از جمله و به ویژه کشور همجوار اتحاد شوروی اهمیت بسزائی داشت.

بدون تردید اضافه بر مطامع توسعه طلبانه و طرح های شیطانی میوهچغری باقراوفها برای الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی، اندیشه ایجاد يك پایگاه و اهرم فشار بر دولت ایران برای کسب امتیاز نفت شمال، در به وجود آوردن فرقه دمکرات آذربایجان و تشکیل حکومت فرمایشی و دست نشانده ای در آذربایجان نقش تعیین کننده ای داشته است. به عبارت دیگر میان سیاست خارجی و استراتژیک اتحاد شوروی از یکسو و مطامع تنگ نظرانه و ناسیونالیستی باقراوف از سوی دیگر، هماهنگی و همگرایی پیدا شد و به ماجرای آذربایجان انجامید و به صورت فاجعه ای جبران ناپذیر برای مردم آذربایجان و همه مردم ایران پایان یافت که پیامدهای منفی آن هنوز هم بر بوش جنبش چپ ایران سنگینی می کند.

داده های فراوانی که طرح آنها از حوصله این مقاله خارج است وجود دارند که نشان می دهند حزب توده ایران و رهبری آن در مجموع و در این دوران هنوز در شرایطی نبود که بتواند خارج از چارچوب مصالح ملی ما عمل نماید. به عبارت دیگر نمی توانست وظایفی را در دفاع بدون چون و چرا از سیاست های اتحاد شوروی در بعد از جنگ جهانی دوم به عهده بگیرد که اجرای آن فقط در مناسبات تابع و متبوعی کامل امکان پذیر بود. لذا

شاید برای تسکین خاطر هم باشد برخی تصور نمایند که میر جعفر باقراوف ها به دوران پرستش کیش شخصیت استالین تعلق داشتند که اعمال آنها به وسیله کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی محکوم گردید و نتیجتاً دادگاه نیز مجرمین را به کیفر اعمالشان رسانده است. خوش باوری ساده لوحانه ایست.

اگرچه برای قضاوت ما ایرانیان همان اصرار در حفظ نام این فرقه در شکم حزب توده ایران برای رد چنین خوشباوری های ساده لوحانه ای کافی است، اما ناچار مصاحبه مطبوعاتی اخیر (سوم نوامبر ۱۹۸۸) مصطفی یف را که بیش از ده سال دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان شمالی را کمی بعد از باقراوف اشغال کرده بود با روزنامه ویشکا ارگان کمیته حزبی می آوریم.

مصاحبه کننده می نویسد: مصطفی یف وحدت آذربایجان ایران و شوروی را به عنوان اولین مساله ای مطرح ساخت که برای من غیرمنتظره بود. سؤال کردم آذربایجان دارای دو قسمت است که در سیستمهای سیاسی متضاد و اشتی ناپذیر قرار دارند مگر می توان مساله وحدت آنها را مطرح کرد؟ جواب می دهد: کاملاً، مگر الحاق بلاروسی غربی به بلاروسی شرقی امکان نپذیرفت؟ (مقصود بلاروسی غربی است که با اوکراین غربی در سال ۱۹۳۹ بر طبق پیمان استالین-هیتر به شوروی ملحق گردیدند). مصطفی یف راه رسیدن به این مقصد را در تقویت فعالیت های فرقه دمکرات آذربایجان که در شرایط مخفی است (۱) و کمیته مرکزی او که در مهاجرت است می بیند... آیا با ارائه این مدارک تردیدی در ماهیت فرقه دمکرات آذربایجان و علت وجودی آن باقی می ماند؟

حل نهائی مساله نفت درگرو مذاکراتی است که از یکطرف بین قوام السلطنه نخست وزیر ایران و دولت شوروی در جریان است و از طرف دیگر بین دولت قوام و فرقه دمکرات آذربایجان می گذرد. طبیعی است که عامل تعیین کننده در این مذاکرات چگونگی و میزان تحولاتی است که در مناسبات بین دولت ایران و شوروی انجام می گرفت.

قوام السلطنه که زمانی از طرف روزنامه فرقه «عضو خانواده خیانت، شجره خبیثه، قاتل کنفل محمدتقی خان پسیان و میرزا کوچک خان» معرفی می شد، ناگهان به «سیاستمدار با حسن نیت» تبدیل می شود. هنگام پذیرش زبان آذربایجانی در کلاسهای ابتدائی نوید دانه می شود که نام او در ردیف سران قهرمان فرقه و خلق آذربایجان ثبت شود. بالاخره زمانی که تصمیم قوام مبنی بر اعزام نیروهای نظامی به زنجان اعلام می شود، این مرتجع کهنه کار پس از ۶ ماه حيله و نیونگ و تردستی ماجراجویانه چهره واقعی خود را نشان می دهد.

بیانیه ها، قطعاتنامه ها، سخنرانی ها و اعلامیه های بعدی در آذربایجان سرشار از نعت به پایداری و چابنازی، دفاع از میهن، انتقام خونین بی رحمانه از ارتجاع و دستور آمانگی جنگی به نیروهای مسلح است. همه چیز در عبارات حماسی «مرگ هست و بازگشت نیست» که شمار همیشگی بود متیلور می گردید. پیشه روی حماسه ستارخان را به میان می کشد اما تاکید می کند «فراموش نکنید که ستارخان با عده کمی قیام کرد ولی ما برای حفظ آزادی نیروی شکست ناپذیر و تشکیلات وسیع در اختیار داریم».

اما این شعارهای اگر هم صادقانه، ولی ساده لوحانه پیشه روی دیگر با برنامه، مصالح و منافع لحظه ای دولت اتحاد جماهیر شوروی همخوانی نداشت زیرا وعده و وعیدهای قوام السلطنه درباره امتیاز نفت شمال ایران تمایلات آنها را ارضاء می کرد و توازن بین المللی نیروهای جهانی اصرار بیش از این را امکان نمی داد. در نتیجه ضرورت حکومت فرقه که حل مساله نفت یکی از عوامل به وجود آمدن آن بود اهمیت خود را از دست می داد، بنابراین با یک حرکت انگشت سوهنگ قلی اوف مسئول وقت که گیب (جانشین آتا کیشی یف)، پیشه روی و یاران انگشت شمار او به مثابه مهره های شطرنج از محنت خارج شدند و شبستری، چاوید و پی ویا برای مات کردن قوام السلطنه ای که هرگز مات نشد به پیش رانده شدند. این پاسخ سوهنگ قلی اوف در پاسخ اعتراض پیشه روی گریاترین و پرمحتواترین کلام پایان این تمایش تراژیک است: «سنی گتیرن سنه دیر گت» یعنی کسی که تو را آورده است به تو می گردید برو.

در اینجا توضیح یک مطلب در رابطه با موضعگیری های حزب ایران و فرقه دمکرات آذربایجان که چند سال است همین فرقه گردانندگی انحصاری حزب را به دست گرفته است ضروری به نظر می رسد.

فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران به جای یک تحلیل علمی واقع بینانه درباره وقایع ۲۵-۱۳۲۴ آذربایجان - که با گذشت ۴۲ سال حتی یک بار هم اتحالم ندادند- همه ساله در توجیه فرار شرم آور فرقه عمدتاً وجود مستشاران و سلاح های امریکایی و برتری قدرت ارتش شاهنشاهی آن زمان را دلیل می آورند و گاهی هم حفظ صلح جهانی و جلوگیری از برادر

به ویژه تعیین افراد غیرمجلسی در سلسله مراتب فوقانی به اعتقاد و باورهای مردم حساس آذربایجان جراحات مهلکی وارد می ساخت. تحقیر افسران فارس زبان، بی اعتمادی به افسرانی که اکثراً استادان و فرماندهان دانشکده افسری بوده و به دستور حزب توده به صفوف فرقه پیوسته بودند، تعیین اونیفورم و درجات نظامی فرقه مشابه ارتش شوروی و نصب دگمه های فلزی با ستاره پنج پر و علامت داس و چکش، برای مردم عادی تحمل پذیر نبود. با وجود مندرجات بیانیه ۱۲ شهریور و سخنرانی هائی در مقاطع مختلف زمانی دایر بر اینکه آذربایجان جزئی از ایران بوده و هدف فرقه نجات ایران می باشد، اما روش غالب درسیاست فرقه اصرار بر خودمختاری آذربایجان و جداکردن منافع مردم آن از سایر مردم ایران و ایجاد تشتت و نفاق ملی بود. تنها ۱۷ روز بعد از انتشار بیانیه ۱۲ شهریور، روزنامه آذربایجان ارگان فرقه می نویسد: «آذربایجان ترجیح می دهد به جای اینکه با بقیه ایران به شکل هندوستان اسپر درآید برای خود ایرلندی آزاد شود».

و ده ها مقاله و شعار و سخنرانی مشابه با مضمون خرواست های ملی. نیازی به توضیح مفصل نیست که اگر مساله را از نظر اصولی بررسی کنیم، تضاد اصلی جامعه آنروز ایران تضاد مردم با امپریالیسم و عمال آن و تضاد همه خلق ها با زمینداران و سرمایه داران بزرگ بود و ایجاد سازمانی جداگانه برپایه مرزبندی های ملی یک خواست انحرافی است که به تفرقه و تضعیف جنبش می انجامید. اما فرقه اساساً برای مقاصد دیگری شکل گرفته بود. در اینجا با نقل قسمتهای مشخصی از ارگان رسمی فرقه دمکرات آذربایجان که در مهاجرت به طور عریان تری بیان شده و برای نشان دادن ماهیت واقعی فرقه و نیت تجزیه طلبانه او اسناد معتبر است، به چند اشاره بسنده می کنیم.

«خلق آذربایجان که خورش و زیانش و سنت های ملی اش یکی است به علل معین تاریخی و جغرافیائی فوق از یکدیگر دور افتاده و این جدائی همیشه می تواند ادامه داشته باشد... خلق پنج میلیونی آذربایجان ایران در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم روی خود را به سمت شمال برمی گرداند... در حالیکه قسمتی از وطنمان آزاد و مستقل و در ساختمان سوسیالیستی زندگی سعادت مندی را می گذراند قسمت دیگر از طرف بیگانگان به خلق و ملتمان، حکومت ارتجاعی ایران و شوینیسمهای فارس اشغال شده است. خلق آذربایجان و فرقه از دولت بزرگ شوروی، از برادر و همخون خود خلق آذربایجان شوروی به خصوص از شخص پدمهربان عزیز ملت واحد آذربایجان میرجعفر باقراوف چشم انتظار دارد... ای وطن من، سرحد ظالمانه را ناپود کن. آزاد کن خاک خود را... ما می خواهیم در خانواده شوروی آذربایجان واحد به وجود بیاوریم... زنده باد خلق زحمتکش ما در راه آزادی و استقلال آذربایجان. محر باد اشغال کنندگان میهن ما (منظور اشغالگران ایرانی است)»... «خلق آذربایجان! مبارزه خود را علیه اشغالگران میهنمان توسعه دهید... زنده باد رهبر و پدر آذربایجان واحد میرجعفر باقراوف» حالا این میرجعفر باقراوف «پدر عزیز و مهربان ملت واحد آذربایجان» عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، دبیر اول و رئیس جمهور آذربایجان، عضو هیات رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی را از زبان دادگاه عالی اتحاد شوروی بشناسیم:

در دادگاه محق شد که باقراوف که یکی از فعالترین و نزدیکترین همکاران خائن به وطن بریا بود با همکاری او و با شرکت متهمین دیگر مرتکب یک سلسله جنایات سنگین ضد دولتی شده است. از سال ۱۹۲۱ که باقراوف از عضویت بریا در دستگاه ضد اطلاعاتی مساواتچی ها کاملاً مطلع بود با سرعت مدارکی از آرشو که دال بر گذشته جنایتکارانه بریا بود و تحویل این مدارک به او و همچنین با سربیه نیست کردن اشخاصی که ممکن بود اعمال بریا را فاش کنند به او کمک کرد که تا لحظه کشف جنایاتش از پیگرد در امان باشد. بریا هم که از گذشته جنایت آمیز باقراوف باخبر بود و می دانست که او در سال های جنگ داخلی به راهزنی اشتغال داشته به نوبه خود به او کمک کرد که این گذشته جنایتکارانه را پنهان کند و در ناپودی کسانیکه ممکن بود باقراوف را لو بدهند شرکت نمود.

باقراوف و بریا که محو کادریهای شرافتمند و وفادار به حزب کمونیست و حکومت شوروی را هدف خود قرار داده بودند، با انتصاب متهمین... (اسامی) آتا کیشی یف آنها را در فعالیت های جنایتکارانه خود شرکت دادند و... مرتکب قتل کادریها و فعالین حزب و دولت گردیدند.

جرم متهمین دایر به خیانت به میهن، اجرای اعمال تروریستی و شرکت در سازمان های ضد انقلابی، به ثبوت رسید. لذا باقراوف به اشد مجازات (تیرباران) و آتا کیشی یف به ۲۵ سال حبس محکوم می گردد. مضافاً خاطر نشان می گردد که مساله فرقه دمکرات آذربایجان و عواقب آن یکی از موارد اتهامی باقراوف بوده است.

دوست باذوق ما روزبه منظومه بلند و ماهرانه ای در هجو دستگاه رهبری حزب توده سروده که ما به دلیل کمبود چا متأسفانه جز درج بندهائی از آن چاره ای نداریم.

رجال نامه حزب توده ایران

پلشتی ها به حزب توده کردند
دما دامتش آلوده کردند
بشد حزب از چنین آلوده کردار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

چه باشد یارب این پوسیده محفل
که نیود اندرو یک مرد عاقل
کند کاری که آید از پرستار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

دبیر اول حزب ارواوسی
علا خواندش زمانی گرفتارانی
نموده با عمل از آنکه اقرار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

فرو شد کشتی اندر لای مرداب
خدایا «خاوری» کی خیزد از خواب
نه از این ناخدا ناید چنین کار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

دبیر دومین مست و خراب است
تمام ناکسی ها زان جناب است
ولی گوید خودش با صرف اصرار:
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

رئیس فرقه آن رنسد دریده
زمین نیمه قرنی رمیده
نمایند ادعا خسروار خسروار:
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

رئیس فرقه از اعضا شکار است
رخش سرخ از غضب همچون اثار است
که دارد این گمان با خشم و آزار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

نریمان مردک و ارفته و شل
چو دانش آخوری در کنج اغفل
شدش زان پس صمیمی یار و همکار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

«زمانی» خدام آقای رهبر
شده از جنبش اعضا مکدر
گهی دندان بگیرد چون سگ هار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

بشد بخشی زحزب از بینوائی
چها کرد او در آن شغل کذائی؟
چه سان برصد فلانچی شد علمدار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

از اینان حزب توده گشت تاراج
نصیب ناکسان شد کرسی و باج
چو باشد نیکوان حق را وفادار
دریخ از آنهمه ایمان و ایثار

کشی را علل ترك مقاومت به حساب می گذارند. درحالیکه اگر خود ارتش امریکا هم رأساً در این عملیات شرکت می کرد وظیفه يك جنبش اصیل مردمی دفاع تا آخرین نفس از اهداف دمکراتیک نهضت بود. تنها همان شمار «مرگ هست و بازگشت نیست» که تا روز بیست آذرماه ۱۳۲۰ گوش انسان را کر ساخته بود برای نشان دادن سستی و بی پایگی این توجیهات عوام فریبانه کافی است.

از طرف دیگر ارتجاع ایران نیز در سالگردهای ۲۱ آذر با رجزخوانی های آنجنانی خود شکست فرقه دمکرات را به حساب تدابیر محمدرضاشاه و دلاوری های ارتش شاهنشاهی می گذارد. هر دو ادعا چه از سوی فرقه دمکرات و چه از جانب شاه پرستان تحریف واقعیات به منظور اغفال، فریب و انحراف افکار عمومی است.

قضاوت نهائی به عهده تاریخ است. اما آنچه که امروز با تکیه به داده های موجود می توان گفت این است که نه شاه و ارتش شاهنشاهی آذربایجان را نجات داد و نه فرقه دمکرات آن را از دست داد.

حقیقت این است که تا ۲۱ آذر ۱۳۲۰ و مدت ها بعد از آن در ارتش ایران نه سلاح و نه مستشار امریکائی وجود داشت.

در آن تاریخ ارتش ایران نه کیفیت مطلوب و نه آمادگی رزمی داشت، ارتشی بود پوشالی که بهترین دلیل آن زودخوردهای چندین ماهه پس از تسلیم فرقه با اکراد مصطفی پارزائی است که با چهل پرابر نیرو و تسلیحات جنگی با دادن تلفات و هزایمات فزون از حد در مقابله با چندصد نفر جنگجوی کرد عاجز و ناتوان ماند تا بالاخره اکراد توانستند پس از طی صدها کیلومتر با پیروزی از روخانه ارس عبور نموده و به خاک شوروی پناهده شوند.

حقیقت تاریخی این است که وقتی در بیست و یکم آذرماه ۱۳۲۰ فرقه دمکرات آذربایجان ترك مقاومت را اعلان نمود ارتش ایران هنوز در دامنه ارتفاعات قافلان کوه حتی استقرار رزمی نگرفته بود و حرکت بعدی آن به سوی آذربایجان بدون اخذ تماس جنگی با يك راه پیمائی نامنظم ۳-۴ روزه انجام گردید. گفتنی است که درصوف همین ارتش به ویژه در کادر فرماندهی آن تعداد افسران توده ای، هواخواه، مترقی و بی طرف فزون از حد باورکردنی بود. ارتش ایران، شهرها و مراکز مهم را درواقع از مردم آذربایجان که همه جا به پیشواز او می آمدند تحویل می گرفت. تلفات دها هزارنفری که غالباً از آن یاد می شود به دست مردم آذربایجان صورت گرفته بود که در مدت يك سال فرمانروائی فرقه دمکرات آذربایجان، دست نشاندگی و تجزیه طلبی آن را با گوشت و پوست خود و با تجارب شخصی درك کرده بودند. البته در قتل و کشتارها عناصر ضدانقلاب و اوپاشی که اغراض خصوصی و کینه انتقام جویانه ای داشتند، فعال بودند. نقش ارتش در این رابطه به استثنای برخوردهای جزئی نظامی در برخی نقاط جنوب غربی آذربایجان که عمدتاً قبل از ۲۱ آذر صورت گرفته بود و مطلقاً جنبه نظامی داشت. محکومین به اعدام از سوی دادگاههای نظامی رقمی درحدود ۸۰۰ نفر را تشکیل می دهد.

این کشتارها به دست هرنیروئی صورت گرفته باشد مقصر اصلی فرقه دمکرات آذربایجان است که بزرگترین خیانت تاریخ را به سنت های انقلابی مردم آذربایجان مرتکب شده است. این خیانت ناشی از دست نشاندگی، از وابستگی تاحد روابط تابع و متبوعی از سیاستهای خارجی است که با فریاد بی پشتوانه «مرگ هست و بازگشت نیست» و توهین، تشویق و تجهیز و تسلیح و سپس تسلیم مردم بیگناه و مستعبدیده و انقلابی آذربایجان را به کشتارگاهی که سزاوارش نبود هدایت کرده است. پیشه وری وقتی که از حماسه ستارخان به منظور تشویق مردم آذربایجان حرف می زد راست می گفت. آری ستارخان ستارملی در جریان انقلاب مشروطیت با وجود یاران اندکش، هرگز سنگر خود را تسلیم نکرد و سرانجام پوزه محمدعلی شاه و لیاخوف را به خاک مالید و سپس مشروطیت را به سراسر ایران بازگردانید.

اما فرقه دمکرات آذربایجان با ارتش سازمانیافته، با داشتن بهترین افسران ارتش ایران که همه زندگی خود را در راه کسب آزادی و استقلال و سرفرازی مردم ایران گذاشته بودند، با نیروی «فدائیان» و تشکیلات منظمی با حداقل شصت هزار کادر و عضو وفاداری که حزب توده ایران دراختیار او گذاشته بود، درمقابل توپ و تشر ارتجاع با اشاره انگشت سرهنگ قلی اوف به آسانی تسلیم گردید.

مردم ایران! خود قضاوت کنید.
قضاوت درباره دو واقعه تاریخی بزرگ به کارگردانی قدرت های خارجی در سرنوشت کشور ما و به بازیگری محمدعلی شاه-لیاخوف و محمدرضاشاه-قلی اوف.



جنگ شیخی و متشرع

شده، دستخوش هیجان، آقا را سر دست به طرف شهر برگرداند. و خطر بزرگ متوجه شهر شد. «ظفرالسلطنه» که این نمایش ها برای شکست او بود، گماشته مخصوص خود را پیش حاج میرزا محمد رضا فرستاد. او همچنین می خواست عمری آقا را به اراک ببرد شاید فتنه بخزاید. ولی جمعیت هم مانع رفتن آقا یحیی، عموی میرزا به اراک شد و هم گماشته ایالت را چندان آزار داد که وقتی او را نجات داده پیش حاج میرزا محمد رضا بداند، از ترس زبانش بندآمده بود و نمی توانست حرف بزند. بعد از این کج رفتاری حاج میرزا محمد رضا بود که ظفرالسلطنه پذیرفت برادران رکن الدوله، در رأس قوای حکومتی، شورش را سرکوب کردند. مریدانش هرکدام به طرفی گریختند. یکی در تنور مخفی شده بود. حادثه آفرینان را با رسوائی به طرف ارگ بردند و آنجا اول پای حاج میرزا محمد رضا را به فلکه بستند و چوب زدند. آقا شیخ محمد صادق را هم، بعد شریعتمدار و شیخ جواد را از بازیگران صحنه چوب مفصلی زدند. عصر همان روز تعزیه مهاجرت آقا به مشهد (۲۸ شعبان ۱۲۲۳) آقا را به بم تبعید کردند. یک ماه بعد - ۲۸ رمضان - ظفرالسلطنه به سعی بیهبائی و طباطبائی از حکومت کرمان معزول و روانه تهران شد. طباطبائی به لن و نشمنی ظفرالسلطنه کمر بسته بود. در همین ماه رمضان، باز در تهران اتفاقی افتاد که چیزی جز نمایش کشمکش ریاست و قدرت از جانب طباطبائی - که با سید عبدالله متحد شده بود - با شیخ فضل الله نبود. قیصرستان، مدرسه و مسجد مخروبه ای بود، نزدیک مدرسه خازن الملک و «سید ولی» در وسط شهر، که به مرور مردم قطعاتی از آن را از علما خریده قبالة گرفته و خانه ساخته بودند. واسطه بانگ استقرای روس، خانه هائی را که مردم ساخته بودند، خریده و باقیمانده اراضی را هم، از حاج شیخ فضل الله ثوری به قیمت ۷۵۰ تومان خرید و قبالة گرفت و به بانگ و اگزار کرد و بانگ به ساختمان پرداخت. طباطبائی اعتراض کرد، وزیران داخله و خارجه به اعتراض او ترتیب اثر ندادند. به دنبال واقعه کرمان، دو سید با هم دیداری محرمانه داشتند و خود را برای برخوردی تازه با عین الدوله و درگیری با شیخ فضل الله آماده کردند. ناگهان یک روز متصدی مقبره «سیدولی» پیش آقای طباطبائی به گزارش آمد که: دیروز در قبرستان -مخروبه متروکه- جسد تازه زنی را از گور بیرون کشیدند و به چاه انداختند. در محل نیز واکنشهایی شد، دولت در محل ساختمان قوای محافظ مستقر کرد تا مردم مانع کار ساختمان نشوند. در خلوت هفتگی دو سید و میرزا مصطفی آشتیانی -شب شنبه آخر رمضان، به دنبال سنگی که انداخته بودند تصمیم اقدام قطعی گرفته شد. روز شنبه بعد از ظهر شیخ محمد واعظ اصفهانی در پایان وعظ خود از مردم خواست «به خواندن فاتحه اهل قبور در نودمی مسجد» بروند و جمعیت هجوم برد و پیش از آنکه غروب آفتاب برسد، تمام بنای نیمه ساخته را ویران و محو کرد. «حاج شیخ فضل الله که زمین را فروخته بود، نچار وهن بزرگی شد.» (همانجا: ۲۸-۲۲۴)

جنگ قدرت، بین دو طرف آغاز شده بود، اکنون حکومت و دستگاه های ریاست ملائی متحدش بودند که باید قدرتشان را نمایش می دادند. هشت ماه بعد از تحمیل بازرگانان در شهر ری، به شکایت از اجحاف های غیرقانونی نوز، و وساطت

وماچرای کرمان، شاهکار قدرت نمائی يك ملائی جوان تازه از گرد راه رسیده بود. رکن الدوله که به حکومت کرمان منصوب شد، کارگزاری حکومت و وصول مالیات و اداره اموریالات را از دست وکیل الدوله و خاندانش گرفت و به «امیرالامرا» از طایفه شیخی سپرد. کارگزاران سابق که از عایدی و حکومت محروم شده بودند به تحریک ملایا پرداختند. میرزا محمد رضا مجتهد که همین روزها از نجف وارد شده بود، وارد گرد شد و جنگ شیخی و متشرع را آغاز کرد. میرزا محمد رضا را در تهران طباطبائی حمایت می کرد. و محمدعلی میرزا را به فشار دو سید (طباطبائی و بیهبائی) «امیرالامرا» نایب الحکومه را، عوض کرد. ولی میرزا محمد رضا، که طعم پیروزی را چشیده بود به پیشروی ادامه داد. «مسجد بازار شاه را که دارای موقوفه بود و در دست شیخی، امامت مسجد را به پسر عمه خودش که تازه از عراق وارد شده بود و اگزار کرده و او برای تسخیر مسجد با جمعیت زیاد راه افتاد. شیخی به دفاع درآمدند. فرآشان و اجزاء حکومت در محل مسلحانه جلومهاجمان را گرفتند. مردم از جلومسجد گریختند «و به طرف خانه حاج محمدخان پیشوای شیخی می رسند» و به گفته مورخ «آدم های او که صدای مردم را شنیده گمان کردند مردم به عزم خرابی خانه او می آیند، در مقام مدافعه برآمده چند تیر خالی شد، قریب چهل نفر مجروح و چند نفری به قتل رسیدند.» و به دنبال این واقعه (که ناقل گزارش خود کرمانی و هواخواه میرزا محمد رضا است) ولیعهد ناکزیر رکن الدوله را معزول می کند و ظفرالسلطنه را به جای او می فرستد. با انتصاب ظفرالسلطنه، خان های وابسته به وکیل الدوله (نایب الحکومه ریشه دار سابق) از توطئه دست می کشند و اختلاف شیخی و متشرع هم مرتفع می شود. ظفرالسلطنه که از «محارم طباطبائی» در دربار است با سید خلوت می کند و طباطبائی تقویت علمای کرمان و خاصه حاج میرزا محمد رضا را به او سفارش می کند، و می گوید چه ضرر دارد شما در کرمان شروع به مقصود کنید و مقصود را از کرمان بروز نمائید. من هم به جناب حاج میرزا محمد رضا می نویسم که جان شما را مراعات کند و اقدامی که مضرحال شما باشد نفرمایند. اما به نوشته همین مورخ از قول «یکی از موثقین»: «جناب حاج میرزا محمد رضا با رکن الدوله (حاکم معزول) خلوت کرد و معاهداتی مابین ایشان برقرار شد...» (۱۳-۲۱۰)

بعد از ورود ظفرالسلطنه، حاج میرزا محمد رضا، شبی از راه مسجد به مجلس روضه یکی از بازاریان کرمان رفت و «معجزه کلامش» يك شراب فروش را تائب کرد. فردای آن شب، که آقا در خانه خواب قیلوله فرموده بود یا عده ای به خانه یهودی ها ریخته غارت و سبوسکنی کردند که حکم آقا است. ظفرالسلطنه که برای حمایت حاج میرزا محمد رضا آمده بود نمایندگانی پیش او فرستاد که: این چه وضعی است؟ آقا جواب سربالا داد. و حاکم را که با او سرمهربانی داشت طی دو روز مذاکره در فشار گذاشت که معترضانه شهر را ترک خواهد کرد و به مشهد مهاجرت می کند. و این خبر در شهر هم پیچید. صبح جمعه از هر محل مردم گروه گروه جمع شدند تا مانع مهاجرت آقا بشوند. بازی های آخوندی و نمایش ها شروع شده بود. آقا برای نقل مکان سوار شد و جمعیت که به ده هزار نفر برآورد

محمدعلی میرزا - به علت جنگ روس و ژاپن قند کم و گران شد و فرصت انتقام کشی، به دست عین الدوله افتاد. او، جای وزیر تجارت، حاکم تهران را مأمور شکست قیمت قند و گوشمال بازرگانان تهران کرد. حاکم تهران -علاء الدوله، از سفاکان نام آور تاریخ مشروطه- هفده بازرگان تهران را که چهارتن آنها بازرگان قند بودند به دارالحکومه احضار کرد. جمعی از بازرگانان به حاکم گفتند: آنها نستی در تجارت قند ندارند، تجارت قند دست چهارنفر است. علاءالدوله، بابت همین چراب، دستور داد آنها را به «فلکه» بستند و شلاق زدند. بازار از این خبر آشفته شد و تعطیل کرد. و مردم به طرف مسجد شاه راه افتادند. حالا نوبت امام جمعه بود که در همدستی با عین الدوله ضرب شستی نشان دهد. به راهنمایی او، مردم آن روز عصر مأمور شدند که به خانه «علما» رفته آنها را به مسجد بیاورند. و بازار را فرود از صبح تعطیل کنند. جز شیخ فضل الله، که در پی روی خود بست و کسی را راه نداد، علما، همه آمدند و در مسجد شاه اجتماع کردند. تصمیم گرفتند برای اهانتی که به تجار شده، عزل علاءالدوله را از حکومت تهران استعدعا کنند. و نیز انعقاد مجلسی که به عرایض متظلمین برسد. به دستور علما، سید جمال الدین اصفهانی، واعظ مسجد شاه احضار شد، او قصد نداشت به منبر برود، ولی به اصرار امام جمعه پذیرفت. و روی منبر همین که به: «شاهنشاه ایران اگر مسلمان است...» رسید ناگهان امام جمعه از پائین فریادکشید: ای سید بی دین، ای لامذهب، بی احترامی به شاه کردی، ای کافر، ای بابی... و فریاد کرد: بکشید، ببندید، این بابی را بزنید... که نوکرهای امام جمعه یا فراش های مستعد که آماده شده بودند با چوب و چماق و قداره بین مردم ریختند، بعضی هم شمشول به دست داشتند. جمعی هم چرخ های کر مسجد را در دالان حرکت دادند. شب رسیده بود و تاریکی و هجوم و سروصدهای زیاد و فریاد درون جمعیت رعیی سخت پدید آورد. در بین صداها شنیده می شد که: آقا سید عبدالله را بکشید. سید طباطبائی به آدم های خود دستور داد از سید بیهبائی مواظبت کرده او را به مدرسه خان مروی، رسانند. همه گریختند، جز سید جمال الدین که تنها و سرگردان در مسجد ایستاده بود. دست ای از افراد طباطبائی او را پیدا کرده، نجات دادند. علمای فراری شبانه در خانه طباطبائی به مشورت جمع شدند و به راهنمایی طباطبائی، تصمیم گرفتند برای جلوگیری از ادامه توطئه عین الدوله - امام جمعه، «چند روزی در حاشیه عبدالعظیم مجاورشوند» و روز چهارشنبه ۱۶ شوال مهاجرت کردند. طلاب مدارس، وعاظ و مردم عادی، به مهاجران پیوستند و جمعیت مهاجران به دوهزار نفر رسید. به نوشته انوار پراون در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران «امین السلطان سی هزار تومان برای خرج دوران مهاجرت فرستاد، ولی به نظر صاحب تاریخ بیداری، بازاریان هزینه مهاجرت را به عهده گرفتند، و خرج در دست حاج محمدتقی بنگدار و برادرش بود. و پول هائی که از خارج می رسید، اگرکلی بود، بین «آقایان» تقسیم می شد. چنانچه پول سالار الدوله که توسط حاج ملک المتکلمین تقسیم شد چهارصد تومان به طباطبائی می رسید. «و نیز پول اعتصام السلطنه (داماد امین السلطان) و رکن الدوله و امین السلطان و غیر هم بین آنها تقسیم شد.» چند روز بعد از مهاجرت، شیخ مهدی پسر حاج شیخ فضل الله با پنجاه طلبه، به مهاجران پیوست که تأثیر بسیار در روحیه آنها داشت.

در محافل سیاسی چه می گذرد؟

چه خائنانه بازمی گردند!

از جمله واکنش های مخالف فراخوان امینی مقاله ای است که تحت عنوان فوق در شماره ۲۷۲ کیهان لندن چاپ شده است. نویسنده می نویسد: «خائنانه بازمی گردند تا به خون اشامان بپیوندند... تا زالو وار از خون ملت ایران برخوردار گردند... چه خائنانه بازمی گردند وزیران و سفیران و بلندپایگان دولت شاهنشاهی. چه شاه با دریافت امان نامه از قاتلین و دزدان ناموس و فرهنگ ایران و ایرانی، برای بازپس گرفتن متعلقات مالی خویش بازمی گردند.»

نامه مردم و

خط «سوسیال دمکراسی»

«نامه مردم» ارگان حزب توده اخیراً، سکوت حساب شده خود درمورد تحولات عمیق در اروپای شرقی و اتحاد شوروی را شکسته و با طرح «سوالات» خوانندگان که گردانندگان نشریه را به «سکوت» متهم کرده اند، به «توضیحاتی» چند پرداخته است. قبل از همه اینکه «امپریالیسم دارای دستگاه تبلیغاتی کارآ و مؤثری است... و ما باید بکوشیم آب به آسیاب تبلیغاتی دشمن نریزیم... آری جنگ روانی گسترده ای علیه سوسیالیسم در جریان است.» (نامه مردم شماره ۲۸۴). دوم اینکه: «البته ما درصدد پوده پویش مشکلات موجود در راه ساختمان سوسیالیسم در آلمان دمکراتیک (وسایر کشورها) نیستیم.» ولی ما چرا قبل از هرچیز ناشی از تبلیغات غرب و مهاجرت «عده ای از جوانان با خانواده های خود»! به غرب است. نامه مردم آنگاه بدون کوچکترین اشاره ای به تظاهرات سدها هزار نفری مردم آلمان دمکراتیک برای دمکراسی، خواست اصلاحات در نظام سیاسی خود را به رهبران آلمان غربی نسبت داده است و می نویسد: «رهبران آلمان دمکراتیک آشکارا دست رد بر سینه این هواداران اصلاحات می زنند.» (نامه مردم شماره ۲۸۲). در این سلسله مقالات که البته همگی قبل از فرو ریختن دیوار برلن و «تسلیم شدن» مقامات آلمان شرقی تنظیم شده اند، نویسنده از «انواع نظرات» و از پلورالیسم فکری در اتحاد شوروی که باعث گیج شدن گردانندگان نامه مردم شده گله می کند و می نویسد: «از هفته نامه ای که باید در درجه اول مسائل حاد داخلی را مورد بررسی قرار دهد، نباید انتظار داشت تا انواع نظرات در اتحاد شوروی را در صفحات محدود خود منعکس سازد، و سرانجام حرف دل همه پاسداران کهنه اندیشی در چپ ایران را چنین بازگو می کند: «البته در اتحاد شوروی هستند افرادی که مردم را نه به پیشروی بلکه به بازگشت به عقب به سوی سرمایه داری دعوت می کنند. هستند عناصری که به تبلیغ سوسیال دمکراسی مشغولند... ما به هیچ وجه درصدد سرپوش گذاشتن برخیزات ناشی از اشاعه اینگونه نظرات در شرایط دشوار کنونی در اتحاد شوروی نیستیم.» (نامه مردم شماره ۲۸۵).

تحولات در سازمان اکثریت

در آخرین پلنوم کمیته مرکزی فدائیان خلق ایران (اکثریت)، توافق های مهمی در راستای برگزاری هرچه سریعتر کنگره سازمان در سطح رهبری بدست آمده است. براساس این توافق جلسه تدارکاتی ماقبل کنگره حذف و تدارک سریع کنگره در دستور کار سازمان قرار گرفته است. بدین ترتیب بنظر می رسد بن بست ۲ساله تدارک کنگره شکسته شده است و آینده روشنتری از این نظر در برابر تشکیلات قرار دارد. در نشست کمیته مرکزی طرح چگونگی انتخابات نمایندگان تشکیلات داخل کشور و خارج بترتیب حدود یک چهارم و یک سوم کل اعضای کنگره را شامل خواهند شد و بقیه نمایندگان از میان کادرهای رهبری خواهند بود. کار تدارک کنگره از جمله مساله تهیه برنامه و اساسنامه را دربر می گیرد که کمیسیون ویژه ای جهت این کار در نظر گرفته شده است، ولی به نظر می رسد با توجه به تفاوت دیدگاههای موجود هر یک از جریان های فکری سرانجام برنامه و یا کارهای خودش را برای بحث به کنگره ارائه دهد. در پایان پلنوم هیأت اجرائیه جدید انتخاب شد. از سوی دیگر کنفرانس خارج از کشور سازمان نیز با شرکت نمایندگان تشکیلات برگزار شده است و اعضای کمیته خارج از کشور در جریان این کنفرانس برگزیده شده اند.

حالت پلاتکلیفی دوسال گذشته در سازمان و گره خوردن کارها در سطح رهبری و عدم اجراء همه جانبه دمکراسی درون سازمانی لطعات فراوانی به سازمان وارد آورده است. که مهمترین آن سرخوردگی و انفعال چشمگیر در سطح تشکیلات است. اینک باید دید اقدامات جدید و تلاش رهبری برای برگزاری کنگره بر پایه طرحی نسبتاً دمکراتیک و گسترش دمکراسی درون سازمانی چه تأثیری در روند آتی تحول سازمان خواهد گذارد.



بازتاب فراخوان علی امینی

علی امینی چهره با سابقه دستگاه سلطنتی مدتی پیش در یک مصاحبه با تلویزیون جام جم کالیفرنیا از ایرانیان مهاجر خواست که برای کمک به جناح میانه روی رفسنجانی به ایران بازگردند و چرخ های اقتصادی مملکت را با کمک این جناح به گردش درآورند. این مصاحبه بازتاب وسیعی در محافل اپوزیسیون سلطنت طلب داشت. نهضت مقاومت ملی بختیار، داریوش همایون و جناح های مختلف سلطنت طلب که نامه ها و مقالاتشان در کیهان لندن چاپ می شود، این فراخوان را برای اپوزیسیون مضر خواندند و علیه آن موضع گرفتند، به طوری که بعد خود علی امینی مجبور شد به هر نحو که شده موضوع را مسکوت گذارد و آتش انتقادات را کند سازد.



برخوردهای تأسّف اور

از کردستان اخبار نگران کننده ای دال بر افزایش برخورد و خشونت میان نیروهای اپوزیسیون به گوش می رسد. نشریه کردستان ارگان حزب دمکرات کردستان ایران در شماره ۱۵۲ خبر می دهد که «در چندماه گذشته میان پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران و افراد مسلح منحرفین وابسته به مجاهدین رجوی (منظور «گروه رهبری انقلابی» است)، دوبار برخورد مسلحانه روی داده است. در این درگیری ها متأسفانه یک پیشمرگ حزب شهید و سه نفر از افراد وابسته به منحرفین قربانی شدند.» از سوی دیگر سازمان کردستان حزب کمونیست «کومله» نیز از درگیری هائی میان افراد این سازمان با نیروهای حزب دمکرات کردستان خبر می دهند. متأسفانه در هیچیک از اعلامیه ها و بیانیه های طرفین و در هیچیک از مقالات و حملات متقابل علت دقیق و انگیزه اصلی این درگیری ها مورد بررسی و تحلیل قرار نمی گیرند. و این درحالی است که در پی ترورهای اخیر چنایکارانه علیه شخصیت های جنبش خلق کرد امید این می رفت که نوعی همگامی در میان این نیروها پدید آید و یا حداقل حملات متقابل کاهش یابد. در این میان نشریه کردستان در شماره ۱۵۲ خود طی مقاله ای تحت عنوان «دمکراسی آنارشویسم نیست» در مورد میزان آراء جریان انشعابی «رهبری انقلابی» می نویسد: «آنها کمتر از یک ششم کادرها و اعضای حزب بودند. اما به اصطلاح دبیروکل آنها مدعی است که اینان یک سوم کادرها و اعضای حزب را به خود جلب کرده اند. حتی اگر دروغ جناب دبیرکل را ملاک قرار دهیم، باید یک سوم اعضای حزب را حزب به حساب آوریم یا دو سوم آن را» مقاله آنگاه اضافه می کند «در چنین حالتی هیچکدام از اصول دمکراسی به این باند اجازه نمی دهد نام حزب دمکرات را برخورد اطلاق کنند.» بدیهی است که اینان اگر برای دمکراسی احترامی قائل بودند، اسم دیگری را برای خود انتخاب می کردند. مقاله گروه انشعابی را به فروختن خود به مجاهدین رجوی متهم می کند.



تنها شخصیت و چهره ملی!

احمد قریشی رئیس دفتر رضابهلوی طی مصاحبه ای با نشریه بی وکلت آلمان که در کیهان لندن ۲۷۲، چاپ شده مدعی شده است که «شاه جوان تنها شخصیت و چهره ملی است که تمام گروه ها می توانند در مورد او با هم به توافق برسند». ایشان بدون اینکه معلوم کند این «تمام» گروه ها کدام گروه ها هستند حکم جدیدی نیز مطرح کرده و پیش بینی کرده است که «مخالفین رژیم در خارج کشور به زودی به وحدت خواهند رسید و حکومت اسلامی را مجبور خواهند کرد در مورد شکل آینده حکومت دست به یک فراندوم بزنند.»



کنفرانس

بین المللی در مورد کردها

در روزهای ۱۴ و ۱۵ اکتبر سال ۱۹۸۹، کنفرانس بین المللی در مورد کردها، تحت عنوان «حقوق بشر و هویت فرهنگی»، به ابتکار سازمان «فرانس لیبرته» به ریاست خانم دانیل میتران و همکاری انستیتوی گود پاریس برگزار گردید. طی این دو روز ۴۶ نفر از شرکت کنندگان در کنفرانس پیرامون مسائل مربوط به خلق کرد، سخنرانی کردند که از آن می توان از پروتاد کوشتر وزیر امور انسانی دولت فرانسه، پاتریک پو دو دبیرکل فراکسیون بین المللی حقوق بشر، خانم هلن قاسملو همسر شهید دکتر قاسملو، پرفسور نادر نادراوف عضو آکادمی علوم شوروی، گویم لاهیچی رئیس جامعه حقوق بشر ایران، لود اوی پری رئیس گروه حقوق بشر پارلمان انگلستان، گلایون پیل رئیس کمیته روابط خارجی سنای آمریکا، هلنا ساخاروف همسر پروفیسور ساخاروف، حسن شوقی عضو دفتر سیاسی و نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در خارج از کشور... نام برد.

کنفرانس در رابطه با ترور دکتر قاسملو، قطعنامه ای را تصویب نمود که طی آن از دولت اتریش خواست تا بوسه مساله ترور دکتر قاسملو و همزمانش سرپوش نگذارد و نتایج تحقیقات را در اختیار افکار عمومی قرار دهد. در بخشی از این قطعنامه آمده است: «ما نمی توانیم این وضع را قبول کنیم، چرا که اگر ادامه یابد، بی کم و کاست به این مفهوم خواهد بود که جنایت وین

برای همیشه بی مجازات خواهد ماند. نه تنها جهت گرامی داشت خاطره دوستانمان، بلکه به نام انصاف و عدالت، ما نمی توانیم باور کنیم که یک کشور دمکراتیک بتواند تحت نام مصالح دولت، قوانین و ارزش های خود، که در واقع قوانین و ارزش های تمام ملل دمکراتیک نیز است، زیر پا بگذارد.» کنفرانس همچنین با جمع بندی بحث های دو روز خود در رابطه با فشارهای فرهنگی-سیاسی، از جانب کشورهای مختلف که کردها در آن ها به سر می برند به خلق کرد تمهیل می شود و با توجه به عدم رعایت حقوق بشر و سیاست از بین بردن خلق کرد توسط برخی از این کشورها، قطعنامه ای را تصویب نمود. در این قطعنامه آمده است:

«- کنفرانس درصدد است با تشکیل یک میسیون دائمی موظف به دفاع از حقوق بشر در کشورهایی که کردها در آنها به سر می برند، به کارهای خود تداوم بخشد. در این میسیون به روی نمایندگان پارلمان تمام کشورهای دمکراتیک باز است. کنفرانس وظیفه تشکیل چنین میسیونی را به بنیاد فرانس لیبرته واگذار می کند.

«- کنفرانس خواهان است که از نمایندگان خلق کرد جهت بحث در پارلمان اروپا، شورای اروپا و تمام نهادهای بزرگ بین المللی دعوت به عمل آید.

«- کنفرانس خواستار است که کشورها در قوانین ملی خود، ساخت اسلحه شیمیایی را ممنوع کنند و نیز خواهانند که بولتها از انعقاد قرارداد بین المللی مبنی بر تمهیل تنبیهات اقتصادی و دیپلماتیک بر کشورهای که با زیرپا گذاشتن قوانین بین المللی، اسلحه شیمیایی یا بیولوژیک به کار می برند، پشتیبانی نمایند.

«- کنفرانس به منظور گرفتن حق داشتن ناظر

در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و در تمام نهادهای بزرگ بین المللی، تشکیل پلادرنگ سازمانی را که معرف کل خلق کرد باشد، توصیه می کند.

«- براساس ابتکار پروفیسور ساخاروف، کنفرانس از دبیرکل سازمان ملل متحد به عنوان ضامن بین المللی، می خواهد که اقدام به تشکیل نشست ویژه ای در مجمع عمومی در مورد مسائل کرد نماید.

«- ضمن محکوم کردن سرنوشتی که در نتیجه کوچ دادن کردها برای آنها ایجاد شده، کنفرانس از دولت های مربوطه می خواهد که در این زمینه حقوق بین المللی از جمله حق دریافت کمک انسانی را در صورت تقاضای خود کردها، رعایت کنند.»

آندره ساخاروف نیز در نامه ای خطاب به کنفرانس در دفاع از خلق کرد اعلام داشت: «من دولت ها، سازمان ها و شهروندان تمام کشورها و نیز سازمان های بین المللی را فرامی خوانم که در روابط خود با کشورهای که کردها در آن به سر می برند، سیاست واقعی را که رهبران این کشورها نسبت به کردها اعمال می دارند، مد نظر قرار دهند. هیچ قساوت، بی عدالتی ملی و اجتماعی، زیرپا گذاشتن حقوق بشر و هیچ ژنوسیدی نباید نادیده گرفته شود و کشورهای که اجازه چنین امری را داده اند، نباید بی مجازات بمانند. به ویژه کاربرد اسلحه شیمیایی، کشتارها و شکنجه اطفال، زنان و سالخوردهگان را نمی توان فراموش کرد.»

کنفرانس در پایان کار خود، این نشست را به شهید دکتر قاسملو دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران تقدیم و به نام وی نامگذاری نمود. ★

از ما بهتران

چه آش تازه ای می پزند؟

بنا به اخبار موثقی که اخیراً به دست ما رسیده است، اخیراً کمیسیون در بخش روابط بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی به سرپرستی شخصی به نام پلاستون و عضویت عده ای، از جمله شمس نادری، اصلائن دانشیان (پسر غلام حبیبی) و حبیب الله فروغیان تشکیل شده است که کار و وظیفه آن «رسیدگی» به وضع حزب توده و جنبش چپ در ایران است! رفیقی که این گسزارش را فرستاده با کنایه گسزنده ای نوشته است: «کلّ اگسز طیبیب بودی سر خود دوا نمودی».

پلاستون یکی از کادرهای برجسته شعبه روابط بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی است که زبان فارسی را خوب می داند و تا خروج ارتش شوروی از افغانستان به عنوان کمیسر سیاسی در آنجا فعالیت داشت. چندی پیش همین شخص با مأموریت به باکو رفت تا حرف های معترضین توده ای را بشنود و به بالا گزارش دهد. در این جلسات عده ای از سرمداران سرشناس و پر مدعای «معترضین» نیز شرکت داشتند و از قرار مجذوب صحبت های پلاستون گشته و به مدح و ثنای آن پرداختند.

به نظر می رسد این تشبیهات به دنبال انحلال

انطباق دیپلماسی خارجی شوروی بر ایران از مسیر احزاب و سازمان های سیاسی ایران و گاه با بازیگری آن ها است. خاطرات غم انگیز و تأثیرات خاتمان برانداز سناریوهایی که به دست حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان بازی شده و هنوز هم بازی می شود، در آذهان مردم ایران با تلخی زنده است.

روی سخن ما با آن افرادیست که يك پا در میان «معترضین» حزب توده و يك پا در اینگونه کمیسیون ها و «کمیسیون های ویژه» دارند. ما می گوئیم نوکری و نوکروفتی دیگر پس است! اگر روزی این کارها تحت مقوله «انترناسیونالیسم پرولتری» توجیه می شد، حالا که تق آن درآمده است، دیگر کسی را قانع نمی کند و توجیهی ندارد.

معلوم نیست از ما بهتران چه آش تازه ای دارند برای عناصر ساده دل و خوش باور حزب توده و احیاناً بعضی نیروهای دیگر می پزند؟ تاکید دائمی ما به معترضین توده ای این است که دستگاه رهبری وابسته و فاسد، قاطعانه ببرند و با همه این روابط ناسالم به طور اساسی مرزبندی کنند و سرنوشت خود را به دست بگیرند، ناشی از تجربه طولانی و شناخت کافی از مکانیسمی است که تا به امروز بر روابط تابع و متبوعی استوار بوده است. متأسفانه هنوز هم هیچ نشانه امیدوارکننده ای، حاکی از تغییر این مکانیسم و چنین روابط ناسالمی به چشم نمی خورد. ★

شعبه های قبلی کمیسیون روابط بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی و تجدید سازمان آن می باشد که با ۲۰ نستیار، تحت ریاست فردی به نام «سیمونیا» صورت گرفته است. سرکمیسیون ایران از کارمندان شوروی و تعدادی «ایرانی» محرم تشکیل می شود که در مطالعه و بررسی جنبش چپ ایران همکاری دارند.

البته اینکه شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی تجدید سازمان می کند، ربطی به کسی ندارد و کار داخلی خود آنهاست و کسی چه می داند، شاید هم درچارچوب بازسازی آپارات حزبی و اقدامی در مسیر نواندیشی باشد و چه بهتر که به فال نیک گرفته شود! اما نواندیشی و بازسازی انقلابی در روابط خارجی حزب کمونیست اتحاد شوروی، از دیدگاه ما، فقط برهم زدن کمیسیون های فسیل شده و ایجاد کمیسیون های جدید نیست. بلکه قبل از همه عبارت از برهم زدن و زیر و رو کردن روابط کمینتری و درک کمینتری از مناسبات «احزاب برادر» است. تدوین سیاست نوین برپایه واقعاً برابری و عدم دخالت در امور سایر احزاب و پایان دادن به عامل پروری و توکرپروریست که گردانندگان کنونی حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان سمبل رسوا و آبرو باخته آندند.

روی سخن ما با افرادیست که يك پا در رهبری حزب و پای دیگر در کمیسیون روابط خارجی حزب دیگری دارند که رسالت چنین کمیسیونی

حقایق درباره قیام کرونشئات

سال گذشته يك نویسنده تازه کار شوروی به نام میخائیل گورایف رمانی با عنوان «کاپیتان دیکستین» در مجله «نووی میر» منتشر ساخت. این رمان درباره قیامی است که در سال ۱۹۲۱ از سوی ملوانان و افسران پایگاه دریائی «کرونشئات» در پتروگراد برپا شد. در کتاب «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی» چاپ مسکو ۱۹۷۷، درباره این قیام چنین می خوانیم: «در آغاز مارس ۱۹۲۱ در کرونشئات شورش برپا شد. ترکیب ملوانان کرونشئات در مدت جنگ داخلی به شدت تغییر یافته بود. اکثر ملوانان انقلابی به جبهه رفته و به جای آنها افراد تازه ای به کرونشئات آمده بودند که پختگی سیاسی نداشتند و ناخشنودی دهقانان را از سیاست «سرشکن کردن» منعکس می ساختند. اس ارها، منشویک ها، انارشویست ها و اعضای گارد سفید از ضعیف شدن سازمان بلشویکی در کرونشئات استفاده کرده تبلیغات لجام گسیخته ای را علیه «سرشکن کردن» به راه انداختند...»

بورژوازی همدانقلابی که در جنگ داخلی درهم شکسته شده بود جرأت اقدام آشکار علیه حاکمیت شوروی را نکرده تاکتیک مبارزه را تغییر داد. سرستگان شورش کرونشئات شعار «حاکمیت به شوراهای، نه به احزاب» را که هدفش فریب توده ها بود به میان آوردند. ضدانقلاب می کوشید زیر این شعار شوراهای را به نابودی رژیم شوروی سوق دهد... ضدانقلاب می خواست کمونیست ها را از رهبری شوراهای برکنار کند، شوراهای را به هیچ مدل نمایند، دیکتاتوری بورژوازی و نظام سرمایه داری را در روسیه مستقر سازد... ولی ارتش سرخ به فرماندهی توهاچفسکی به درخنده ناپذیر... حمله برد. نمایندگان کنگره دهم حزب... که به رهبری وروشیلوف در سرکوب شورش شرکت نمودند از خود نمونه هایی قهرمانی نشان دادند. ۱۸ مارس سال ۱۹۲۱ دژ با هجوم به تصرف درآمد و به شورش کرونشئات پایان داده شد. (ترجمه فارسی ص ۲۷۵ و ۲۷۶).

انسان وقتی که امروز و با زمینه ذهنی حاصل از «دگرسازی» و «علنیت» این سطور را می خواند و به ویژه با توجه به شعار قیام مزبور، می تواند حدس بزند که این قیام در واقع چه ماهیتی داشته است. حتی اظهارات رهبران شوروی در آن روزگار نیز تا حدود زیادی روشنگر است. این همان قیامی است که تروتسکی درباره آن گفت «فاخته دیگر خبر داده» که عمر حاکمیت شوروی پایان یافته است. و لنین نیز در اشاره به این قیام و حوادث مشابه نوشت: «ما با يك بحران داخلی روسیه شوروی و گمان می کنم با بزرگترین آن روبرو شدیم. این بحران داخلی عدم رضایت نه تنها بخش مهمی از دهقانان، بلکه کارگران را نیز آشکار ساخت. (مجموعه آثار، ج ۴۵، ۱۹۲۸). کتاب «تاریخ حزب...» نیز ادامه می دهد: «حوادث کرونشئات، سیبری و نقاط دیگر نمودار بحران سیاسی در کشور بود... بخشی از کارگران تحت تأثیر محیط ناآگاه خرده بورژوازی قرار گرفت. ناراضی این دسته از کارگران از گرسنگی بود. در برخی مؤسسات کار به اعتصاب کشید. بحران سیاسی کشور در حزب نیز تأثیر نمود. بین اعضاء بی ثبات و مردد حزب تزلزل و دودلی پدیدار گردید. این تزلزل و دودلی

قبل از هر چیز در مساله نقش اتحادیه ها در بنای جامعه سوسیالیستی ظاهر گشت» (همانجا). همچنین بجاست یادآوری کنیم که در کنگره دهم حزب، که نمایندگان آن بنا به ادعای «تاریخ حزب...» در به خون کشیدن قیام شرکت داشتند، همان کنگره ای است که برنامه «تپ» را به ناچار به تصویب رساند و به اجرا گذاشت.

اما پس از هفتاد سال سکوت تاریخ نویسان شوروی درباره ماهیت قیام کرونشئات، گورایف با رمان خود حقایق تازه ای را در این خصوص برملا کرده است.

او داستان خود را به شیوه ای مشابه مدرنیسم سالهای ۲۰ شوروی، که توسط دستگاههای تفتیش استالینی ریشه کن شد، نوشته است. او در مقدمه کوتاهی «برای خواننده خارجی» سبک خود را «تخیلی» نامیده و به این ترتیب خود را پیرو پوشکین، گوگول و پولگاگف معرفی کرده است.

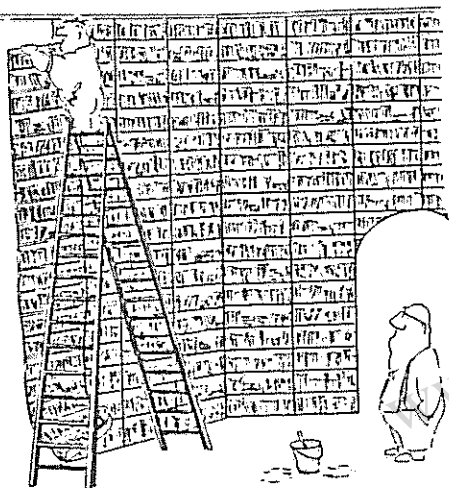
رمان «کاپیتان دیکستین» از توصیف اندکی طنزآمیز زندگی روزمره سالهای ۶۰ در شهر کوچک گاتچینا در حومه لنینگراد آغاز می شود. ایگور ایوانوویچ دیکستین طی صحنه هائی شبیه به «ایلموف» نوشته ایوان گاتچاروف از خواب ناز بیدار می شود و به زحمت خود را از رختخواب گرم و نرم بیرون می کشد تا شیشه های خالی شیر را به فروشگاه مواد غذایی ببرد و با پول گروئی آنها سیگار بخرد. صف طویل پس دادن شیشه ها، صف طولانی تر خریداران در فروشگاهها، رفتار ناهنجار کارکنان آن، اصطکاک و خستگی، ایگور را به عالم تخیلات می برد و از اینجا پلی به قیام کرونشئات در سال ۱۹۲۱ زده می شود. معلوم می شود که این مرد خواب آلرد در آن سال ها در رزمناو «سواستوپول» افسر جزء و متصدی اتیار مهمات بوده است و این رزمناو و نیز چند واحد دیگر از ناوگان دریائی بالتیک از ملوانان شورشی کرونشئات جانبداری کرده اند.

گورایف در اینجا برای هم میهنانش از قیام مزبور تصاویری عرضه می کند که خلاف روایات رسمی و دولتی و تا حدود زیادی موافق روایاتی است که تا پیش از این توسط تاریخ نگاران غربی نوشته شده است. او نشان می دهد که قیام کرونشئات نه يك شورش ضدانقلابی گارد سفید، بلکه يك خیزش خودجوش مردمی با گرایش چپ و برضد اعمال دیکتاتوری بلشویک ها، و يك انقلاب پرولتری برضد دیکتاتوری حزب بوده است. اما از آنجائی که چنین پدیده ای با جزمیات تاریخ نویسان شوروی توجیه ناپذیر بود، از این قیام تنها در مواردی نام برده اند که خواسته اند بگویند که چندصد تن از افراد ارتش سرخ نیز در این حادثه هلاک شده اند. در حالی که رقم واقعی کشته ها نیز بنا به نوشته پل آوریچ در کتاب «کرونشئات ۱۹۲۱» نزدیک به ده هزار تن بوده است.

گورایف جزئیات مفصلي از این قیام ذکر نمی کند، اما نشان می دهد که طی آن کاخ رویائی سوسیالیسم دمکراتیک فرو ریخت و داستان های مشابه آن در بوداپست ۱۹۵۶ و پراگ ۱۹۶۸ نیز تکرار شد.

در میان ملوانانی که پس از قیام اعدام شدند ایگور دیکستین نیز حضور دارد و از اینجاست که سبک تخیلی پولگاگف به صحنه می آید. ارواح چاپجا می شوند و اشخاص تغییر هویت

می دهند، که البته ذکر جزئیات آن از عهده این نوشتار خارج است. به هرحال به نظر می رسد گورایف این شیوه را از آن رو برگزیده است که بتواند توصیف هرچه واقعی تری از قیام کرونشئات به عمل آورد. باید اعتراف کرد که نظر به شرایط امروز شوروی او در این امر موفقیت درخشانی نیز به دست آورده است. اما همه جزئیات مورد ادعای او نیز قابل اعتماد نیستند. مثلاً او همان روایت قدیمی منابع شوروی را تکرار کرده است که گویا رهبر قیام استپان پتریچنکو پس از فرار و توقیف کوتاه در چکسلواکی، در همان دهه ۲۰ با ندامت به شوروی بازگشت. در حالی که پل آوریچ با اسناد و شواهد مدلی نشان می دهد که پتریچنکو در فنلاند اقامت گزید و در سال ۱۹۴۵ به شوروی باز گردانده شد. او را بلافاصله دستگیر کردند و يك سال بعد در يك اردوگاه کار اجباری درگذشت. ف. شویا



دربازار انتشارات

* حقوق بشر

نشریه حقوق بشو (پانیز ۱۳۶۸) که توسط جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران به صورت فصلنامه در برلن منتشر می شود، به نستان رسید. در این شماره نشریه نیز مقالاتی در زمینه شناسائی دمکراسی و پاسداری از حقوق انسان ها درج شده است. در مقاله ای که از منابع سازمان عفو بین الملل در انتقاد از مجازات اعدام برگرفته شده، چنین می خوانیم: «از جنگ جهانی به بعد که جنبش دفاع از حقوق بشر بسط یافته، کوشش برای لغو مجازات اعدام نیز حیات تازه ای به خود گرفته است. در عرض دهه گذشته به طور متوسط حداقل يك کشور در هر سال مجازات اعدام را برای جرائم معمولی یا برای کلیه جرائم از مجموعه قوانین خود حذف کرده است... تجربه کشورهای که مجازات اعدام را لغو کرده اند به وضوح نشان می دهد که چنین مجازاتی نه مطلوب است و نه ضرورت دارد.»

پاسخ به این نامه

دوست خواننده ما گمان برده است که مقاله «تاریخچه تکفیر» - نمود باله- به تشکیک در مبانی اعتقادی دین اسلام نظر داشته و همین، خشم و غضب وی را برانگیخته است. این سوء تفاهم احتمالاً از عنوان نادرست مقالات برخاسته، که از آن بوی «ضدیت با اسلام» می آید...

«مدعای تئوریک» این سلسله مقالات که دوست ما بر «اثبات عکس آن» جازم است، به هیچ وجه «حرمت دگراندیشی در اسلام» نبوده است. کنکاش در این موضوع مستلزم تحقیقاتی گسترده تر و مجالی فراخ تر است. آنچه در این وچیزه مورد نظر بوده، بیان این مطلب ساده است که استفاده از حریم «تکفیر» - که به دلایل معین تاریخی نیم قرون از جلالت افتاده بود و در نتیجه برای نسل امروز تاهدی ناشناخته است- از شیوه های اصلی سرکوب مخالفین در نظام های متکی به جهان بینی اسلامی است. دوست محترم ما هم نمی تواند «با آوردن مثال های چندین برابر... عکس نظریه او را اثبات» کند...

از «مقتضیات قدرت و ضرورت های سیاست» می داند و در عرض به «یکسونگری خاص روشنفکران مارکسیست» می تازد به هر حال ما - اگر به عنوان روشنفکران مارکسیست قابل قبول باشیم- به هیچ وجه سرکوب مخالفین را ضرورت دولتمداری نمی دانیم و افضای عملکرد همه دولت های خونگامه متکی به ایدئولوژی - پیش از همه ایدئولوژی مارکسیستی را- از وظایف خود می دانیم. و صفحات همین نشریه گواه ماست...

دوست خواننده ما سپس «با گشودن باب بحثی علمی و به دور از تعصب» به توجیه بنیادهای حکومتی در مذهب اسلام پرداخته است، که به فرض صحت، با گفته های خود او در بخش پایانی نامه که به درستی «تکفیر را شمره خبیثه» پیوند دین و دولت» می داند ناسازگار است. متأسفانه این دیدگاه در دوستان مذهبی ما و چپ گویان مذهبی اندیش ما مشترک است که برای چنان بیینی خود حساب جداگانه ای باز می کنند و برای آن «حق برداشت ویژه» قائل می شوند.

درباره بخش آخر نامه، جز آنکه مضمون آن را به طور کامل بپذیریم، حرفی نداریم.

انجمنی

انتقادی به مقالات «تاریخچه تکفیر در اسلام»

نامه ای انتقادی در رد سلسله مقالات «تاریخچه تکفیر» به دست ما رسیده که با نهایت تأسف ناچاریم تنها بخشهای انتقادی اصلی آن را نقل کنیم. نویسنده مقالات نیز پاسخی بر این نامه نوشته که خلاصه آن را هم در زیر درج می کنیم.

حمله به مذهب، غسل

تعمید روشنفکر مارکسیست

خیانت خمینی و دارو مسته جنایتکارش به انقلاب شکرمنند بمن یا اتکاء به باورهای مذهبی مردم، بهانه را به دست روشنفکران مارکسیست داد تا از این فرصت بادآورده تاریخی بهره جویند و حساب خود را با مذهب یکسره سازند، و از آن میان آنکه دست خون آلود جلاد را گرمتر فشرده بود، امروز تیغ خود را با نفرت بیشتری به روی مذهب می کشد. امروز پس از گذشت ده سال از حاکمیت جهل و ضلالت بر سرزمینمان «ضدیت با مذهب» بدل به دیسکورس برجسته جامعه روشنفکران مارکسیست شده است. به نظر می رسد که راه ارانی نیز با تمسک به غائله تکفیر رشدی و نگر تاریخچه تکفیر در اسلام، سعی در آن دارد که از این قافله شتابان عقب نماند و سهم خود را در این جنگ نامقدس به نوعی ادا نماید، چرا که امروز دیگر نشستن بر زمین اسب و تاختن به مذهب، در میدان خالی از حریف، به نوعی کسب هویت یا غسل تعمید روشنفکر مارکسیست بدل شده است...

هدف من در اینجا پرداختن به نمونه های ذکر شده در مقاله نیست. چرا که از سویی می توان با آوردن مثالهای چندین برابر آنچه که نویسنده در دست داشته، عکس نظریه او را اثبات کرد، و از دیگر سو، نفس اثبات یک مدعای تئوریک (در اینجا، حرمت دگراندیشی در اسلام) با اتکاء به مثالهای تاریخی، غلط، و به دور از متدهای علمی تحقیق است...

بدیهی است که نویسنده تحت تأثیر همان یکسونگری خاص روشنفکران مارکسیست، مقتضیات قدرت و ضرورت های سیاست را بی اندکی تأمل به پای جزمیت تفکر مذهبی گذاشته است، وگرنه با اندکی تعمق ولختی رهائی از تعصب، می توان دریافت که قتل و کشتار مخالفین تحت عنوان سرکوب (بی دینان)، (کافران) و در قرون اخیر (معتقدین به ایدئولوژی بورژوازی) خصیصه ذاتی هر حکومت مستبدی است. مگر دوران معاصر سرشار از سرکوب های دهشتناک مخالفین، در حکومت های مدعی

سوسیالیسم و رهائی انسان نبوده است؟... و اما برای گشودن باب بحثی علمی و به دور از تعصب، بدنیست صورت مساله را یار دیگر و این بار به شکلی علمی مطرح کنیم. برای این کار باید نخست به این سؤال پرداخت که آیا می شود (حکومت های مدعی اسلام) را با خود (اسلام) و این یکی را با رفتار و کردار (مدعیان اسلام) یکی دانست؟ فرض را بر این می گذاریم که مفهوم (ایدئولوژی) و تفاوت آن یا (دولت) پر همگان روشن است و از دادن پاسخ به این سؤال و قلمفرسائی در این باب می گذریم. ولی بررسی علمی یک مقوله تئوریک و شاخصه های آن همچنان باقی است... با اتکاء به همین دو اصل (انتخابی بودن و عدالت) می توان دریافت که دولت ها و نظامات حاکم بر سرزمینهای اسلامی تا چه حد از واقعیت اسلام فاصله داشتند و استناد به این دولتها برای قضاوت در مورد اسلام تا چه حد از یک متد بررسی علمی به دور است...

برخلاف ادعای نویسنده که با اتکاء به تعریف کلیشه ای خود را از اسلام و آوردن انبوهی از مثالهای مربوط و نامربوط سعی در اثبات این نکته دارد که اسلام فاقد ظرفیت لازم برای تحمل دگر اندیشی و تغییر و پیش در اندیشه است، باید گفت که میدان دادن به آزادی اندیشه، خصوصیت برجسته مذهبی است که انسان را صاحب اراده آزاد و حاکم بر سرنوشت خویش می داند و آگاهی را مایه تسلط او بر جبرهای پیرامونش می شمارد...

تکفیر، برخلاف ادعای نویسنده، از دین سرچشمه نمی گیرد. تکفیر شمره خبیثه پیوند دین و دولت و ایدئولوژی و قدرت است. هیچ دولت ایدئولوژیکی نیست که به محض رسیدن به اریکه قدرت، بستگاه روحانیت رسمی خود را برپا نکرده باشد و دست به سرکوب و کشتار مخالفان و دگراندیشان نیازبده باشد. دفاع از این مذهب و حمله به آن ایدئولوژی تنها ایجاب ضرورت های قدرت است... ایدئولوژی در پیوند با قدرت بدل به بازیچه ای مخوف می گردد که بازی با آن تنها برای اسماء مخالفین و رسیدن به مقاصد قدرتمدارانه سیاسی است.

۴ سپتامبر ۱۹۸۹، ماینز

مزدک

فصلی در گل سرخ

شماره سیزدهم نشریه فصلی در گل سرخ آخرین شماره این فصلنامه فرهنگی-سیاسی است که به دست ما رسیده است. از مندرجات این نشریه می توان از مطالب زیر یاد نمود: سه مقاله پیرامون زندگی و آثار نیکوس کازانتزاکیس نویسنده پرآوازه یونانی؛ مقاله ای در تحلیل یکی از اشعار سهوآب سپهری، مقاله ای درباره برداشت طالبانی از انقلاب مشروطیت، مقاله ای درباره کتاب «آیه های شیطانی» سلمان رشدی، دو نوشته از خورشید لویس پورخس نویسنده سرشناس آرژانتین و داستان کوتاهی از یوسف ادویس نویسنده معاصر مصری. در بخش شعر نشریه، آثاری از اسماعیل خوشی، سعید یوسف، حمیدرضا رحیمی، سعید پورعلی، سیمین بهبهانی و احمد شاملو درج شده است.

* آفتاب

جنگ هنری و فرهنگی آفتاب به همت گروهی از ادب دوستان ایرانی در سوئد منتشر می شود. در دومین شماره آفتاب، علاوه بر مقالات و نقدهای ادبی و هنری، دو داستان، چندین شعر و طرح های متعددی از کامپیوز درم بخش، پیژون اسدی پور و هوشنگ مشیوری به چاپ رسیده است. متن سخنرانی زنده یاد مشوچهر مصحوبی تحت عنوان «طنز در برابر استبداد» که یکی از آخرین یادگارهای این طنزنویس نامی است، در این نشریه نقل شده است. آفتاب صفحات بسیاری را به گزارش تلاش های کانون نویسندگان ایران -حزبیه- و سایر فعالیت های فرهنگی هم میهنان ما در خارج از کشور اختصاص داده است.

* دوصمت مولد

شماره دهم ماهنامه دوست مردم به مدیریت محمدعلی مهمید انتشار یافت. این نشریه ادبی و سیاسی با شعار «به آزادی ملت ایران و فرهنگ و اندیشه و بیانش بیندیشیم و بکشیم» در انگلستان منتشر می شود. در سرمقاله این شماره چنین می خوانیم: «کوشش در راه آزادی ملت ایران از اسارت رژیم اسلامی ارتجاعی ملازمه با پیگار برای آزادی فرهنگی و مدنی او دارد. ادبیات، شعر و هنر سیاسی در این دوران از تاریخ کشور ما مانند سوابق دیرینش، باید به گونه ای آنتی تز و پادزهری در برابر سموم به اصطلاح ادب و هنر تصمیلی پردگی به کار گرفته شود.»

نکاتی از زندگی کسروی



جاذبه نهضت‌های اسلامی

خواننده عزیز ما خالد طی نامی ای از برخورد تشریح نسبت به مخالفان حزب دموکراتیک مردم ایران انتقاد کرده است. وی می نویسد: «اگر از «دگراندیشان» يك مطلب انتقادی یا مغایر با عقاید گردانندگان حزب و نشریه به چاپ می رسانید، از وظایف نشریه به شمار آورید و به حساب «دموکراتیسم» و «هدف های والاى که نشریه پیش رودارده نگذارید. آنچنان که به عمد یا غیرعمد در چاپ مطلبی از آقای مؤمنی چنین شده بود.» وی همراه نامه خود مقاله ای درباره مرگ خمینی و تظاهرات میلیونی مربوط به آن نیز ارسال داشته آن از جمله می خوانیم: «به اعتقاد من شخصیت خمینی و جذابیت او را نمی توان از مشخصات آن نهضتی که وی رهبری نمود و هم اکنون در ایران مستقر است جدا دانست. حتی خمینی را توده های مردم در لحظات حیات و مرگ وی مظهر برجسته و تمام عیار این جنبش، و خالق و مخلوق آن به شمار می آورند... نهضت اسلامی خمینی نیرو و توان خویش را پس از شکست نیروهای ملی در ایران و در منطقه و در واقع از پتانسیل انقلابی توده ها علیه رژیم های وابسته به امپریالیسم به دست آورد... در این حال هوا و مذهب به عنوان ال‌ترناتیبو طرد سیطره و تحکم اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی امپریالیسم در کشورهای اسلامی مورد توجه عمیق بورژوازی لیبرال و به طور وسیع خرده بورژوازی و تا حدودی توده های زحمتکش قرار گرفت.» نویسنده آنگاه با اشاره به ضعف جنبش های ملی در منطقه و نیز نقش خمینی در آستانه انقلاب چنین ادامه می دهد: «پس از انقلاب بهمین با غلبه روحانیون، عناصر انقلابی نفوذ خود را بر توده های مردم از دست دادند. به گفته دیگر آن تعصبات و خرافاتی که هنوز کاملاً نمرده بود تازه جان گرفتند و راه را برای نفوذ معنوی رهبر روحانی انقلاب هموار کردند... گرچه در دهه شصت دیگر خمینی يك جامعه آشفته و بحران زده را تحویل وارثین خود داد ولی در دوران مرگ وی هنوز طعم تلخ شکست های پی در پی از اذهان بیرون نرفته بود. حمله سال ۶۰ به احزاب و سازمان های سیاسی، تجدید این حمله در سال ۶۱ و ۶۲ شعور تحلیل عمیق وقایع را در میان توده ها تقریباً فلج ساخت.» نویسنده در پایان با اشاره به تدارک وسیع رژیم برای مراسم به خاک سپاری خمینی، و مقایسه شمار شرکت کننده در این مراسم با درهصد شرکت مردم در انتخابات نتیجه می گیرد که این گونه تظاهرات را نباید به حساب پشتیبانی پتانسیل انقلابی جامعه از رژیم جمهوری اسلامی به حساب آورد.

آقای جعفر رائد فرزند یکی از پیشوایان مذهبی کویت است. قبل از مرگ شادروان کسروی، نامه ای همراه عکس خود برای کسروی می فرستد و اظهار آمادگی و همکاری با «هماد آزادگان» می کند. این تقاضا در نشریه «پرچم نیمه ماه» همراه با عکس رائد چاپ شده است. شادروان کسروی در زیر نامه رائد و عکس او می نویسد: «در عرب مثلی است که می گوید: الرائد لا یکنب علی اهلته، ما امیدواریم مردم عرب به سخنان این جوان گوش دهند.» کمی پس از کشته شدن شادروان کسروی (۲۰-۲۰۲۰ روز) جعفر رائد با لباس عربی وارد ایران می شود. در اولین جلسه «با هماد آزادگان» که روز انتخابات شورای مرکزی (سکالاد) هم بود، حضور پیدا می کند. از سادگی و خوش باوری افراد استفاده کرده به عضویت (سکالاد) انتخاب می شود. از همان روزهای اول ۴ نفر از اعضای باهماد آزادگان از روی قرائن اورامشکوک و عامل نفوذی تشخیص می دهند. ولی دلایل مستندی برای اثبات درست نداشتند. تاجرزاده ای که از باهماد رانده شده بود، در خطا با آقای رائد تماس می گیرد و منزل تاجرزاده، محل فعالیت های پنهانی رائد می شود. در یکی از بعداز ظهرها آقای رائد با حالتی آشفته وارد کانون آزادگان می شود و می گوید «کمونیست ها خیلی فعال و بانفوذ شده اند، تا جایی که امریکا به نکتز (فیلیپ چی ساپ) مظنون شده و او را از نیمه راه مأموریت بازگردانده آقای اسماعیل واعظ پور هم در این بحث همراه می شود. قابل ذکر است که اسماعیل رائین در کتاب «فراماسونری در ایران»، رائد، اسماعیل واعظ پور، محمدعلی امام و خلیل جواهری را که در هتل گیلان واقع در خیابان فردوسی گردآمده بودند، به عنوان مؤسسين فراماسونری در ایران از نوع جدید، معرفی می کند.

رائد که مدرک تحصیلی نداشت، می گفت در وزارت خارجه استخدام خواهد شد با ماهی ۶۰۰ تومان و مترجم ملک عبدالله (جد ملک حسین فعلی) و عبدالله دیگری از بحرین هم خواهد بود. که چنین هم شد. چون ۶۰۰ تومان حقوق با نداشتن مدرک تحصیلی اشکال قانونی داشت فوراً در دانشکده معقول و منقول برایش مدرک لیسانس تهیه کردند.

رائد بعدها از طرف وزارت خارجه ایران، مأمور خدمت در خارج از کشور شد که آخرین مسؤلیت او سفیر ایران در عربستان سعودی بود که وسیله رژیم فعلی از کاربردکنار شد و ایشان هم اکنون هم از دولت عربستان سعودی حقوق می گیرد و به اتفاق اسماعیل پوروالی که او هم از نویسندگان «ایران ما» بود در پاریس مجله ای منتشر می کند به نام «روزگار نو».

خواننده عزیز م. روشنگر طی نامه ای به «راه ارانی» با اشاره به سلسله مقالات د. روشنائی درباره احمد کسروی، به نکاتی از زندگی کسروی اشاره کرده است. وی از جمله در این نامه مسئله ترور کسروی و نقش فراماسونرها در آن مطرح نموده است. نویسنده با اشاره به اندیشه کسروی و اعتقاد وی به آزادی قلم و اندیشه، نقش تعیین کننده خرد و روان در جان بینی وی را مورد تأکید قرار داده است. ما عین نامه این رفیق را برای نویسنده مقاله ارسال کردیم و امیدواریم همانگونه که در پایان نامه آمده است، جناب روشنگر مطالب انتقادی خود درباره مقاله کسروی را به طور مشروح برایشان ارسال دارد. وی طی بویادداشت برای روزنامه، یکی در ارتباط با مقاله جهان بینی کسروی و دیگر درباره مصاحبه آقای نژیبه و مسئله وابستگی رائد به عربستان سعودی نکات تازه ای را تذکر داده است. او که از آغاز سال های ۱۳۰۰ به این سو در جنبش ملی و دموکراتیک ایران شرکت داشته در مقدمه یادداشت خود می نویسد: «... مردم ایران به حقوق و منافع ملی و میهنی خود و استقلال کشور بسیار حساسند و بدان عشق می ورزند و برای آن جان می‌بازند. متأسفانه سازمانهای سیاسی ایران و نشریات آنها تا آنجا که من می شناسم، تاکنون بدان کم توجهی نموده و گاهی از طرف برخی از آنها لغزش های جدی صورت گرفته است، که این نکته ها از اذهان مردم دور شدنی نیست، لذا توصیه من این است که خط و ربط میهن پرستی را که در نشریه شما به چشم هر نوع مبارزه کنید...»

اما درباره شادروان کسروی: او برخلاف نوشته شما تا آخر عمر به کار وکالت مشغول نبود و صدراالاشرف او را از وکالت در عدلیه تعلیق کرده بود. کسروی همچنین از شغل خود استعفا نداد بلکه منتظر خدمت شد... نام اصلی قاتل شادروان کسروی هم که در نشریه «نواب صفوی» ذکر شده، مجتبی میرلوحی است.

خواننده گرامی ما درباره جعفر رائد چنین نوشته است:

«در مصاحبه نشریه شما با آقای حسن نژیبه (راه ارانی ۱۰) پیرامون ارتباط ایشان با آقای رائد و ارتباط رائد با سفارت عربستان سعودی، سؤالی طرح و جوابی هم داده شده است. با مطالعه آن از این که راه ارانی نسبت به آقای رائد حساسیت به جایی نشان داده خوشحال شدم ولی از این که آقای نژیبه احتمالاً شناخت دقیقی از رائد نداشته تا برای خوانندگان و به خصوص نسل جوان و میهن پرست شناخت درستی ارائه دهد نگران.»

نقد پلاتفرم "وحدت"

مسئله دولت به عنوان دستگاه سلطه طبقاتی و نیز دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا برخورد انتقادی شده است. از آنجا که در خود هیات تحریریه نیز همزمان بررسی انتقادی مشابهی درحال تدوین است، لذا ما متأسفانه به خاطر جلوگیری از تکرار موضوع از درج این مقاله معذوریم.

رفیق عزیز پرتو از سوئد مقاله ای در نقد پلاتفرم وحدت «سازمان فدائیان خلق ایران» و «سازمان آزادی کار» برای راه ارانی فرستاده است. در این مقاله به چندین موضع گیری این پلاتفرم از جمله مساله مضعون دوران تاریخی کنونی و تکرار فرمولبندیهای اسناد جلسات مشاوره احزاب کمونیست در ۲۰ سال پیش و نیز

السالوادور: گشتاری سابقه ارتش

شنبه ۱۱ نوامبر ۸۹ جبهه فارابوندومارتی آزادیبخش ملی با حمله گسترده سراسری در السالوادور مرحله جدیدی را در مبارزه علیه دولت راست افراطی الفردو کریستیانی، آغاز کرد. چریکهای جبهه فارابوندومارتی با به دست آوردن مواضع حساس در پایتخت و اکثر شهرهای مهم السالوادور، ارتش این کشور را که متشکل از ۵۲ هزار نفر می باشد غافلگیر کردند. هدف از این حملات وادارکردن دولت به مذاکره با جبهه بود. در این درگیری ها بیش از ۸۰۰ نفر کشته و ۱۰۰۰ نفر زخمی شدند. اکثر مراکز اقتصادی و بانک ها به صورت تعطیل درآمد. و مردم به ندرت از خانه ها بیرون می آیند. در مناطق شرقی و شمال کشور چریک ها به پیروزی های بزرگی دست یافتند و شهرهای سان میگل و زاکاته کلواکه هرکدام با بیش از ۱۲۵۰۰۰ نفر جمعیت تحت کنترل چریک هاست. اما دولت السالوادور در میان ناباوری همگان به جای پذیرفتن اصل مذاکره، به بمباران وحشیانه مناطق مسکونی پرداخت و همین عمل بی رحمانه چریک ها را وادار کرد تا از مواضع خود به تدریج به مناطق امن عقب نشینی کنند.

چنگ داخلی که به مدت ده سال ادامه دارد و به بهای بیش از ۷۰۰۰۰ نفر انجامید می رفت تا با مذاکرات طرفین به طریق مسالمت آمیز خاتمه یابد ولی در آخرین نشست طرفین در ماه اکتبر، در کستاریکا، رژیم فاشیستی کریستیانی با تقاضای خلع سلاح چریک ها قیل از، آغاز دور گفتگوها، مذاکره را به شکست کشانید. در همین ایام نیز انفجار یک اتومبیل حاوی بمب در جلو مقر اتحادیه ملی کارگران السالوادور توسط اعضاء اسکادران مرگ متعلق به رژیم حاکم که منجر به کشته شدن شش نفر و عده زیادی زخمی گردید چریک ها را در دست یازیدن به حمله سراسری علیه رژیم مصمم نمود. بنا به اظهارات نزدیکان چریک های فارابوندومارتی حمله سراسری برای کشاندن رژیم به پشت میز مذاکره و نمایش قدرت نظامی آنها صورت گرفته است. طبق گزارش خبرنگاران خارجی در روزهای آغاز حمله سراسری جانبداری مردم نسبت به طرفین درگیر چندان روشن نبود ولی با ادامه نبرد و بمباران مناطق مسکونی پایتخت توسط هواپیماهای رژیم که به کشتار تعداد زیادی از مردم عادی انجامید، انزجار عمومی نسبت به رژیم در بین مردم افزایش یافته است. به طوری که حتی در بین فرماندهان ارتش نیز نسبت به این عمل چنانچه کارانه واکتف منفی وجود دارد. اگرچه تا کتون مردم دست به اسلحه نبرده اند ولی موج اعتراضات بالا می گیرد. قتل شش کشیش و بمباران بی وقفه مناطق فقیرنشین پایتخت توسط هواپیماها واکتف منفی بین المللی را نیز به همراه داشته است. به طوری که نمایندگان کنگره آمریکا نیز آن را «عملی بربرمنشانه که برای السالوادور تنگ به بار آورده است»، قلمداد کردند. آرایش نظامی بسیار دقیق چریک ها و سرعت عمل آن ها در نبرد با ارتش ۵۲ هزارنفری که با هزینه سه میلیارد دلار توسط آمریکا پایه گذاری شده است، طبق اظهارات دیپلمات های غربی مستقر در این کشور خطر افزایش کمک نظامی آمریکا به رژیم کریستیانی



اروپای شرقی در تب تحولات

در پی آلمان شرقی، مجارستان و لهستان، بلغارستان نیز با کنارگذاشتن ژیکوف از مقام رهبری حزب و گماشتن چندین تن از نیروهای اصلاح طلب در رأس حزب قدم در راه دمکراتیزه کردن جامعه گذاشته است. برکناری ژیکوف در بلغارستان تغییرات مهمی در پی آورده است که تظاهرات مردم، مذاکرات اپورسیون با دولت و گسترش برخی آزادی ها از آنجمله اند.

در چکسلواکی در پی سرکوب تظاهرات ۵۰ هزار

نفری پراگ در روز ۱۷ نوامبر، تظاهرات مردم در پایتخت و شهرهای بزرگ اوج گرفت و سرانجام روز ۲۴ نوامبر، فقط ۸ روز پس از این درگیری کلیه اعضای هیات سیاسی یکجا استمفا دادند و رهبری جدید از سوی حزب کمونیست برگزیده شد. در همین حال مخالفین دولت، باشتاب به سازماندهی نیروهای خود پرداختند و تشکیلات مشابه «همایش نوین» در آلمان شرقی، در چکسلواکی نیز شکل گرفته است. روز ۲۲ نوامبر برای نخستین بار در ۲۰ سال گذشته، دوپچک که کماکان یکی از محبوبرترین رهبران کشور به شمار می رود، در تظاهرات مردم پراگ ظاهر شد. به یقین تغییرات اولیه مردم را از ادامه تلاش برای دمکراتیزه کردن کامل جامعه باز نخواهد داشت و از هم اکنون باید انتظار داشت که روند مشابهی که در مجارستان و لهستان پیش رفته است در چکسلواکی نیز دنبال شود.

در حالی که در اکثر کشورهای اروپای شرقی نسیم آزادی شروع به وزیدن کرده است، در رومانی کنگره حزب با همان روال همیشگی بدون هیچ برخورد انتقادی، چائوشسکو را مجدداً به اتفاق آراء به سمت رهبری حزب انتخاب کرد و نشان داد که رهبران رومانی هنوز نمی خواهند از تجارب دیگران درس بگیرند و فقط یک جنبش قدرتمند مردمی می تواند آنها را وادار به عقب نشینی و تغییر روش کند.

شهر داورسیاه نیویورک

برای نخستین بار در تاریخ نیویورک، بزرگترین شهر آمریکا، یک سیاهپوست به عنوان شهردار این شهر برگزیده شد. نیویورک به عنوان یکی از بزرگترین شهرهای جهان دارای مشکلات پیچیده اقتصادی-اجتماعی است. در نیویورک بیش از یک میلیون معتاد، چندصد هزار نفر بیکار و صد هزار نفر بی خانه وجود دارد و درگیری های قومی از مشکلات جدی آن است. همزمان با انتخاب دیوید دانکز شهردار جدید نیویورک برای اولین بار در تاریخ آمریکا یک سیاهپوست به عنوان رئیس دولت ایالت ویرجینیا انتخاب شد.

موفقیت بنیادگرایان در اردن

در انتخابات پارلمان ۸۰ نفری اردن بنیادگرایان اسلامی با اشغال ۳۱ کرسی، موفقیت بزرگی به دست آوردند. سهم کمونیست ها در مجموع ۴ کرسی بود.

را به همراه دارد. ولی آنچه که نباید فراموش کرد حمله ویت کنگ به سایگون در سال ۶۸ است که سرنوشته جنگ را علیرغم کمک های نظامی آمریکا به نفع ویتنام تغییر داد. بیهوده نیست که بسیاری از ناظران سیاسی وقایع فعلی السالوادور را با حمله ویت کنگ ها مقایسه می کنند.

انتخابات تاریخی برای استقلال نامیبیا

سرانجام انتخابات تاریخی که می بایست به استقلال نامیبیا جامه عمل بپوشاند، با پیروزی سازمان سوآپو پایان یافت. هرچند سوآپو در این انتخابات با برخوردار از ۵۷ درصد آراء و ۴۱ کرسی دارای اکثریت می باشد ولی نتوانست از حدنصاب دو سوم کرسی های مجلس برای تدوین قانون اساسی کشور به تنهایی، بهره مند گردد. از این جهت سوآپو مجبور است برای تدوین قانون اساسی آینده با گروههای دیگر حاضر در پارلمان به خصوص با «ائتلاف دمکراتیک تورن هاله» که به آفریقای جنوبی وابسته است، همکاری نماید. این گروه با کسب ۲۸ درصد آراء و ۲۱ کرسی دومین نیروی سیاسی بزرگ کشور می باشد.

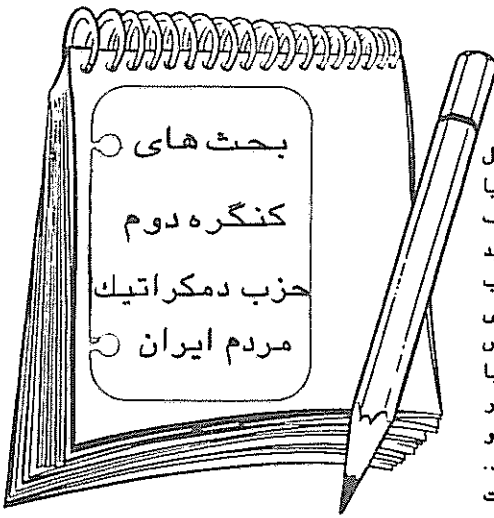
سام نوجوما رهبر سوآپو در واکنش خود نسبت به نتیجه انتخابات، قول داد جنبش او به دمکراسی و آرای مردم و آزادی همه احزاب در نامیبیا احترام گذارد و از سایر نیروها برای تشکیل دولت و تدوین قانون اساسی این کشور استفاده کند. این موضوع به ویژه از آن نظر اهمیت دارد که ائتلاف دمکراتیک تورن هاله دارای قدرت فراوان در واحدهای اداری کشور است و پست های کلیدی را در اختیار دارد. سوآپو بیشتر به تجربه زیمبابوه در دوران سازندگی نظر دارد تا آنگولا و موزامبیک.

انتخابات نامیبیا که زیر نظر سازمان ملل برگزار شد، درحقیقت راه را برای اعلام استقلال کامل نامیبیا گشوده است و این کشور در ماههای آینده این واقعه بزرگ تاریخی و اخراج کامل نیروهای دولت نژادپرست آفریقای جنوبی را جشن خواهد گرفت.

مقدمه ای بر نظریه لنینی حزب

جنبش سوسیالیستی

از حرف تا عمل



در سال‌های اخیر در دفاع یا رد نظریه لنینی حزب، بحث‌های فراوانی در همه جا درگرفته است. نظریه پردازان بیشماری جوانب گوناگون و متعدد نظریه حزب لنینی را مورد بررسی قرار داده‌اند. مسئله محوری در این مباحث همانا بررسی سرنوشت واقعی نظریه لنینی حزب است. یعنی پاسخ به این سؤال که از سال ۱۹۱۷ بدین سو، این تئوری بطور عملی چه فرجامی داشته است؛ چه در احزاب کمونیستی حاکم و چه در احزاب کمونیستی سنتی غیر حاکم و چه در عملکرد منتقدین سوسیالیست دمکرات این نظریه. از این رو هدف ما این خواهد بود که سرنوشت واقعی این نظریه را در چند بخش مختصراً بررسی کنیم.

الف: پنداشته‌های نظریه لنینی حزب

نظریه لنین دربارۀ ساختن حزب قبل از هرچیز در تئوری‌های سیاسی سوسیالیسم آلمان ریشه داشت. هسته مرکزی این ایده برای پایه است که آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر در درون جنبش کارگری شکل نگرفته، بلکه الزاماً از خارج از طبقه کارگر به وسیله یک ابزار سیاسی به درون آن برده می‌شود. دیگر آنکه هدف از انتقال آگاهی به درون طبقه کارگر عبارت است از سازمان دادن مبارزات سنتی و سیاسی برای کسب قدرت. اگر این برداشت را از ویژگی‌های سوسیالیسم آلمان می‌خوانیم، بدین دلیل است که چنین اندیشه‌هایی رادروند جنبش سوسیالیستی دیگر کشورهای اروپایی نظیر فرانسه و انگلیس مشاهده نمی‌کنیم. بطور مثال در فرانسه که ایده خودجوش بودن آگاهی طبقه کارگر رواج بیشتری داشت، جنبش سوسیالیستی این کشور به طغیان و قیام توده‌ای اهمیت بیشتری می‌داد تا به لزوم سازماندهی قوی‌تر بود ولی به کسب قدرت سیاسی اهمیت چندانی داده نمی‌شد. سوسیالیسم انگلیس - که در قالب سندیکاها تظاهر می‌رفت - عمدتاً به تکوین یک نیروی مقاومت در میان توده‌ها نظر داشت.

در این جامنظور مائوسوسیالیسم آلمانی، صرفاً اندیشه‌های مارکس و انگلس نیست. فعالیت سیاسی آنها از نقطه نظر سازماندهی حزبی به اندازه‌ای گسترده است که نمی‌توان از آن اندیشه یگانه‌ای بیرون کشید. در عین حال هیچ یک رهنمود تشکیلاتی ویژه‌ای را به این حزب ندیده نگردند. در نتیجه منظور مائوسوسیالیسم آلمانی عمدتاً آن چیزی است که به دنبال تلاش‌های تئوریک مارکس و انگلس به صورت پراتیک تشکیلاتی و مواضع برنامه‌ای و سیاسی از طرف رهبران سوسیالیست مکرر آلمان: پپل، لیبکنخت، کائوتسکی و... ارائه و تدوین شد.

فعالیت عملی جنبش سوسیالیستی آلمان بر دو اصل استوار بود: ۱- تشکیل ابزاری برای ترویج آگاهی طبقاتی و هدایت مبارزه طبقاتی. ۲- کسب قدرت سیاسی از طریق این ابزار. و این دو اصل در دهه آخر قرن نوزدهم و دو دهه اول قرن بیستم به تدریج خصلت جهان‌شمول یافتند و حتی به ارکان اساسی تئوری مارکسیستی تبدیل شدند. حال آنکه نمی‌توان از وجود چنین اصول مدونی در آثار مارکس و انگلس سراغ گرفت. در همان اوایل قرن بیستم بحثی تئوریک درباره خود این

ابزار درگرفت. چگونه ابزاری می‌تواند دو اصل بالا را تحقق بخشد؟ اما بحث در این باره که آیا این دو اصل خود واقعیت دارند یا نوعی انحراف هستند اساساً دیگر مطرح نبود. کتاب «چه باید کرد» لنین یکی از معروفترین آثار در چارچوب این مباحث تئوریک بود. اهمیت نظریه لنینی حزب در این بود که یک پاسخ منطقی به پرسش روز می‌داد. طبق نظریه مزبور تنها یک ابزار با انضباط، هرمی شکل، زیرزمینی و حرفه‌ای قادر است هم آگاهی را به درون طبقه کارگر ببرد و هم قدرت سیاسی را از چنگ دشمن خارج کند. این پاسخ واکنشی بود در برابر یک موقعیت سیاسی معین که می‌تواند به این شکل خلاصه گردد: رد قطعی هرگونه نظریه ی چابجائی مسالمت آمیز و آشتی‌جویانه قدرت سیاسی. به بیان دیگر تئوری لنینی حزب در شرایطی مطرح می‌شد که در هیچ نقطه اروپا بورژوازی حاکم به هیچ وجه حاضر نبود ذره‌ای از قدرت سیاسی خود را به سود احزاب یا نمایندگان کارگری از دست بدهد. واقعیتی که به ویژه درباره استبداد مطلق تزاری و شرایط روسیه پیش از هکسوراروپائی صدق می‌کرد.

در مقابل تئوری لنینی، پرنشتمین راه حل دیگری ارائه می‌داد، که می‌توان آن را چنین خلاصه کرد: تنها یک ابزار سازشگر و آشتی‌جو می‌تواند با بورژوازی وارد معامله شود تا آن را به واگذاری قدرت یا تقسیم آن با نمایندگان کارگری وادار کند. برای این امر باید اصل مبارزه طبقاتی را به نفع اصل همکاری طبقاتی کنار گذاشت. بدین ترتیب مشارکت در قدرت این امکان را برای نمایندگان زحمتکشان فراهم خواهد آورد که اصلاحاتی را به سود محرومان پیش ببرند. تا فرارسیدن جنگ اول جهانی بخش قابل توجهی از جنبش سوسیالیستی اروپا میان این دو پاسخ در نوسان بود.

تجربه اکتبر

نظریه لنینی تدریجاً و در پروسه انقلاب روسیه بارور شد و به صورت یک علم سازماندهی تشکیلاتی درآمد که نکات اصلی آن عبارتند از: ۱- ایجاد سیستم رهبری هرمی شکل از بالا به پایین ۲- نفی هرگونه رابطه افقی بین شبکه‌ها و کمیته‌های مخفی، و تحمیل رابطه‌های عمودی در تشکیلات ۳- کم‌رنگ شدن کنگره‌های حزبی به سود قدرت یک گروه کوچک و زبده رهبری کننده در فواصل کنگره‌ها ۴- تأکید بر اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و توده‌ها از رهبری - حذف هویت اجتماعی کارها و استحاله آنها در یک مجموعه تشکیلاتی زیرزمینی و مخفی.

در گام بعدی چنین برداشتی از سازماندهی با درک مشابهی از تئوری کسب قدرت هماهنگ شد و در جریان انقلاب اکتبر به آنجا کشید که حاکمیت طبقه (دمکراسی سوسیالیستی) با حاکمیت حزب (دیکتاتوری حزب بلشویک‌ها) چابجا شد.

انقلاب اکتبر برآیند کارکرد موفقیت آمیز این نظریه بود. هرچند نظریه لنینی حزب وعده می‌داد که در خدمت اعمال قدرت شوراها باشد، ولی عملاً چنین نبود، و ازجهاتی هم نمی‌توانست باشد. نه به خاطر این که چند خائن یا بوروکرات در حزب رخنه کرده و آن را به سمتی دیگر سوق

دادند، بلکه به این خاطر که ابزار حزبی به مراتب پخته‌تر، کارآمدتر و پرتحرک‌تر از ابزار شورائی بود. شوراها پدیده خودجوش، نورس، فاقد انضباط، علنی و بدون تجربه عملی بودند. حزب در قیاس با آنها ابزاری کارگشته، با تجربه و منظم و دقیق و به قول لنین «پولادین» بود. شوراها تدریجاً به صورت مطیع و فرمانبردار حزب در می‌آمدند. راه دیگری نبود، بدین ترتیب کسب قدرت از طریق ابزار حزبی با کسب قدرت برای ابزار حزبی برابر گرفته شد. شعار لنین «تمام قدرت به دست شوراها» یک شعار پوچ و یا یک دروغ تاکتیکی نبود. ولی وقتی شوراها قادر به اعمال قدرت نباشند - چرا که ضعف رونی شان به آنها چنین اجازه‌ای نمی‌دهد - خودبخود تمام قدرت در دست حزب قرار می‌گیرد. به: سرنوشت تئوری لنینی در احزاب کمونیست و کارگری

در هر کشوری که کمونیست‌ها به قدرت رسیده‌اند، قدرت سیاسی در دست حزب متمرکز شده است. این پدیده تاریخی نیز در سرنوشت نظریه لنینی حزب ریشه دارد: قدرت حزب به جای قدرت طبقه کارگر، دیکتاتوری حزب به جای دیکتاتوری پرولتاریا.

نتیجه پراتیک ۷۰ ساله این تئوری، یک بحران همه جانبه و فاجعه بار بوده است.

چ: سرنوشت انتقاد سوسیالیست دمکراتیک به نظریه لنینی حزب

آنها که به راه «حزب پولادین پرولتری» نرفتند، در بسیاری از زمینه‌ها از طرفداران کمونیسم سربازخانه‌ای موفق‌تر بودند. ولی در بعضی از زمینه‌های دیگر حاصل کار آنها نیز اسفبار بوده است. احزاب سوسیالیست دمکرات اروپائی در زمینه پذیرش آزادی‌های فردی و آزادی‌های دمکراتیک در مجموع کارنامه مثبت‌تری به جا گذاشتند. اما کارنامه سوسیالیست-دمکراسی در رابطه با قدرت سیاسی از کارنامه کمونیست‌های سنتی روشن‌تر نیست. همان‌نصاف و همان پوسیدگی در اینجا هم حاکم است.

تئوری پرنشتمینی حول سوسیالیسم، به حزبی زیاده‌باز و آزاد نظر داشت که بتواند تدریجاً عناصری از بورژوازی را به خود جذب کند؛ که به دنبال آن می‌توانستند خط پیوند و همکاری طبقاتی را بوجود آورند. در نتیجه رهبری احزاب کارگری به سرعت سرشت دیگری یافت: عده‌ای تکنوکرات و کارشناس اقتصادی یا اجتماعی سکان این احزاب را به دست گرفتند و

سوسیالیستی می بینیم که چگونه در قدرت بودن احزاب کمونیستی مانع از رشد برخی از دگرگونی های اجتماعی شد و چگونه مبارزه مردم سرانجام به تازگی توانست موانع این دگرگونی ها را به تدریج برچیند.

بنابراین کسب قدرت سیاسی از طریق يك حزب پولادین پرولتاری به هیچ وجه نه به معنای به انجام رسیدن دگرگونی های انقلابی است و نه حتی اصلاحات اجتماعی. قدرت گیری احزاب چپ سنتی فقط يك معنا دارد و آن هم تسلط مطلق سیاستمدار جاه طلب است با اندامها و افکار کم و بیش استالینی.

پس خلاصه کنیم. شالوده حقیقی جنبش سوسیالیسم همان مبارزه مردم است. مبارزه برای دگرگون ساختن روابط موجود در همه زمینه ها و همه ابعاد. مبارزه ای روزمره که برپایه آگاهی خوجوش و مستقل توده ها شکل می گیرد. حرکت ابزارهای سیاسی تا آنجا که در خدمت این مبارزه است می تواند مثبت باشد ولی از آنجا که راه خود را از این مبارزه جدا می کند و برای خود اهداف جداگانه ای نظیر کسب قدرت سیاسی و یا بردن «آگاهی» به درون توده ها قائل می شود، دیگر تمایل مردم را جلب نمی کند و به سربار آنها بدل خواهد شد.

بنابراین برخلاف گفتار لنین (که سوسیال دمکرات ها هم به صورت دیگری آن را پذیرفته اند) هدف اساسی صرفاً کسب قدرت سیاسی نیست. هدف يك ابزار سیاسی صادق و وفادار به آرمان های سوسیالیستی تنها می تواند خدمت و کمک به مبارزات توده ها و پیشبرد خواسته های تحول طلبانه باشد. و این با آنچه تا کنون به عنوان سازمان ها و احزاب چپ و کارگری شناخته و تجربه کرده ایم از ریشه متفاوت است. یافتن چارچوب تازه ای برای سازماندهی آرمانهای انسانی زحمتکشان و وظیفه دشواری است که تنها با هم اندیشی و کتکاش پی گیرانه و بردبارانه همه نیروهای انسان دوست و حقیقت جو انجام پذیراست.

رامین جوان

موفقیت چپ ها

در برزیل و اسپانیا

نیروهای چپ در انتخابات برزیل و اسپانیا، موفقیت های قابل توجهی کسب کردند. در برزیل کاندیدای حزب کارگران معروف به لولا با احران مقام دوم در دور اول انتخابات با کولور نامزد احزاب راست به رویارویی خواهد پرداخت. لولا از رهبران سندیکائی برزیل است که در دوران حکومت نظامیان، نقش بزرگی در اعتصابات کارگری ایفا کرد. حزب کمونیست که حدود يك درصد آرا را به دست آورده است، در دور دوم به لولا رأی خواهد داد.

در اسپانیا علیرغم آنکه سوسیالیست ها موفق شدند چون دور پیش، بیش از احزاب دیگر رأی بیاورند، اما کمونیست ها با کسب ده درصد آرا، تعداد کرسی های خود را از ۷ به ۱۸ رساندند. کمونیستهای اسپانیا بعد از یونان در میان کشورهای غربی، در چندسال اخیر موفق شدند آرای کمونیستها را در انتخابات افزایش دهند. این موفقیت به ویژه مدیون سیاست های جدید حزب کمونیست، وحدت بخش اصلی گروههای پراکنده و برخورداری از يك چهره محبوب در صدر حزب است.



که نشان دهیم بحران کمونیسم سنتی (استالینیسم) به طور کلی از تئوری لنینی حزب برمی خیزد. نظریه لنینی حزب از دیدگاه مورد انتقاد قرار گرفته است. یکی انتقادی است که چپ نو، چپ انتقادی و چپ اومانیست به این نظریه می کند. دیگر دیدگاه سوسیال دمکراتیک است که نسبت آخر تئوری برنشتینی حزب را به عنوان تنها جانشین و راه حل درست عنوان می نماید. اما نقد پراتیک مجموعه جنبش سوسیالیستی را باید از نورترو آغاز کرد. از آنجائی که این دو بخش جنبش سوسیالیستی (بلشویکی و سوسیال دمکراتیک) هم نظر بوده و هستند، یعنی آن دو اصلی که می گوید:

۱- آگاهی طبقه کارگر از خارج به درون طبقه کارگر برده می شود؛

۲- طبقه کارگر باید از طریق يك ابزار سیاسی (حزب یا نمایندگی سیاسی) قدرت سیاسی را کسب کند.

يك سده پراتیک جنبش سوسیالیستی نشان داده که تبعیت از این دو اصل جز شکست حاصلی نداشته و اگر هم دستاوردهای دمکراتیک یا اجتماعی در این دوره به وجود آمده، عمدتاً محصول مبارزه عمومی زحمتکشان بوده و نه «ابزار سیاسی» آنها. این دستاوردها (مثلاً در اروپا: بیمه های اجتماعی، ساعت کار هفتگی ۴۹ ساعت، افزایش دستمزدها، آزادی و برابری زنان، حق سقط جنین، قانون جدید طلاق و متارکه، حقوق جدید جوانان و...) نیازی به وجود ابزارهای سیاسی (یعنی احزاب چپ) نداشته و بسیاری از آنها در نتیجه يك مبارزه طولانی به دست آمده و احزاب چپ به نادرستی آنها را دستاورد «مبارزات» خود می خوانند.

آگاهی اجتماعی به طور خود انگیزخته و بدون نیاز به هیچگونه «پیشاهنگی» در میان مردم رشد می کند. نمونه جنبش زنان در دو دهه اخیر در اروپا گواه این مدعاست. به عنوان مثال در فرانسه حق سقط جنین برای زنان را نه حزب کمونیست به دست آورد و نه حزب سوسیالیست. این حق را خود زنان در مبارزه ای طولانی کسب کردند و لایحه قانونی اش را يك وزیر زن دست راستی به مجلس برد و به تصویب رساند. حق سقط جنین يك نمونه روشن از يك دگرگونی در روابط اجتماعی و روابط انسانی بود که در سلول کهنه خاتوانگی يك تحول اساسی ایجاد کرد. نیاز به چنین تحولی را خود زنان نسل به نسل و در زندگی روزمره دریافته بودند. همین واقعیت را می توانیم در ارتباط با بسیاری دستاوردهای دمکراتیک و اجتماعی دیگر و گسترش ایده های مترقی نشان بدهیم.

بنابراین می توان چنین خلاصه کرد که آگاهی طبقاتی (یعنی بنایه تعریفی جدیدتر و مشخص تر آگاهی نسبت به لزوم دگرگونی در روابط اجتماعی و انسانی موجود) در توده های مردم به طور خوجوش و در اثر تجربه مستقیم زندگی روزمره به دست می آید. لذا تئوری «پیشاهنگ طبقاتی» يك کجروی و اشتباه فکری محض است که نتایج وخیمی به بار می آورد.

از سوی دیگر بررسی مشخص تاریخ نیم قرن اخیر اروپای غربی نشان می دهد که در قدرت بودن احزاب چپ الزاماً نه به معنای تسریع دگرگونی های واقعی اجتماعی بوده و نه حتی به معنای رفوم های مثبت. شمار قابل توجهی از دستاوردهای دمکراتیک اجتماعی در زمانی به دست آمده که قدرت سیاسی در اختیار بورژوازی قرار داشته است. در اروپای شرقی و کشورهای

با همکاری خود در اردوی رقیب وارد رقابتی دراز مدت شدند، که هدف آن در يك چیز خلاصه می شد: تقسیم قدرت سیاسی و اجرای رشته ای از اصلاحات (که عملاً هر دو طرف متخاصم در آن سهیم بودند). اصلاحاتی که معضل مبارزه طبقاتی ناگشوده می گذاشت و آن را بی اهمیت جلوه می داد. از پیامدهای چنین نگرشی نفی مبارزه در جهت هدف استثمار انسان از انسان، و نفی امکان ایجاد روابط اجتماعی نوین بود.

مارکس در نظام سرمایه داری - مثل هر نظام دیگری - يك رابطه اجتماعی می دید. او نه تنها از يك نظام اقتصادی بلکه قیل از هر چیز از نظامی انتقاد می کرد که انسان ها را در رابطه معینی با انسان های دیگر قرار می داد که در همه جهات حاکم بود. بنابراین حذف مبارزه طبقاتی این مفهوم را به دنبال می آورد که اساس روابط سرمایه داری حاکم در جامعه (در سرتاسر ابعادش) به عنوان حقیقتی غیر قابل نقض پذیرفته شود.

دو سرآشپز سازشکاری

در حالی که جنبش کمونیستی به رغم کجروی ها و انحرافات زیان بارش، تلاش هائی در جهت تحول روابط اجتماعی و مناسبات انسانی به کار برد، مانند تلاشهای وسیع سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۲ در اتحادشوروی، در برابر سوسیال دمکراسی برنشتینی هرچه بیشتر در امکان دگرگون ساختن روابط موجود تردید نمود. در ۱۹۱۴ سوسیال دمکراسی از میلیتاریسم جنگ طلب پشتیبانی کرد، زحمتکشان را به فرمانبرداری بی چون و چرا از نظامیان دعوت کرد، در نظامی کردن کارخانه ها و محیط زیست روزمره مردم شرکت نمود و... همه اینها به خاطر این بود که مبارزه طبقاتی نفی شده بود و جنگ به رهبران سوسیال دمکرات اجازه می داد که به نام «اتحاد ملی» در قدرت سیاسی سهیم گردند. از آن پس جناح راست سوسیال دمکراسی هیچ کوششی برای دگرگون ساختن روابط موجود به خرج نداد، و حتی تا آنجا پیش رفت که روابط موجود را ابدی و تغییرناپذیر جلوه داد. در زمینه سازماندهی نیز این احزاب به بیواه لغزیدند. اگر حزب لنینی يك حزب دیکتاتوری و با سلسله مراتب مستبدانه از آب درآمد، حزب سوسیال دمکراتیک هم عمدتاً نقش کاربردی به خود گرفت، و هدف آن در ورود به پانديازی های سیاسی برای دست یافتن به حداکثر قدرت خلاصه شد: درست نظیر احزاب بورژوازی. اهداف سوسیالیستی دیگر بهانه ای پیش نبود، و فقط ادعای اداره بهتر جامعه سوسیال دمکرات ها را از احزاب بورژوازی متمایز می کرد. آن تمایز هم پس از به قدرت رسیدن احزاب سوسیال دمکرات در اروپا در طی سال های ۷-۸۰ ناپدید شد. وقتی رأی دهندگان این احزاب دیدند که سوسیال دمکرات ها در رهبری جامعه تفاوت زیادی با راست گرایان ندارند، روابط اساسی جامعه را دست نخورده باقی می گذارند و اساساً پایه سیاست خود را برحفظ همین روابط قرار داده اند، آن وقت دیگر از رأی دادن سرباز زدند. آنگاه سیاست سوسیال دمکراسی هم به بن بست رسید. حاصل کار احزاب سوسیال دمکرات، از نظرگاه سوسیالیسم (یعنی ایجاد روابط نوین اجتماعی) تنها يك ورشکستگی بوده است.

د: ضرورت نقدی نوین از تئوری لنینی حزب تا اینجا هدف عمومی ما در این نوشته این بود

دبیر حزب کمونیست ایتالیا:

هدف اصلی بشريت امروز تأمين آزادی و برابری است!

توضیح: مطلبی که در پی می آید مصاحبه ای است با اشیل اوشنتو دبیر حزب کمونیست ایتالیا. این مصاحبه بحث و گفتگوی زیادی در میان کمونیست ها و جنبش چپ برانگیخته است. ما به لحاظ نکات جالب توجه و قابل تأملی که در این مصاحبه وجود دارد، ترجمه آن را از نظر شما می گذرانیم. این مصاحبه توسط فریدیناندو آدورناتو انجام گرفته است.

ارزش واقعا جهانی کسب می کند. با این همه باید آن را به موقع درک کرد.

- آیا به نظرتان چنین می آید که گارباچف درک نشده باشد؟

- هنوز اشخاص کمی به افق واقعی مبارزه جوش گارباچفی وقوف یافته اند. امریکائی ها گارباچف را درک کرده اند، اما تقریباً همه آنها فکر می کنند که این مبارزه جوشی تنها در چارچوب اتحاد شوروی محدود می ماند. این درست نیست. به عکس، من تاکید می کنم که اگر گارباچفیسم «تنها در یک کشور» باقی بماند، موفق نخواهد شد. گارباچف برای کامیاب شدن به اشخاصی نیاز دارد که به او تکیه کنند و دعوتش را جدی بگیرند.

- «جدی گرفتن» به چه مناسبت؟

- خود را به پیشداوری درباره پرسترویکا محدود نکردن و پذیرفتن مبارزه جوشی آن: یعنی کارکردن با فکر جدید سیاسی که فراتر از تقابل های دو قرن اخیر میان شرق و غرب است و سرانجام سنگ گوری بر اندیشه تقابل بلوک ها خواهد گذاشت.

- آقای اوشنتو، شما از فکر جدید صحبت می کنید، اما کلمه بسیار مهمی برای کمونیستها وجود دارد: کلمه انقلاب. شما خود را فرزند انقلاب فرانسه می نامید، آیا این مایه هراس است؟

- قبلاً به شما گفتم که من به «اعلامیه حقوق بشر» رجوع می کنم. من کسانی را که رویدادهای دیروز را با معیارهای امروز ارزیابی می کنند، تحمل نمی کنم. بدین سان تاریخ از رویسپیر تا تولیاتی به کورستانی از روندها تبدیل می شود. انسان های قرن هیجده نسبت به ما بسیار متفاوت بوده اند. هیچکس اعم از مردم، روحانیت و سلطنت در پلورالیسم تربیت نشده بود. و این به یک واقعیت دردناک منتهی گردید. آزادی در غلاف خونریزی استبداد با همه فرهنگ آن پا به عرصه نهاد. این ناگزیر بود. اگر ما امروز می توانیم خشونت را محکوم کنیم و از یادبود اعدام ها به هیجان نیائیم، درست به خاطر این است که ما وارثین حقوقی هستیم که این انقلاب اعلام داشته است. اما انقلابیون وارثین استبداد بوده اند.

- با این همه، شما کمونیست ها مدت ها خود را وارثین ژاکوبین ها می دانستید.

- چنانکه ملاحظه می کنید، اکنون دیگر چنین نیست.

- داوری جدید درباره ژاکوبینیسم چیست؟

- همه انقلابها، در آغاز بنا به هدف های مشخصی از یک فرمیسم ناچیز سرچشمه گرفته اند. در انقلاب فرانسه نیز وضع چنین بود. مردم نان می خواستند و خواستار آمدن شاه به پاریس بقیه در صفحه ۲۲

همین تضاد را با تخطی از اصطلاح برابری، باز هم تشدید کرد.

- نتیجه آن چه بوده است؟

- نتیجه این است که ما امروز در جهانی زندگی می کنیم که هنوز وظیفه تحقق واقعی انقلاب فرانسه را پیش رو داریم: رسیدن به هدف هماهنگی واقعی آزادی و برابری. این هنوز مسئله مهم جامعه های مدرن در پایان قرن بیستم است.

- آیا این شیوه ظریفی در فاصله گرفتن از انقلاب فرانسه نیست؟

- مطلقاً نه، یک رجل چپ هرگز نباید با اصول این انقلاب فاصله بگیرد. با این همه، سرباز زدن از کنکاش درباره نتایجی که مجموعه روندهای انقلابی به ما عرضه کرده اند، احمقانه است.

- به عقیده شما این نتایج کدامند؟

- در غرب آزادی رشد زیادی یافته، اما به برابری کمتر توجه شده است. در شرق خلاف آن جریان یافته است. برای شرق می توان جمله ای از خاتم استائول را تکرار کرد که پس از اکتبر ۱۷۸۹ هنگامی که شاه پیروانش را به مداخله عمومی در پاریس فراخواند، ایراد نمود: «انقلاب مروض و قلمرو را تغییر می دهد. در آن برابری به علاوه آزادی به هدف تبدیل می گردد. درام دو قرن متوالی این است که هرگز به آمیزش این دو ارزش نایل نیامده است. تکرار می کنم: این آن چیزی است که باید وظیفه تاریخی بشريت کنونی باشد.

- آیا به نظر شما جهان ۱۹۸۹ این وظیفه را در نظر می گیرد؟

- جهان آری، اما سیاست نه. تقریباً همه رجال سیاسی علاقمند به باقی ماندن در زمان حاضرند. هیچکس برای ۱۹۹۲ و سال ۲۰۰۰ چیزی مطرح نمی کند. تنها یک رجل سیاسی وجود دارد که به نحو دیگری استدلال می کند: او میخائیل گارباچف است. من می خواهم گزیده ای از نطق تاریخی وی را در سازمان ملل متحد برای شما بخوانم:

«کوشش در حل مسائل امروز با شیوه های گذشته امری ساده لوحانه است. دو انقلاب ۱۷۸۹ و ۱۹۱۷ بنا به تاثیر استثنائی خود جریان رویدادهای بشری را تغییر داده اند. اما کسی که تنها از این یا آن يك الهام می گیرد، کلیدی در اختیار ندارد که حل مسائل کنونی را برای وی ممکن سازد. هیچ يك از آنها قادر به حل و فصل مجموعه مسائل زمان حاضر نیستند». این بدان معناست که جای انقلاب اکتبر دوباره باید بررسی گردد. يك سال پیش من این مطلب را فروتنانه یادآور شدم. امروز که این موضوع از زبان رهبر اتحاد جماهیر شوروی سرسپالیستی جاری می شود،

- آقای اوشنتو، آیا حزب کمونیست ایتالیا در ۱۹۸۹ خود را بیشتر فرزند انقلاب فرانسه احساس می کند یا فرزند انقلاب اکتبر؟

- انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر در مرحله های بسیار متفاوت، یعنی در مرحله ای که تقریباً به يك سلسله انقلاب های مختلف مربوط می گردد، بوجود آمده اند. انقلاب ها با تحولات بسیار سریع روبرو هستند. مقید کردن آنها در چارچوب يك داوری مطلق ناممکن است.

- درست است، اما این موجب شانه خالی کردن شما از پاسخ نمی شود.

- با چنین تصریحی پاسخ برابرم ممکن می گردد: اگر ما روی مرحله اوت ۱۷۸۹ مکث کنیم و این لحظه اساسی انقلاب را که به انتشار «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» مربوط می گردد، مد نظر قراردهیم، آنگاه شکی وجود ندارد که حزب کمونیست ایتالیا فرزند انقلاب فرانسه است. ما «دموکراسی به مثابه يك ارزش جهانی» را بازشناخته ایم.

- تاکید شما در این مورد بسیار مهم است. اما، پس انقلاب اکتبر در ذهن کمونیست های ایتالیا چه فرجامی دارد؟

- انقلاب اکتبر در پی انقلاب فرانسه به مثابه يك انقلاب ضد فئودالی پا به عرصه وجود نهاد. اما این انقلاب بیش از يك قرن تاخیر دارد. البته، این انقلاب بر اثر ناکامی انقلاب فوریه ضرورت یافت. لذا وقوع آن ناشی از اشتباه بلشویک های «شور» نبود، بلکه ناشی از این بود که دولت موقت از حمایت سربازان و دهقانان برخوردار نبود. اگر کرنسکی به تقسیم زمین در میان دهقانان می پرداخت و پیمان صلح را متعقد می نمود، جریان تاریخ دگرگون می شد... اما تاریخ با اگر و مگر سروکار ندارد. نتیجه این شد که لندن قدرت را در يك لحظه غیر منتظره، به طریقی که او آن را استثنائی می نامید، به کف آورد.

- این به چه چیز منجر شد؟

- انقلاب اکتبر دروازه آزادی را به روی بخش کامل بشریت که زیر سلطه رژیم های استبدادی تحت ستم و استثمار بودند، گشود. این انقلاب با همه خلق های جهان سوم با يك زبان جهانی سخن گفت، اما رابطه متضادی با مسائل غرب برقرار کرد.

- منظورتان از آن چیست؟

- انقلاب فرانسه «آزادی و برابری» را اعلام کرد. با این همه، این دو اصطلاح واقعا در چه مقیاسی در جامعه های قرن نوزده تحقق یافت؟ تقریباً هیچ. آزادی با تضمینی ناستوار به سرعت با برابری که تقریباً هرگز تحقق نیافت و همیشه پایمال شد، در تضاد قرار گرفت. اکتبر

دیوار ذهنیت راه کارگر کی فرو می‌ریزد؟

حزب قرار داشته است. این همه آن چیزی است که راه کارگر کشف «پیامبرگونه» آن را به خود نسبت می‌دهد. کافیسست کسی در طول دو سال اخیر نظری به راه ارانی بیفکند، تا با سهولت به صراحت موضعگیری های ما در امر دفاع پیگیر از دمکراسی و برخورد انتقادی و رادیکال به تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی پی ببرد. بنابراین ما هیچگاه نظریاتمان را از هیچکس پنهان نکردیم و از اینکه بخشی از نهضت عظیم فکری جنبش چپ برای دستیابی به درک نوینی از سوسیالیسم دمکراتیک و با سیمای انسانی هستیم، به خود می‌بالیم. این را ما همواره با صراحت گفته ایم، می‌گوئیم و خواهیم گفت. ما در دو مقاله مشروح در ارتباط با جمع بندی بحث های دو سازمان آزادی کار و فدائیان خلق (راه ارانی ۵، ۶ و ۷) و نیز کنگره سازمان فدائی (راه ارانی ۱۷) با درک سنتی و کمینترنی از سوسیالیسم و دمکراسی - به ویژه مدل استالیانی و ضدانسانی که راه کارگر مدافع پیگیر آن است و امروز به برکت مقاومت تحسین انگیز مردم و از جمله طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی با بحران عمیق و همه جانبه ای روبروست و به سرعت در حال فروریزی است - به روشنی و بدون کوچکترین ابهامی مرزبندی کرده ایم. فراموش نکنیم اگر قرار بود در ارتباط با این پیشگویی ها به کسی مدال و عترانی داده شود، بدون تردید این نه به سینه راه کارگر که می‌بایست به سینه رهبران وابسته حزب توده چسبانده شود که از همان اولین روزهای حرکت اعتراضی ما در درون حزب توده، ما را سوسیال دمکرات و اوروکمونیسست نامیدند.

البته در میان ما کسانی بودند و هستند که از همان ابتدای جنبش ما، براساس تجارب و زندگی سیاسی به غلط بودن بسیاری از دکم های متداول اعتقاد داشتند و نظریات خود را در جمع هم مطرح می‌کردند. و گاه در این یا آن نوشته نظریات آن ها نیز به چشم می‌خورد، اما در یک حزب دمکراتیک، افراد و عناصر نیستند که به جای جمع تصمیم می‌گیرند. حزب ما، سازمان «مرجع تقلیدی» راه کارگر نیست که عده ای متولی به حکم «انضباط آهنین» به جای همه تصمیم بگیرند. در حزب ما اندیشه های تو باید به طور علنی و آزاد به بحث همگان گذارده شود، و در کنگره دمکراتیک، (مقوله ای که هنوز راه کارگر با آن آشنائی ندارد و بحث های کنگره اش، بحث های کنگره دیگران است) طرح گردد و پس از تصویب به موضع حزب بدل گردد. این همه آن چیزی است که در درک راه کارگر «ریاکاری» نام دارد.

بدا به حال فاکت ها!

طرح اینگونه بحث ها از سوی راه کارگر به وضوح نشان می‌دهد که در نظام فکری این نیرو و درنگرش آن به دنیای امروز هیچ تغییر اساسی نسبت به سالهای پیش رخ نداده است. این درحالی است که طی دو-سه سال اخیر ما شاهد حوادث تاریخی تعیین کننده ای در کشورهای سوسیالیستی و در میان احزاب کمونیسست و کارگری بوده و هستیم. به نظر می‌رسد ذهنیت عقب مانده راه کارگر از دیوار برلن هم سفت جان تر است. اکنون بجز عقب مانده ترین عناصر جنبش و بروکرات های فاسد در کشورهای سوسیالیستی، بخش عمده جنبش کارگری و کمونیسستی، دست به یک بازاندیشی جدی و همه جانبه به درک و تلقی رایج در میان ما کمونیسست ها نسبت به مسائل اساسی زده اند: دمکراسی، دیکتاتوری پرولتاریا، جایگاه و نقش انسان و فرد در جامعه و در تحول اجتماعی، طبقه کارگر و تحول تاریخی آن و رابطه اش با سایر طبقات، بزرگترین نیروی محرکه این رنسانس بزرگ، فکری بن بست بزرگ و تاریخی جوامعی است که با درک و تلقی دیروزین ما از سوسیالیسم و دمکراسی بنا شدند، و پیش از همه از سوی مردم این کشورها - نه ضدانقلاب، بورژواها و یا دشمنان سوسیالیسم - طرد شده است. راه کارگر درباره این مسائل و تحولات عظیم

نشویه راه کارگر در شماره های اخیر خود چندین بار به طور عصبی حزب دمکراتیک مردم ایران و «راه ارانی» را هدف حملات خصمانه قرار داده است. این برخوردهای بغض آلود البته فقط به حزب ما محدود نمی‌شود، بلکه تمام نیروهایی در جنبش چپ ایران را دربر می‌گیرد که طی سال های اخیر به درجات مختلف به نهضت رنسانس فکری چپ و برخورد نقادانه با تجربه ۷۰ ساله گذشته پیوسته اند. راه کارگر با اتخاذ شیوه «حمله بهترین دفاع است»، برای گریز از پاسخ دادن به انبوه سئوالاتی که جنبش، مردم و اعضای خود این سازمان پیرامون بحران کنونی در برابرش قرار می‌دهند، به نیروهایی که در تلاش تحلیل بحران، ارزیابی انتقادی گذشته و برخورد نوین با مسائل عصر ما هستند حمله می‌برد.

در آنچه که به حزب ما مربوط می‌شود به عنوان مثال راه کارگر در ارتباط با کنگره آتی ما و نیز بحث های مطروحه در آن مانند دیکتاتوری پرولتاریا، دمکراسی و لنینیسیم، با اشاره به اطلاعیه هیات اجرائیه مندرج در راه ارانی، در شماره ۶۶ خود نوشته است: «راه ارانی که همیشه راه کارگر را به خاطر افشای بی اعتقادی حزب دمکراتیک مردم ایران به لنینیسیم و دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم متهم به دروغگویی و بهتان می‌کرد، در ابتدای این لیست حراج، ابراز خوشبختی کرده است که بالاخره «چو تازه و زمینه مساعدی» بوجود آمده است که این حزب «فارغ از قید و بندها» به داشتن نظریاتی اعتراف کند که تا کنون آن را حاشا می‌کرد. برای ما هم باعث امیدواری زیادی است که اگر این حزب ریاکاری ها را کنار بگذارد دیگر خود را متعلق به جنبش چپ و کمونیسستی ایران قلمداد نکند...»

این حرف های راه کارگر برای همه کسانی که اندکی با ادبیات و سیستم فکری راه کارگر آشنا هستند، چندان بیگانه نیست.

از همان اولین گام های عملی در راستای سازمانیابی و انتشار دیدگاههای ما، راه کارگر، با مشاهده جایگاه دمکراسی در نظرات ما، چه در عرصه زندگی درون حزبی و چه در جامعه، به سرعت آنتی هایش به کار افتاد که حزب دمکراتیک مردم ایران، به طور حتم مخالف دیکتاتوری پرولتاریا و لنینیسیم است و این برخورد بلافاصله پس از برگزاری کنگره مؤسسان با شدت بیشتری پی گرفته شد. تصویب این دیدگاه در کنگره مؤسسان که «سوسیالیسم و دمکراسی دو جزء جدائی ناپذیرند» و اینکه حزب دمکراتیک مردم ایران مدافع بی قید و شرط دمکراسی تا به آخر، چه در دوران تدارک و چه در جریان ساختمان سوسیالیسم است، برای راه کارگر کافی بود که ما را بلافاصله در لیست سپاه «مرتدان» و «منحرفین» بگنجانند و در فرهنگ راه کارگر مدافع پیگیر دمکراسی بودن عیب تلقی می‌شود، چرا که برای راه کارگر تنها ملاک کمونیسست بودن «مبارزه برای برقراری و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا در مقیاس ملی و بین المللی» (ر. ک ۴۴) است، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر.

واقعیت چیست و آیا حزب دمکراتیک مردم ایران آنگونه که راه کارگر ادعا می‌کند از بیان نظریاتش ابا دارد؟ ما پنهان نمی‌کنیم که در کنگره مؤسسان با وجود دفاع پیگیر از امر دمکراسی، نقطه نظر واحد و پخته ای درباره دیکتاتوری پرولتاریا در تشکیلات نوپای ما وجود نداشت و به همین جهت کنگره به رهبری آینده مأموریت داد که «در رابطه با نقش و ویژگی های دمکراسی در جامعه بورژوازی، در جامعه پس از انقلاب دمکراتیک با سمنگیری سوسیالیستی و در جامعه سوسیالیستی آینده ایران و به ویژه در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و چگونگی اعمال دمکراسی و تأمین پلورالیسم سیاسی سندی تدوین و به بحث واحدا بگذارد». بدون تردید وقایع دو سال اخیر در کشورهای سوسیالیستی در سمت دادن به بحث های ما در عرصه دمکراسی و رابطه آن با دیکتاتوری پرولتاریا بیش از هر بحث تئوریکی مؤثر بود، اما خود این موضوع بنا به تصمیم کنگره مؤسسان در دستور کار کنگره آتی



کردن قضیه کوشید به هر وسیله ممکن حادثه، قطعنامه، نامه و یا تحلیل مشابهی را در موزه تاریخ یافت و با «محکم کاری» تاریخی، منتقدان احتمالی را به مارکس، انگلس و لنین حواله داد. اولین «کار برجسته تئوریک» راه کارگر در تبیین جایگاه جمهوری اسلامی، یافتن بدل تاریخی آن در زمان مارکس (دولت بنیپارت) بود. جبهه واحد کارگری راه کارگر مو به مو از سیاست های کمینترن در سال ۱۹۲۲ تقلید شده است: «رهنمودهای کنگره چهارم کمینترن مصوبه مورخ ۵ دسامبر ۱۹۲۲ بند مربوط به حکومت کارگران در این مورد نیز راهنمای عمل ما محسوب می شود.» (ر.ک. ۳۶). در شماره ۲۵ راه کارگر می خوانیم که سیاست شوراهای کارگری سازمان بر اساس قطعنامه ۵ اوت ۱۹۲۰ مصوبه دومین کنگره کمینترن تنظیم شده است. جبهه ضد امپریالیستی راه کارگر از نظر «تئوریک» با برنامه حداقل لنینیستی بودن سیاست های ائتلافی خود طی سه مقاله ۸۵ بار به مارکس، انگلس، لنین و کمینترن رجوع کرده است. (ر.ک. ۳۶، ۳۹ و ۴۰). در عرصه تشکیلاتی نه تنها «انضباط آهنین لنینی» راهنمای رهبران راه کارگر است بلکه حتی در زمینه های ظاهراً پیش پا افتاده ای مانند «سیاست عضوگیری و مقدار هواداران متعهد» هم راه کارگر از نظریات لنین استمداد جست است. (ر.ک. ۴۹). شمار صلح بدون غرامت راه کارگر در جریان جنگ ایران و عراق تقلیدی از شعار صلح بدون قیدوشرط لنین در دوران جنگ اول جهانی است. راه کارگر حتی برای توجیه پیش پا افتاده ترین مسائل عملی روزمره گاه به شکل کاملاً مبتذل و مضحک به نمونه های تاریخی پناه می برد تا هیچ شک و شبیه ای در «پرولتری» بودن مشی او پیش نیاید. آیا شباهت حیرت انگیز این شیوه کار با طرز استدلال و شیوه کار طلبه ها و آخوندها، هواداران راه کارگر را به فکر فرو نمی برد؟ آیا راه کارگر هیچگاه فکر کرده است اگر همه علوم به اندازه «سوسیالیسم علمی» مدعای او «پویا»، «توجو» و «جسور» و «خلاق» بودند، امروز بشریت در چه شرایطی زندگی می کرد؟ اگر راه کارگر تا این حد به کلماتی مانند باز اندیشی، نواندیشی، تفکر نوین... حساسیت دارد و همگی را معادل ارتداد و انحراف تلقی می کند، به خاطر آن است که در نظام فکری او علتی برای تجدید نظر، برخورد انتقادی و نواندیشی وجود ندارد. برای راه کارگر یک «شجره طیبه» وجود دارد با «پنج تن آل عبا». امتیاز انحصاری «تفسیر روایات و احادیث» هم فقط به راه کارگر واگذار شده است. اگر کسی جسارت بر خورد انتقادی به نظریات مارکس، انگلس و لنین را -حتی در پرتو این همه تجربه تاریخی به خود دهد، بلافاصله از سوی «شورای نگهبان» مارکسیسم-لنینیسم معاصر از جرگه کمونیست ها اخراج می شود: «با کسانی امثال آقای رضائی [بیژن رضائی از رهبران سازمان فدائی] که اساساً نظریات مارکس، انگلس و لنین را رد می کنند در مورد ضرورت دفاع از آزادی های سیاسی بحث نمی توان داشت.» (ر.ک. ۶۱).

راه کارگر بحران را نمی بیند!

«اجتهاد» راه کارگر به همین جا ختم نمی شود. راه کارگر با پی گیری بی نظیروی «ثابت» می کند -البته طبق معمول از روی الگوهای تاریخی- که همه کسانی که به نوعی قدم در راه پورفراز و نشیب برخوردار نوین با مسائل جهانی، با دمکراسی و سوسیالیسم گذارده اند، نسخه بدل برنشتاین، کائوتسکی، منشویک ها، ژورس و... هستند که زمانی در دوران «صدروسوسیالیسم» از سوی بلشویک ها و یا کمینترن مرتد و خائن شمرده شده بودند. حتی بسیاری از برجسته های سیاسی راه کارگر برای گروه های چپ، مو به مو از آن دوران به عاریت گرفته شده است: سوسیالیستهای میهن پرست، برنامه پاسیفیستی، فرقه های منحط، حزب منشویکی کومله، سوسیال دمکرات های مرتد، سوسیال رفرمیست های خائن و...

مثلاً راه کارگر در نقد نظریات گارباچف در عرصه سیاست خارجی می نویسد: «هرکس با نظریات کائوتسکی، هیلفرونیک آشنائی داشته باشد، به راحتی می تواند تصدیق نماید که این «تفکر نوین» مدت ها پیش از گارباچف، در تقابل با نظریات لنین عنوان شده است (ر.ک. ۵۷). و یا در جای دیگر درباره کومله می نویسد: «انها (کومله) انشعاب از لنینیسم را درست از موضع کائوتسکی سازمان می دهند.» (ر.ک. ۴۹). «تفکر نوین نمی تواند در لنینیسم پیشینه ای برای عقاید خود بیابد.» (ر.ک. ۵۷)، «تفکر نوین طرازبندی شکست مشی بین المللی بود که از موضع اپورتونیسم راست یعنی موضع تطبیق پذیری هرچه بیشتر با مواضع کلاسیک سوسیال دمکراسی جهانی است.» (همانجا). جای دیگر مواضع نشریه فدائی در ارتباط با مسأله انترناسیونالیسم را «کپی برداری از تفسیر ژورس و برنشتاین یعنی سرمداران اصلی سوسیالیست های میهن پرست از مانیفست کمونیست» (ر.ک. ۴۰) قلمداد می کند و...

و تاریخی چه می گوید؟ آیا این بحران عمیق توانسته است در دیوار چین تفکر کمینترنی-استالینی راه کارگر شکافی ایجاد کند؟

نگاهی به نشریه راه کارگر و ادبیات سیاسی سازمان نشان می دهد که این نیروی سیاسی چپ تا چه اندازه با این دنیای متحول بیگانه است و در همان حال و هوای گذشته سیر می کند. تو گوئی هیچ اتفاق نیفتاده است و ما در سال ۱۹۲۰ یا ۱۹۳۵ زندگی می کنیم. همه موضعگیری های راه کارگر حاکی از آنند که این سازمان نه تنها نمی خواهد این رستاخیز عظیم فکری، این بلوغ جنیش، این بازاندیشی ریشه ای و سرنوشت ساز را ببیند، بلکه با بهره گیری از همه امکانات، از هیچ تلاشی برای ایجاد مانع در راه پیشرفت این حرکت فکری نورسته دریغ نمی ورزد. و جانب این است که با اتخاذ چنین موضعی، راه کارگر در عمل درکنار محافظه کارترین عناصر احزاب کارگری و کمونیستی چه در کشورهای سوسیالیستی و چه در سایر کشورها قرار می گیرد.

سیستم فکری راه کارگر و متدولوژی او در تبیین مسائل اصولاً جای چندانی برای بهره گیری از یک روش علمی برخوردار انتقادی منظم برای تصحیح و غنی کردن تئوری ها و شناخت باقی نمی گذارد. این موضوع را می توان در دو عامل اساسی که در برخورد راه کارگر با کلیه مسائل نظری و عملی دنیای ما نقش تعیین کننده ایفا می کنند، به وضوح مشاهده کرد:

۱- از نظر راه کارگر تقریباً همه مسائل گذشته، حال و آینده بشریت توسط مارکس، انگلس و لنین و همزمانشان یکبار و برای همیشه حل و فصل شده اند. برخورد جزم اندیشانه، کتابی و تعبدی با آموزش ها و نوشته های این رهبران تاریخی که به طور افراطی نزد راه کارگر به چشم می خورد، ریشه در این درک از تئوری جنیش کارگری دارد. این موضوعی است که مورد توجه همه نیروهایی که با راه کارگر به مجادله پرداخته اند، قرار گرفته است. البته راه کارگر هم با افتخار از این شیوه کار خود یاد می کند: «ما دکماتیک و کتابی هستیم و بدان افتخار می کنیم... ما کتابی و ارتدکس هستیم و به لنینیسم باور داریم و بدین لحاظ بسیار هم سنتی می باشیم.» (ر.ک. ۴۴). راه کارگر در جای دیگر «متدولوژی علمی» خود را اینگونه توضیح می دهد: «ما از برگردن این قطعنامه ها [قطعنامه های کمینترن]، عمل کردن بر طبق متن خاکستری آنها و سرکتاب بازکردن از میان آنها را وظیفه کلیه کمونیستها قلمداد می کنیم.» (ر.ک. ۲۵) و یا «ما اساساً مواضع انترناسیونال کمونیستی را راهنمای عمل خود قلمداد می کنیم.» (ر.ک. ۳۶).

راه کارگر با آنچه ۱۲۰ سال پیش مارکس گفته، درست همان برخوردی را دارد که یک مذهبی متعصب به آیات قرآن: «استدلال ما در رد این میهن پرستی همان یک نکته ای است که در مانیفست حزب کمونیست آمده است: «کارگران میهن ندارند». زیرا همین یک اصل و فقط همین یک اصل برای افشای اپورتونیست هایی که سعی دارند بگویند کارگران میهن دارند کافیت... اصل مزبور نه فقط در اروپای نیمه استبدادی دهه چهل و پنجاه قرن نوزدهم، بلکه در اروپای دمکراتیک اوایل و اواخر قرن بیستم و سرمایه داری فردا نیز مصداق داشته است و خواهد داشت. (ر.ک. ۴۰). بحث با سازمان فدائیان خلق بر سر مسأله میهن پرستی، حالا اگر این حکم با واقعیت های امروز جهان همخوانی ندارد، ربطی به راه کارگر ندارد. زمانی هگل می گفت «فاکتها» با تئوری من سازگار نیستند، بدا به حال فاکت ها! راه کارگر هنگام تدوین برنامه خود این روش عمیقاً «علمی» را به صورت بسیار «خلاق» و به نحو «احسن» به کار برده است و در مقدمه برنامه و بعدها در صفحات نشریه به رخ بقیه هم کشیده است: «آنجا که مسائل مشترک با قانونمندی های عمومی سرمایه داری مطرح است، طرح برنامه تهیه شده توسط لنین در ۱۹۱۷ را راهنمای خود قرار دادیم و از تقلید آن نهراستیدیم و درست مانند لنین از این کار دو هدف را دنبال می کردیم یکی تقلید از امر خوب دوم به خاطر آنکه اکنون که انقلابات فرصت طلبانه و دوپهلوشی از برنامه بلشویسم را از گذشته و دور به ویژه از زبان کومله می شنویم، وظیفه خود می دانیم که علناً به چابنداری از آن برخیزیم» (ر.ک. ۴۹). در برخورد با نیروها، البته با توجه به میزان «انحراف» لحن راه کارگر هم کمی عرض می شود ولی متدولوژی همان است که همیشه بوده: «ما امیدواریم که اقلیت از نظریات لنین -آموزگار کبیر پرولتاریا- غور و تأمل کرده و با مبارزه قاطع علیه انحرافات پوپولیستی و منافع و تدابیر مارکسیسم-لنینیسم را به پرچم واقعی مبارزه و پراتیک خود تبدیل نماید وگرنه ممکن است فردا خیلی دیر باشد.» (ر.ک. ۵۴).

۲- راه کارگر در ادامه منطقی شیوه خود، هنگام برخورد با مسائل مشخص دوران ما تلاش می کند از طریق یافتن موارد مشابه تاریخی و شبیه سازی به تبیین «تئوریک» آن دست یازد. زیرا اگر قرار است حوادث امروزی را از خلال تئوری های ۷۰ سال گذشته توضیح داد، باید برای ساده

عنوان تنها نماینده مردم ایران نام برده شده بود)، این ابتکار را «نشان آشکاری از نه فقط همگرایی ها، بلکه صف بندی ها و همگامی های مستقیم و غیرمستقیم محافل سلطنت طلبان، لیبرال های جمهوریخواه و سوسیال دمکرات ها» قلمداد کرده است. دلیل اصلی راه کارگر برای طرح چنین ادعایی ظاهراً نشر امضای چندتن از شخصیت های حزب جمهوریخواهان ملی پای اعلامیه دیگری با برخی گروههای سلطنت طلب است. پر واضح است اگر ما قصد همکاری با سلطنت طلب ها را داشته ایم، بدون واهمه نست به چنین کاری می زدیم و نیازی به «همکاری غیرمستقیم» نداشتیم. درحالی که از جمله درمورد همین نامه مورد بحث، ما به کلیه نیروهای اپوزیسیون -البته منهای سلطنت طلب ها- و از جمله راه کارگر مراجعه کردیم. نیروهای که نامه دوم (نامه مشترک سلطنت طلبان و جمهوریخواهان) را تدارک می دیدند نیز برای امضاء به ما مراجعه کردند. پاسخ ما به آنها اینچنین بود: ما نه تنها آن را امضاء نمی کنیم، بلکه آن را به زبان حرکت متحد نیروهای جمهوریخواه ارزیابی می کنیم. این همان سیاست اشتلاسی روشنی است که برپایه اسناد کنگره مؤسسان تاکنون دنبال شده است و در فرصت های گوناگون مورد تاکید قرار گرفته است. ما حتی موضع خود را در این رابطه، در مصاحبه های متعددی که با شخصیت های جنبش به عمل آوردیم، با طرح سئوال های مشخص در همین زمینه و طرح مساله چپه الئترناتیو جمهوریخواهان به روشنی نشان داده ایم. علاوه براین ها در راه ارانی شماره ۱۶ دلایل خودداری ما از همکاری با سلطنت طلب ها در مقاله مشروعی توضیح داده شده است. حالا چرا راه کارگر علیرغم این همه فاکت روشن و تردید ناپذیر قصد دارد مواضع ما را ترمیف کند؟ البته صادقانه باید اعتراف کرد که در صفحه محافل سیاسی راه ارانی شماره ۱۲، متأسفانه بدون توجه به طیف امضاء کننده نامه دوم، از هر دو نامه یکجا نام برده شده و از «گذاشته شدن امضاء مشترک تعدادی از عناصر و شخصیت ها با گرایش های سیاسی و عقیدتی مختلف برپایه دوستد مشترک» اظهار خرسندی و امیواری شده است. در این فاصله تعدادی از خوانندگان این موضوع را به ما گوشزد کرده اند، اما از آنجا که از سوتی در این مورد موضع ما کاملاً روشن بود و از سوی دیگر همزمان در تدارک مقاله ای برای توضیح مجدد و جامع دلایل عدم همکاری خود با سلطنت طلب ها بردیم، از برخورد به مورد نامبرده خود داری کردیم. اما راه کارگر علیرغم موارد متعددی که می توانست به وضوح عکس این موضوع را ثابت کند، درست به سراغ همین لغزش رفته است و خواسته است نست به افشاشگی بزند. هواداران راه کارگر از خود نمی پرسند که چرا رهبرانشان، از اینکه یک نیروی سیاسی به سوی سلطنت طلب ها رفته است، اینچنین خوشحال شده اند و حتی سعی می کنند آن را به این سمت «هول» بدهند؟ آیا

نیرویی که دلسوز جنبش است و با احساس مسئولیت به امر اتحاد نیروهای چپ و مترقی برخورد می کند، حتی در صورت وجود چنین حالتی، نمی بایست به جای نست افشاشی و شادی با برخوردی انتقادی و سازنده سعی کند این نیروها را از همکاری با سلطنت طلب ها برحذر دارد؟ اما راه کارگر آنقدر در دنیای حقیر و کوبگانه خود غرق است، که حتی این الفبای ساده مبارزه سیاسی را هم از یاد می برد. راه کارگر برای حفظ خود در يك سنگر غیرقابل نفاع و آسیب ناپذیر مجبور به بهانه جوشی است، از هر خس و خاشاکی سود می جوید، تا با زدن تهمت و افتراء، بیش از هرچیز، هواداران خود را در جو مسموم و غیرقابل اعتماد نسبت به دیگر نیروهای سیاسی نگاهدارد تا مبادارونق بازارش از دست برود.

آری به گمان ما، اجبار راه کارگر در پرونده سازی علیه دیگران، اجبار ناشی از موضع ضعیف و موقعیت شکننده ای است که در آن قرار گرفته است. تا وقتی در بر همین پاشنه بچرخد با توجه به چا افتادگی چنین شیوه کاری در فرهنگ رهبران راه کارگر و سرسپردگی آنان به «اخلاق انقلابی» مکتب استالیسی-کمینترنی، هیچ مشکلی حل نخواهد شد. در این فرهنگ همواره هدف وسیله را توجیه می کرده و در نتیجه صاحبان «موضع پرولتری» به خود حق می دادند هر بلائی که خواستند برسر «منحرفین» بیاورند. اما آرزوی صمیمانه ما این است که -همانگونه که مردم جهان تشنه آندند- روزگاری در جریان تحول اساسی چپ، يك انقلاب اخلاقی نیز درجهت گسست کامل از شیوه های کار غیر اخلاقی در مبارزه سیاسی با دوست و دشمن صورت پذیرد.

ما يك بار دیگر راه کارگر را دعوت می کنیم به جای دروغ و تهمت به يك برخورد سالم ایدئولوژیک و سیاسی روی آورد. راه کارگر به خوبی می داند اکنون بخش عمده کارها و فعالین چپ تشنه بحث های جدی و خلاق در این عرصه ها هستند و اگر حرفی برای گفتن هست باید صادقانه به این میدان گام گذاشت.

نکته اساسی که در این متدولوژی راه کارگر به طور کامل و آگاهانه به نست فراموشی سپرده می شود، تنها تجربه عملی کمونیست ها از زمان این بحث ها و تئوری ها یعنی تجربه ۷۰ ساله ساختمان سوسیالیسم است. دانستن اینکه ۷۲ سال پیش لنین و یا دیگران چه بحث هایی با یکدیگر داشته اند، حتماً جالب است. اما جالب تر آن است که بدانیم هر يك از این شخصیت ها در چه عرصه های مسائل را درست دیده بودند و چه مسائلی از دید آنها پنهان ماند و یا در تحلیل آن ها به حساب نیامد. اگر وظیفه ای برای نسل حاضر دربرخورد با گذشتگان وجود دارد همین است و بس. وگرنه ارتقاء پیشگامان جنبش به مقام «مصومیت» و آنگاه «مقلد» آنها شدن، چیزی جز عدم استقلال فکری، تفکر مذهبی و ضدعلمی، دکماتیسم و عقب ماندگی نام ندارد. شیوه راه کارگر در این زمینه درست به کشیش های قرون وسطایی می ماند که حاضر بودند روزها و هفته ها درباره تعداد دندان های اسب یا یکدیگر به مجادله بپردازند ولی به خودشان اجازه ندهند به سراغ اسبکی که در چند قدمی آنها ایستاده بروند و دندان هایش را بشمارند.

* * *

لنن در سال ۱۹۱۰ در مقاله «برخی ویژگی های رشد تاریخی مارکسیسم» با اشاره به این جمله معروف انگلس «آموزش ما دکم نیست، بلکه رهنمون عمل است» و انتقاد از اینکه این جنبه اساسی مارکسیسم همواره از نظر نور مانده است نوشت: «ما با نگریستن به مارکسیسم به مثابه چیزی مردم و بی قواره و يك چانه، آن را از روحش تهی ساخته ایم.» وی آنگاه با تاکید بر اینکه این تئوری «قادر است در هرچرخشی خود را دگرگون سازد» ادامه می دهد: «به طور مشخص به خاطر اینکه مارکسیسم نه يك دکم منجمد، يك نظریه تمام شده و آماده و تغییرناپذیر، که يك راهنمای زنده عمل است، نمی توانست از بازتاب تغییر سریع شرایط زندگی اجتماعی باز بماند. پیامد این تغییر [تغییر شرایط زندگی اجتماعی] تجزیه عمیق، به هم ریختگی، تردید و در يك کلام بحران داخلی مهم مارکسیسم است.» اگر در سال ۱۹۱۰، مارکسیسم در روسیه به خاطر عدم توجه به شرایط زنده دارای چنین بحرانی بوده است، امروز ما مارکسیست ها، پس از ۸۰ سال و از سرگذراندن يك تجربه تلخ و طولانی ساختمان جامعه سوسیالیستی، چه می توانیم بگوئیم؟ آنچه ما و نیروهای مشابه نوچو را از راه کارگر و حزب توده جدا می کند، درك همین مساله، یعنی پذیرش وجود این بحران عمیق و ضرورت چاره جوشی اساسی برای ارائه يك نظام فکری نوشده برپایه واقعیت های امروز است. راه کارگر تئوریهایش را بیش از واقعیت های زندگی دوست دارد، ما از واقعیت ها و تجربه عملی حرکت کنیم. برای ما هیچ اصل «مقدس» و «آسمانی» وجود ندارد. ما به کار و تجربه گذشتگان همزمان با ارج نهادن بر مبارزه آنها با دید نقادانه می نگریم. از این جنبه راه کارگر چشم به گذشته دارد و ما به آینده می نگریم. دنیای ما دو دنیای متفاوت است. درك ما از سوسیالیسم و جامعه آرمانی فردا با درك راه کارگر دارای تفاوت بنیادی است. ما از دو متدولوژی به کلی متضاد برای تبیین مسائل جهان حرکت می کنیم. مارکس و انگلس و لنن و دیگر اندیشمندان بزرگ جنبش مارکسیستی، با همه اهمیتی که برای آنها قائلیم، فرزند زمان خویشان بوده اند. به قول هویا اوپانگ دبیر اول سابق حزب کمونیست چین «مارکس يك لامپ الکتریکی ننید و انگلس هم هیچ هواپیمائی، هیچکدام هم در چین ننیدند. اکنون عصر دیگری است.» (پژواک ۵)

چرا راه کارگر دروغ می گوید؟

به اعتقاد ما، حتی در میان اعضاء و هواداران راه کارگر نیز، دیگر بسیاری از رفقا را نمی توان به این «بهانه ها» که گویا فلان حزب و سازمان از «آیه های مقدس» تخطی کرده اند، از دوباره اندیشی و ارزیابی مستقل باز داشت.

به نظر ما درست به همین دلیل است که راه کارگر، به حربه دیگری، به حربه دروغگوشی، پرونده سازی و جعل اخبار روی می آورد، تا نیروهای سیاسی دیگر را، «خراب» و لکه دار کند. ما پیش از این در شماره ۱۱ راه ارانی نشان دادیم که چگونه راه کارگر ۵۹ از ما به عنوان «نیرویی که به استحاله [رژیم] امید بسته» نام برده است. درحالی که موضع ما در قبال رژیم جمهوری اسلامی و مساله سرتنگونی و رد هرگونه امکان استحاله بر همگان روشن است و بارها در مقالات گوناگون نشویه مورد تاکید قرار گرفته است و از این دیدگاه با دیگران مجادله شده است. راه کارگر بار دیگر در شماره ۱۶ با اشاره به نامه مشترک عده ای از رهبران سازمان های چپ و دمکرات در اعتراض به بیانیته نمایندگان پارلمان اروپا (که در آن به موازات محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی، از شورای ملی مقاومت به

... و دیوار برلن هم فروریخت!

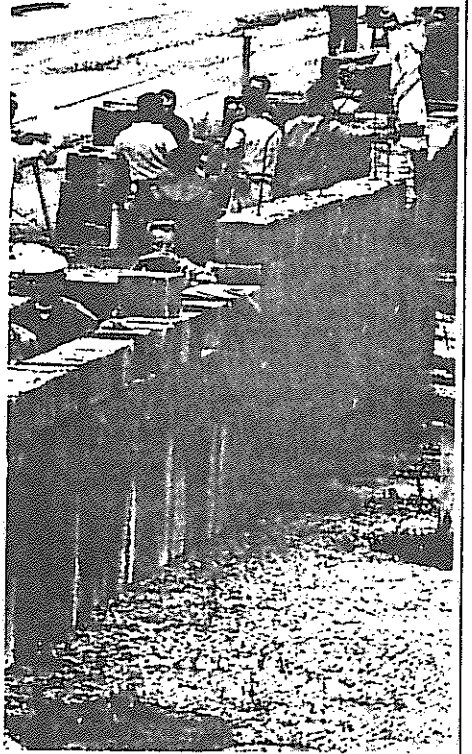
دیوار برلن در چند کلمه

۱۱ دقیقه بعد از نیمه شب ۱۲ اوت ۱۹۶۱، خبرگزاری آلمان شرقی خبر داد که بنا به تصمیم کشورهای عضو پیمان ورشو، قرار است دیواری دو بخش برلن را از یکدیگر جدا کند. فقط ده دقیقه بعد از خبر ۲۰ هزار نفر به اضافه صدها کامیون آجر و مصالح بنای دیواری را آغاز کردند که ساختمان آن تا ۲۹ نوامبر به طول انجامید.

دیوار برلن می بایست به طور عمده مانع فرار وسیع شهروندان آلمان شرقی به سوی برلن غربی شود. در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۱، ۲/۵ میلیون نفر از آلمان شرقی فرار کرده بودند.

دیوار برلن ۱۶۶ کیلومتر طول دارد که ۴۵ کیلومتر آن در بخش برلن را در جهت شمال و جنوب تقسیم می کند و ۱۲۱ کیلومتر باقیمانده، برلن غربی را از سایر نقاط آلمان شرقی جدا می کند. ارتفاع دیوار ۴ متر است و ۱۱۱ کیلومتری آن بتون می باشد.

۱۴ هزار نفر در پست های مرزی با کمک ۶۰۰ سگ از دیوار محافظت می کردند. در طول ۲۸ سال در مجموع، پلیس آلمان شرقی ۱۷۰۰ بار بر روی کسانی که قصد داشتند از برلن شرقی، از طریق دیوار به برلن غربی بگریزند، آتش گشود که در جریان آن ۷۹ نفر کشته و ۱۲۰ نفر مجروح شدند ولی در عین حال ۵۰۰۰ نفر هم توانستند از دیوار عبور کنند.



چه چیزی جز انقلاب می توان به حرکت پرشور و عظیم مردم آلمان دمکراتیک نام داد؟ تظاهرات صدها هزار نفری در شهرهای مختلف، طرح خواست های مشخص سیاسی و سرانجام پیروزی آری پیروزی!

شبی که دیوار برلن فروریخت، مردم ناباورانه دریافتند که پیروز شده اند. اراده مردم و مبارزه چنانچه آنها دولت را وادار کرد، قدم به قدم از مواضع خود عقب بنشینند و سرانجام به خواست های اساسی مردم تن دهد. همه حوادث آنقدر سریع گذشتند که شاید خوشبختوارترین آدم ها هم تصور نمی کردند که تحولات با این شتاب و عمق پیش روند. درست یک ماه پیش از این، هونکر و آلمان دمکراتیک سنگرد «استوار» نیروهای محافظه کار در کشورهای سوسیالیستی و تکیه گاه مطمئن نیروهای ضد پروستریکا و مخالفین روند دمکراتیزه کردن اروپای شرقی و دیگر احزاب کمونیست، حاضر نبودند قدمی برای اصلاح نظام موجود و پایان دادن به یک سیستم توتالیتاریستی و بوروکراتیک بردارند. بیهوده نبود که نامه مردم با اطمینان کامل در شماره ۲۸۲ در طی مراسم چهلمین سالگرد پایه گذاری آلمان دمکراتیک، با وقاحت بی سابقه ای نوشت که گویا خواست اصلاحات و دمکراسی مربوط به «رهبران آلمان غربی» [و نه مردم آلمان دمکراتیک] است و ثانیاً: «رهبران آلمان دمکراتیک آشکارا دست رد بر سینه این هواداران اصلاحات می زنند».

زمانی پرشت، هنرمند بزرگ آلمانی در پی شورش کارگران آلمان شرقی در ۱۹۵۲ به طنز گفته بود: «مردم را منحل کنید و مردم جدیدی انتخاب کنید». هونکر و همراهانش اگر می توانستند این کار را هم می کردند. اما فشار جنبش پرتوان مردمی همه این خوشبختی ها و مقاومت های ارتجاعی را چون سیلی بنیان کن چارو کرد و تاریخ را بسیار سریعتر از پندار انسان ها به پیش برد.

حرکت خودجوش و اولیه مردم آلمان دمکراتیک با فرار به سوی غرب آغاز شد، بلافاصله به سوی یک جنبش اعتراضی نیرومند فرارونید و برخلاف مجارستان، شوروی و لهستان که اصلاحات با توافق از بالا پیش رفتند، اینبار خالص ترین شکل دمکراسی یعنی حضور مستقیم همه مردم در میدان مبارزه، سرنوشت خواست های بحق مردم را رقم زد. و این یک پیروزی بزرگ و تاریخی برای مردم آلمان دمکراتیک بود و آنچه امروز در خیابان های پراگ می گذرد، تکرار همین تجربه است. یعنی تبدیل هژمونی و اقتدار حزب به هژمونی و اقتدار مردم و در یک کلام یعنی دمکراسی واقعی.

فروریختن دیوار برلن که ۲۸ سال بر قلب مردم آلمان سنگینی می کرد، پیروزی تاریخی بود که بدون تردید موفقیت خود را مدیون مبارزه مردم از یکسو و فضای مساعد جهانی از سوی دیگر بود. دیوار برلن فقط سمبل جدایی دو برلن نبود. دیوار سرفنظر از شرایطی که آن را به وجود آورد- به صورت سمبل یک دنیای بسته در برابر بقیه جهان و تقسیم اروپا بود. سوسیالیسم ضددمکراتیک و

استالینی برای حفظ خود به این دیوار و به این سمبل نیاز داشت.

هرچا دیواری هست، شمار هم هست، تصویر هم هست. نشانه بیان مستقیم احساسات مردم! در منطقه پروتاداشتراوس با رنگ قرمز بر روی

دیوار نوشته بودند: «آزادی اینجا خاتمه می یابد». بدین سان بود که فروریختن دیوار به یک حادثه تاریخی بدل شد و میلیونها نفر از مردم در دوسوی دیوار با یکدیگر در یکی از بزرگترین جشنهای مردمی قرن به شادی و پایکوبی پرداختند و همزمان با آنها صدها میلیون نفر در سراسر جهان از طریق تلویزیون پیروزی آزادی را جشن گرفتند. در اولین تعطیلات آخرفهفته بیش از ۲ میلیون نفر از دیوار گذشتند و در مجموع ۹ میلیون نفر از مردم آلمان دمکراتیک درخواست ویزای خروج کردند. باز شدن دیوار به موج مهاجرت غیرقانونی به سوی غرب خاتمه داد و سیب شد جنبش مردمی در مسیر طبیعی خود به دنبال طرح خواست های اساسی برود. پذیرش اصل انتخابات آزاد از سوی حزب سوسیالیست متحد، پیروزی بزرگ دیگر مردم بود. محصول مستقیم جنبش مردمی، تشکیلات سیاسی نوینی به نام «همایش نوین» است که از نفوذ فراوان در کشور برخوردار می باشد.

بدون تردید برخورد عاقلانه و به موقع جنبیدن رهبران اصلاح طلب حزب سوسیالیست متحد، در گذار مسالمت آمیز و سریع به سوی یک جامعه دمکراتیک، نقش مهمی در درامه اخیر ایفاء کرد. انتخاب یک رئیس مجلس غیرکمونیست و یک دولت جدید با ۱۱ وزیر غیرکمونیست، نشانه های اولیه این تغییرات در درک پیشین از اداره جامعه است. کونرس در مصاحبه خود در شماره ۲۴ نوامبر «نویس در چیلند» ارگان حزب سوسیالیست متحد کارگری، گام اساسی دیگری در جهت دمکراتیزه کردن جامعه برداشت. وی در این مصاحبه گفت که مخالفتی با حذف اصل اول قانون اساسی که به «رهبری حزب برجسته» اشاره می کند، ندارد.

به این ترتیب زمینه های اساسی برای تغییرات رادیکال برای استقرار یک دمکراسی در کشور یعنی انتخابات آزاد، موقعیت برابر برای همه احزاب در برابر قانون و تسلیم شدن به رأی مردم فراهم آورده است. روزنامه نامبرده در همین شماره صحبت از بازسازی حزب و احتمالاً توجه به تجربه هایی مانند مجارستان می کند.

بدون تردید تحولات آلمان دمکراتیک همگی در چارچوب یک روابط بین المللی نیز مطرح اند که موقعیت دو آلمان در دو پیمان نظامی ورشو و ناتو دلیل اصلی آن را تشکیل می دهد. مساله یکی شدن دوباره دو کشور، موقعیت آینده آلمان دمکراتیک و رابطه آن با غرب، سرنوشت بازار مشترک، جایگاه احتمالی یک کشور بزرگ آلمان و غیره همه و همه در بحث های مطبوعات، جای مهمی را به خود اختصاص می دهند. اما آنچه مهمتر از همه اینهاست شادی و موفقیت مردم آلمان دمکراتیک است و خود آنها نیز درباره آینده خوششان تصمیم خواهند گرفت.

آلمان دمکراتیک در يك نگاه

۸ مه ۱۹۴۵: تسلیم ارتش آلمان. آلمان به چهار منطقه تحت نفوذ تقسیم شد.

آوریل ۱۹۴۶: در منطقه شرقی آلمان از اتحاد نوحه حزب کمونیست و سوسیال دمکرات، حزب سوسیالیست متحد آلمان به وجود آمد.

مه ۱۹۴۹: در منطقه سه کشور غربی جمهوری آلمان فدرال پایه گذاری شد.

۷ اکتبر ۱۹۴۹: بنیانگذاری جمهوری دمکراتیک آلمان.

۱۹۵۱: آغاز رابطه اقتصادی میان نو آلمان.

۱۹۵۲: سرکوب شورش مردم در برلین شرقی و شهرهای دیگر.

۱۹۵۵: دولت آلمان غربی تهدید کرد که رابطه خود را با کشورهای غربی که با آلمان شرقی روابط دیپلماتیک برقرار کنند، قطع خواهد کرد.

اوت ۱۹۶۱: ساختمان دیوار برلین.

تابستان ۱۹۶۹: سوسیال دمکرات ها با به دست گرفتن قدرت در آلمان غربی از میسایست تحریم آلمان دمکراتیک دست کشیدند و ویلی برانت برای نخستین بار با رهبران این کشور به مذاکره نشست.

مه ۱۹۷۱: هونگر، چانشین اول ریاست شد.

سپتامبر ۱۹۷۱: امضای قرارداد چهار جانبه آمریکا، شوروی، انگلیس و فرانسه بر سر برلین.

برلین همچنان تحت کنترل چهار قدرت باقی ماند.

دسامبر ۱۹۷۲: امضای اولین قرارداد مهم همکاری میان نو آلمان.

ژوئیه ۱۹۷۲: برای اولین بار نو آلمان در يك کنفرانس بین المللی در کنار یکدیگر قرار گرفتند.

۱۹۸۱: سفر هلموت اش میت نخست وزیر سوسیال دمکرات آلمان غربی به برلین شرقی.

۱۹۸۴: موج مهاجرت هانزنی شهروندان آلمان شرقی به سوی آلمان غربی.

۱۹۸۵: تیره شدن روابط نو آلمان بر سر استقرار موشک های آمریکائی در آلمان.

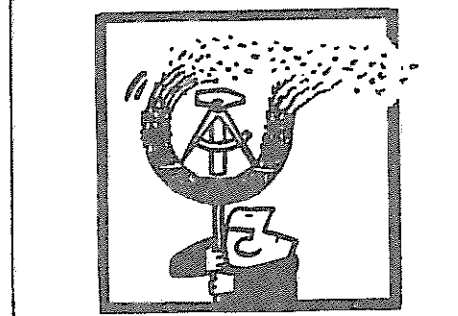
۱۹۸۶: امضای بیانیه مشترک حزب سوسیالیست متحد آلمان شرقی با حزب سوسیال دمکرات آلمان غربی پیرامون منطقه غیر اتمی در اروپای مرکزی.

مه و اکتبر ۱۹۸۹: قرار بیش از ۱۲۰ هزار نفر از آلمان شرقی و همزمان آغاز سلسله تظاهرات عظیم مردم برای برقراری دمکراسی.

۱۸ اکتبر: برکناری هونگر و به روی کار آمدن گونر کرنس.

۲۸ اکتبر: آمادگی دولت برای مذاکره با اپوزیسیون.

۹ نوامبر: آزادی مسافرت به غرب و فرو ریختن دیوار برلین.



مصاحبه با... بقیه از صفحه ۱۸

-بنابراین، من معتقدم که عصر انقلاب های قهرآمیز پایان گرفته و عصر انقلاب های غیر قهرآمیز آغاز شده است.

-آیا حزب کمونیست ایتالیا گاندی را چانشین لنین می کند؟

-برای ما، عدم خشونت واقعاً دستاورد تئوریک جدیدی است، اما غیر قهرآمیز بدین معنا نیست که بشریت دیگر نیاز به انقلاب و از جمله دگرگونی های رادیکال را احساس نمی کند. روند آزادی زن را در نظر بگیرید. این روند دگرگونی در فرهنگ و زندگی واقعی را مشخص کرده و می تواند به مثابه يك انقلاب بزرگ غیر قهرآمیز عصر ما ارزیابی شود.

-شما فرمیسم تان را يك «فرمیسم قوی» تعریف کرده اید. این به چه معناست؟ شاید از این واژه دارید که شما را فرمیست بنامند.

-نه، به هیچ وجه ما واژه نداریم. واقعیت این است که برخی تیروها در چپ، در حقیقت به صورت يك فرمیسم «ضعیف» عمل می کنند. به عکس، فرمیسم قوی ایجاد سازش های جدید بر اساس طرح دگرگونی را پیشنهاد می کند.

-فرمائید کدام طرح؟

-انقلاب بزرگ، واقعی غیر قهرآمیز که باید در شرق و غرب، تحقق یابد و انقلاب در گسترش دمکراسی یا همه حقوق و اختیارات و ایجاد اشکال جدید مشارکت عمومی.

-آقای اوستتو، آیا شما در صدد ترک اندیشه قدیمی مشارکت هستید.

-نه، من اشکال جدید نهادهی کردن حکومت و تنظیم و نظارت در جهان متغیر را پیشنهاد می کنم. ما امروز در يك روند وسیع بین المللی شدن مؤسسات بزرگ شرکت داریم. دولت های ملی در بحران هستند. تصمیمات آنها دائم تغییر می کند...

-به چه می اندیشید؟

-به ایالات متحده اروپا، یا يك دولت و يك پارلمان و نیز به رابطه حقیقتاً جدید میان آزادی و برابری می اندیشم. من فکر می کنم که با پیروشدن دمکراسی سیاسی در غرب، وقت آن است که امر تحکیم دمکراسی اقتصادی آغاز گردد.

-آخرین سؤال از شما این است که پس از همه اظهارات جدیدتان، از جمله اظهاراتتان در این مصاحبه، می توانید اختلافی را که امروز میان کراکسی و شما و میان سوسیالیست ها و کمونیست ها وجود دارد، بیان کنید؟

-من با گارباجف هم عقیده ام که گفته است آینده به کسانی تعلق دارد که فراتر از مرزهای ۱۷۸۹ و ۱۹۱۷ گام بردارند. کسانی که اهمیت ارزش های انقلاب فرانسه را درک می کنند، وظیفه دارند، رابطه میان آزادی و برابری را دوباره فرمول بندی کنند. نه لیبرالیسم و نه مارکسیسم دیگر قادر نیستند، شماهانی موافق جوامع نوین، که خیلی پیچیده تر از گذشته هستند، ارائه دهند.

ترجمه: پ.ک

بودند. با این همه، هر انقلاب متضمن وظیفه ای آرمانی است که هدف های مشخص را دگرگون می سازد. درست همین وظیفه آرمانی است که پیروزی را ممکن می سازد و باعث دگرگونی های واقعی می شود و از جمله به هدف های حداقل جامعه عمل می پوشد. روند انقلابی این چنین وارد مرحله خودجوش می شود و ارزش های جدیدی را نمایان می سازد. بدیهی است که ژاکوبینیسم به شیوه ای این خودجوشی را به نمایش می گذارد.

-موافقم، اما آیا این مثبت است یا منفی؟

-منفی است، چرا که در نفس خود حامل بنیان های توتالیتریسم است. و مثبت است، زیرا که نمادی برای خلق ارزش های نو ارائه کرده است.

-آیا این قانون تاریخ است که در فرانسه با ناپلئون و در اتحادشوروی با استالین به سزایسم رسیدند.

-من دوست ندارم از قوانین تاریخ حرف بزنم. آنچه مسلم است این است که سرانجام خودجوشی به پایان می رسد و اشخاص حساب می کنند که خوشبختی و رفاه را در کوچه و خیابان نمی توان یافت. آنگاه در جستجوی نظم و قاعده برمی آیند.

-پس انقلاب ها آرمان هستند؟

-نه، هر انقلاب دیالکتیک میان فقر و ثروت است. انقلاب ارزشها و ثروتهایی را که ممکن است ارزشی بیش از نابود کردن داشته باشد، از میان برمی دارد. اما در عین حال، ارزش و ثروت هائی ایجاد می کند که بشریت به آن نیاز دارد.

-سخنان شما می تواند چنین القاء کند که به عقیده شما قهر و خشونت شر است. اما شر ناگزیر در تاریخ.

-به عکس، من فکر می کنم که تاریخ دیگر به قهر نیاز ندارد. در سال ۱۷۸۹ قهر يك سیستم فشار بود. به بی عدالتی و گرسنگی نگاه کنید. جامعه همچون نیک در غلیان بود. انقلاب قهرآمیز یگانه راه ممکن بود. وانگهی، در این باره هیچ بحث و چون و چرائی وجود نداشت. حتی آخرین بخشنامه کلیسا شورش علیه پادشاه مستبد را مشروع می دانست. اما هنگامی که تاریخ وارد عصر دمکراسی شده، همه چیز را تغییر داده است. پینوشه ده هزار بار خشن تر از سن ژوست است و تروریست امروز ده هزاربار تروریست تر از روبسپیر. خشونت کنونی هیچ توجیهی ندارد. امری ضد تاریخی است که در عصری به نمایش درمی آید که دمکراسی مقبولیت یافته است.

-پس از دیدگاه دبیر حزب کمونیست ایتالیا عصر انقلاب ها برای همیشه خاتمه یافته است. -هر انقلاب فکر می کند که عصر انقلاب ها خاتمه یافته است. هر انقلاب نوید می دهد که سلطه قطعی آزادی را شالوده ریزی کرده است. اما چنین نیست. حکومت آزادی هنوز پانگرفته است.

-بنابراین؟

شجریان درهائی سننی

درباره اطلاعیه گروهی از اعضاء و کادرهای سابق حزب توده ایران در مورد پیوست به حزب دمکراتیک مردم ایران

در ماه گذشته «گروه موسیقی عارف» به سرپرستی پرویزمشکاتیان و با آوازخوانی سیاوش شجریان به اروپا آمد و در شهرهای مختلف کنسرت هائی برگزار نمود. در همین رابطه نامه ای با امضای «جمعی از روشنفکران گمنام ایرانی مقیم فرانسه» به دست ما رسیده است که بخش اصلی آن را در زیر نقل می کنیم:

...حکومت ها نیازمند فرهنگ اند. بدون تظاهرات «فرهنگی» هیچ حکومتی نمی تواند وجود «سیاسی» خود را به نمایش بگذارد. چنین است که بعد از يك دوره وحشت و خشونت عربان، اکنون شاهد دوره فرهنگ پروری حکومت اسلامی هستیم! حکومتی که، از فرط دریدگی، دخترچه ای چهارده ساله را به جرم پخش اعلامیه ای تیرباران می کرد، اکنون رسماً اجازه برگزاری مراسم شعر و آواز در خارج کشور را می دهد. منظور ما این نیست تا بدین وسیله محبوبیت آقای شجریان را محکوم و هنرنمایی ایشان را تخریب کنیم. منظور ما آرای «مرده باد، زنده باد» سردادن نیز نیست، برای ما محبوبیت ایشان (به همراه دیگر هنرمندان معروف و محبوب مردمی که در بازار «نوارها» خرید و فروش می شوند) قبل از هرچیز جلوه ای از همان عامیت عمیق است که گفتیم (در نهایت «شجریان» بهانه ای پیش نیست). و حتی اگر تحریمی هم درکار باشد قبل از هرکس این برخورد هنرمند اجرا کننده «موسیقی امپیل» است تا -با چشم باز- اصالت خویش را در رابطه ای که با اجتماع اش برقرار می کند تعیین سازد و با توجه به شرایط موجود در مورد چگونگی حضور خود در صحنه «فرهنگ» تصمیم بگیرد. و اما تا آنجا که به جمع ایرانیان خارج از کشور مربوط می شود، بالعکس به نظر می آید که در این مورد همگی در «بستن چشمها» هماوایند! هوائی از سوز و ساز (سوختن و ساختن)، پلکهای به هم آمده، دلپاشی سرشار (ازچه؟) فضای صحنه این هماوائی را تشکیل می دهد.

در چنین شرایطی، مقصود ما از این چند کلمه تنها پرسیدن يك چیز است: چه رابطه ای وجود دارد بین روح آوای سننی (مجموعه ای اهتزازی از کلام و آهنگ، معنی و معنویت) از یکسو و روح حاکم بر حکومت اسلامی (مجموعه ای سیاسی از کلام و آهنگ، معنی و معنویت) از سوی دیگر؟

ایران و جهان را ایجاب می کند... مخالفت با هرگونه دیکتاتوری ایدئولوژیک و سیستم تک حزبی تحت هرنام و عنوان و نفع از آزادی کلیه احزاب و تشکل های سیاسی و سننی و فرهنگی نه تنها برای امروز و درمبارزه علیه دیکتاتوری اسلامی بلکه برای فردا و در مبارزه تا دوران شکوفائی جامعه سوسیالیستی با سیمای انسانی نیز از میانی اندیشه و روش و سیاست عمومی چپ نواندیش ایران به شمار می آید.

در این اطلاعیه بر این موضوع نیز تاکید گردیده است که: «مجموعه اندیشه ها و اعتقادات ما درباره انحرافات چندسویه و بن بست تاریخی حزب توده و علل و ریشه های آن و نیز درباره اساسی ترین مسائل مربوط به جنبش چپ و همچنین متدولوژی نگرش به مسائل ملی و جهانی نه تنها با مجموعه خطوط فکری، سیاسی و سازمانی حزب دمکراتیک مردم ایران دارای اختلاف بنیادین نیست، بلکه در محتوی و راستاهای اساسی همگونی و اشتراکات بزرگی را نمایان می سازد.»

این اطلاعیه در آینده منتشر خواهد شد.

انتشاربانگ وهایی

اسامی ۱۳۴۵ نفر از شهدای قتل عام زندانیان سیاسی منتشر شد!

یادآوری کرده است، تنها بخشی از اسامی شهدا را شامل می شود و هنوز نام بسیاری از جوانان قهرمانی که تیغ جلاذ خونشان را بر زمین میهن ریخته است، شناخته و افشاء نشده است. ما با انتشار اسامی آخرین فهرستی که به وسیله کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) تهیه و توزیع شده است، به سهم خود می کوشیم تا اسناد چنایات هولناک رژیم ددمنش جمهوری اسلامی را در وسیعترین سطح ممکن منعکس سازیم.

با انتشار دهمین شماره از نشریه «بانگ رهایی» که به وسیله کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) تهیه و در بیشتر شهرهای بزرگ ایران مخفیانه توزیع می گردد، اسامی ۱۳۴۵ نفر از شهدای قتل عام زندانیان سیاسی که درفاصله تیر تا آبانماه ۱۳۶۷، عمدتاً به طور نستجمعی اعدام شده و در گورهای نستجمعی قرار داده شده اند، منتشر شد. انتشار این آخرین لیست از اسامی قربانیان و شهدای فاجعه ملی، همانگونه که نشریه مذکور

جاودان باد خاطره شهدای فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی ایران سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

<p>حق اشتراك برای يك سال در خارج از کشور: برای کشورهای اروپایی: معادل ۴۰ مارک آلمان غربی برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۵۰ مارک آلمان غربی</p> <p>كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:</p> <p>RAHE ERANI AACHENER BANK EG (BLZ 39060180) KONTO NR.: 90985 AACHEN - WEST GERMANY</p>	<p>RAHE ERANI</p> <p>راه ارانی</p> <p>Nr.: 18, Dezember 1989</p> <p>بهاء معادل ۱۰۰ ریال</p> <p>با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:</p> <p>MAHMOUD B. P. 23 F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE</p>	<p>تذکر:</p> <p>راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشر برسد، باامضاء درج می کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.</p> <p>برای تماس مستقیم با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید: RIVERO, B. P. 47 F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE</p>
--	---	---